

چاپ دوم

کاروان

روان شناسی

کارل گوستاو یونگ

رؤیاها

برگردان دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور

رۇياھا

رؤیاها

کارل گوستاو یونگ

برگردان: دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور



انتشارات کاروان

یونگ، کارل گوستاو، ۱۸۷۵ - ۱۹۶۱.

Jung, Carl Gustav

رؤیاهای / کارل گوستاو یونگ؛ ترجمه ابوالقاسم
اسماعیل پور. - تهران: کاروان، ۱۳۸۳.
۱۶۰ ص.

ISBN: 964-8497-09-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:
Dreams, 1996.
واژه نامه.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. خواب دیدن. الف. اسماعیل پور، ابوالقاسم،
۱۳۳۳ - مترجم. ب. عنوان.

۱۵۴/۶۳۴

BF ۱۰۷۸

۱۳۸۳

۸۳-۲۶۴۳۳

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۱۱ اشاره‌ی سرویراستار
۱۳ بخش اول (رؤیاها و روان‌کاوی)
۱۵ تحلیل رؤیا
۲۷ درباره‌ی ویژگی رؤیاهای مربوط به اعداد
۳۷ بخش دوم (رؤیاها و نیروی روانی)
۳۹ جنبه‌های کلی روان‌شناسی رؤیا
۹۱ درباره‌ی سرشت رؤیاها
۱۱۱ بخش سوم (کاربرد عملی تحلیل رؤیا)
۱۱۳ کاربرد عملی تحلیل رؤیا
۱۳۹ شرح اصطلاحات روان‌کاوی
۱۴۳ واژه‌نامه فارسی - انگلیسی
۱۴۹ واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

ترجمه‌ی این کتاب را به دوست دانشورم، روانپزشک فرهیخته، دکتر
امیرمسعود احمدی تقدیم می‌کنم، به پاس مشکل‌گشایی‌ها و
رهنمودهایش در شب‌های دراز، باران ریز و زیبای دریاکنار.
۱. اسماعیل پور

اشاره‌ی سرویراستار

ک.گ. یونگ در ۱۹۵۴، زمانی که هفتاد و نه سال داشت، نوشت: «در طول سالیان دراز، هر ساله حدود ۲۰۰۰ خواب و رؤیا را تحلیل کرده‌ام، پس تجربه‌ی خاصی در این مورد به دست آورده‌ام.»^۱ این تحلیل رؤیاها در فرایند تحلیل، بسیار ساخت و پرداخت شده‌اند. این تحلیل چه به تعبیر فروید «روان‌کاوی» نامیده شود یا به تعبیر یونگ «روان‌شناسی تحلیلی»، تفاوتی ندارد. نوشته‌های هر دو پیشگام بزرگ درباره‌ی روایات و تحلیل رؤیاها و بازنمودن نظریه‌ی رؤیاست. نخستین اثر یونگ، تا آن‌جا که می‌دانیم، گزارشی درباره‌ی کتاب درباره‌ی رؤیاها اثر فروید بوده است. فروید این اثر را در ۱۹۰۰ برای همکارانش در یتیم‌خانه‌ی بورگ هولزی^۲ نوشت. یونگ در طول فعالیتش به‌عنوان روان‌کاو، چندین مقاله‌ی علمی درباره‌ی رؤیا منتشر کرد که از میان آن‌ها دو مقاله در مجموعه‌ی حاضر آمده است. مقالات دیگری که در این‌جا از نو به چاپ می‌رسد، نخست بین سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۴۵ منتشر گردیده‌اند و هر یک بیانیه‌ی ویژه‌ای در زمینه‌های گوناگون روان‌شناسی رؤیا از نظر یونگ است. این مقاله‌ها به هیچ روی بیانگر مشارکت خود یونگ در دنیای خواب و رؤیا نیست. در نمایه‌ی کتاب خودزیست‌نامه‌نگاری یونگ به نام

۱. نامه‌ی ۸ نوامبر ۱۹۵۴ به Calvin S. Hall، رکن.

C.G. Jung, *Letters*, ed. Gerhard Adler in collaboration with Aniela Jaffé, vol.2 (1974)
2. Burghölzli

خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها^۱، ویراسته‌ی آنی‌لا یافه^۲، حدود چهل و دو مورد از خواب‌های خود یونگ فهرست شده که او آن‌ها را به عنوان حوادث کلیدی مسیر زندگی‌اش بر می‌شمارد. او در نامه‌هایش که توسط گرهارد آدلر برگزیده و ویراسته شده است، از بسیاری از رؤیاهای دیگرش نیز یاد می‌کند. در ۲۹-۱۹۲۸، یونگ سمینار معروفی درباره‌ی «تحلیل رؤیا» برای گروه کوچکی از دانشجویان در زوریخ برگزار کرد و بحثی عمیق درباره‌ی بسیاری از خواب‌هایی که بیماران برایش بازگو کرده‌اند، پیش کشید. (گزارش این سمینار به ویراستاری ر. ف. س. هال آماده‌ی انتشار است.) هر یک از مجلدات مجموعه آثار یونگ دربردارنده‌ی مطالبی درباره‌ی رؤیاست و جلد مربوط به نمایه‌ی فهرست‌ها با عبارات توصیفی، همه‌ی رؤیاهایی را که یونگ درباره‌اش بحث کرده، یکجا فهرست کرده است. همچنین فشرده‌ی ارزشمندی از اظهارات یونگ درباره‌ی رؤیا را تحت همین عنوان در گزینیه‌ی بازتاب‌های روان‌شناختی (چاپ جدید، ۱۹۷۰؛ پرینستون / بولینگن پی‌پرک، شماره‌ی ۲۸۴)، ویراسته‌ی یولاند یاکوبی و ر. ف. س. هال می‌توان یافت.^۳

۱. این اثر به ترجمه‌ی پروین فرامرزی (انتشارات آستان قدس، مشهد ۱۳۷۲) به چاپ رسیده است.م.

2. Aniela Jaffé

3. *Psychological Reflections* (new edition, 1970; Princeton / Bollingen Paperback n.184), ed. by Jolande Jacobi and R.F.C.Hull.

بخش اول:
رؤیایا و روان کاوی

تحلیل رؤیا^۱

زیگموند فروید در ۱۹۰۰، کتابی مفصل درباره‌ی تحلیل رؤیا (تعبیر خواب) در وین منتشر کرد. در این جا نتایج اصولی بازگاو‌های او را می‌آوریم.

رؤیا، غیر از آن که آشفتگی تداعی‌های اتفاقی و بی‌معنی است که معمولاً بدان اعتقاد دارند، یا سوای آن که فقط در نتیجه‌ی احساسات جسمانی در طول خواب است چنان‌که بسیاری از نویسندگان می‌پندارند، محصول خود به خودی و معنی‌دار کنش روانی از یک تحلیل نظام‌مند است و مانند دیگر کارکردهای روانی حساس است. احساسات سازوار^۲ که در طول خواب به انسان دست می‌دهد، علت اصلی رؤیا نیست؛ آن‌ها نقشی ثانوی دارند و تنها عناصر یا موادی را بر روی چیزی که روان کارکرد دارد، رقم می‌زنند. بنا به نظر فروید، رؤیا مانند هر فرآورده‌ی پیچیده‌ی روانی، عبارت است از یک آفرینش یا عملی که انگیزه‌ها و رشته‌ی تداعی‌های پیشین خودش را دارد. رؤیا همانند هر کنش مفروض، عبارت است از بازده فرایندی منطقی، از رقابت بین تمایلات گوناگون و پیروزی یک میل

۱. در اصل به فرانسه نوشته شده. ترجمه‌ی فیلیپ میریه (Philip Mairet) از Année (1909), 160-67, L'Analyse, des rêves, psychologique (Paris), XV. بازبینی توسط رف. هال. - ویراستاران.

نسبت به امیال دیگر. رؤیاپردازی نیز مانند همه‌ی کارهای دیگرِ ما معنی‌دار است.

ممکن است تصور شود که همه‌ی واقعیات تجربی در راستای این نظریه نیست، چون تأثیر عدم تجانس و ابهامی که رؤیاها بر ما می‌گذارند، آشکار است. فروید این مرحله از تصاویر مبهم را «درونی آشکار»^۱ رؤیا می‌نامد؛ نمایی که او ورای آن، در جست‌وجوی چیزی ضروری مانند اندیشه - رؤیا یا «درونی پنهان»^۲ است. ممکن است بپرسید که فروید به چه دلیل فکر می‌کند که رؤیا خودش تنها نمای عمارتی بزرگ و گسترده، یا واقعاً چیزی معنی‌دار است. گمانه‌زنی او بر پایه‌ی باور یا عقیده‌ای پیشین^۳ استوار نیست، بلکه صرفاً بر پایه‌ی تجربه‌گرایی است. مثلاً تجربه‌ی مشترکی که می‌گوید هیچ حقیقت روانی (یا جسمانی) تصادفی نیست. پس باید سلسله علت‌های خودش را داشته باشد و همواره محصولی از ترکیب پیچیده‌ی پدیده‌ها باشد؛ زیرا هر عنصر ذهنی زنده، منتج از حالات درونی روانی است و از دیدگاه نظری باید تحلیل‌پذیر باشد. فروید همان اصلی را برای رؤیا به کار می‌گیرد که ما همواره به طور غریزی به هنگام جست و جوی علل کنش‌های انسان، از آن بهره می‌جوییم.

او از خودش فقط می‌پرسد: چرا این شخص بخصوص، این چیز بخصوص را در رؤیا می‌بیند؟ او باید دلایل خاص خود را داشته باشد، وگرنه شکافی در قانون علیّت پدید می‌آید. رؤیای یک کودک با رؤیای بزرگسال تفاوت دارد، درست مثل این که رؤیای یک شخص تحصیل‌کرده با رؤیای یک بی‌سواد از گونه‌ای دیگر است. چیزی فردی در رؤیا وجود دارد که در راستای سرشت روان‌شناسانه‌ی آن موضوع قرار دارد. این سرشت روان‌شناسانه دربردارنده‌ی چه چیزی است؟ خود به خود می‌گوییم که نتیجه‌ی گذشته‌ی روانی ماست. حالت ذهنی کنونی ما، به تاریخچه‌ی زندگی ما بستگی دارد. در گذشته‌ی هر شخص عناصری از ارزش‌های متفاوت وجود دارد که «پیکربندی»^۴ روانی را مشخص می‌کند. حوادثی که هیچ‌گونه احساسات نیرومندی در ما بر

1. manifest content 2. latent content 3. a priori idea

۴. constellation: صورت فلکی، برج یا پیکربندی.

نمی‌انگیزند، تأثیر کمی بر اندیشه‌ها یا کنش‌هایمان دارند، در حالی که حوادثی که واکنش‌های حسی نیرومندی به وجود می‌آورند، برای تحول روانی بعدی ما اهمیت زیادی دارند. این خاطرات با لحن حسی قوی، مجموعه‌ای از تداعی معانی را شکل می‌بخشند که نه تنها کم دوام نیستند، بلکه بسیار نیرومندند و چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند. موضوعی که من با علاقه‌ی کم‌تری بدان می‌نگرم، مستلزم تداعی معانی کم‌تری است و زود از افق فکری‌ام دور می‌شود. برعکس، موضوعی که با علاقه‌ی بیش‌تری بدان می‌نگرم، تداعی معانی بی‌شماری در من پدید می‌آورد و مدت‌ها ذهن مرا مشغول می‌کند. هر احساسی کمابیش مجموعه‌ای گسترده از تداعی معانی را به وجود می‌آورد که من آن‌ها را «مجموعه عقاید حس‌پذیر»^۱ نامیده‌ام. در بررسی یک مورد تاریخ فردی، همیشه در می‌یابیم که این مجموعه از قوی‌ترین نیروی «پیکربندی» استفاده می‌کند، و از آن می‌توان نتیجه گرفت که در هر تحلیل، از آغاز با آن مواجه می‌شویم این مجموعه همچون اجزای اصلی سرشت روان‌شناختی در هر ساختار روانی ظاهر می‌شوند. مثلاً در یک رؤیا، ما با اجزای حسی مواجه می‌شویم، زیرا درک این نکته چه بسا آسان است که همه‌ی فرآورده‌های کنش روانی پیش از هر چیز به قوی‌ترین تأثیرات «پیکربندی» وابسته است. برای دریافت عقده‌ای که شخصیتی چون گرشن^۲ در فاوست^۳ گوته داراست، مجبور نیستیم راه دور برویم، آن‌جا که او می‌خواند:

در تولی^۳ پادشاهی بود
راست و واقعی حتی در گور
بانوی در حال مرگش
جامی زرین بدو بخشید.

اندیشه‌ی پنهان عبارت است از تردید گرشن به وفاداری فاوست. ترانه‌ای که گرشن ناخودآگاهانه انتخاب می‌کند، همان چیزی است

1. feeling - toned complex of ideas 2. Gretchen

۳. Thule: شمالی‌ترین نقطه‌ی مسکونی جهان باستان، اکنون سکونت‌گاهی در شمال‌غربی گرینلند. م.

که ما ماده-رؤیا^۱ نامیده‌ایم و با اندیشه‌ی رازآمیز در ارتباط است. ممکن است این نمونه را به رؤیا تعمیم دهیم و فرض کنیم که گرشن این ترانه را نخوانده بلکه چنین داستانی را در رؤیا دیده است.^۲ در این مورد، ترانه با داستان اندوهبار عشق پادشاهی باستانی و دست نیافتنی، همان «درونه‌ی آشکار» رؤیا و «نما»ی آن است.

کسی که به راز اندوه گرشن پی نبرده باشد، نخواهد دانست که چرا او اصلاً این پادشاه را در خواب دیده است. ولی ما که از اندیشه -رؤیای عاشقانه‌ی او نسبت به فاوست آگاهییم، می‌توانیم بفهمیم که چرا رؤیا از این ترانه‌ی خاص بهره می‌جوید، زیرا درباره‌ی «ایمان دست نیافتنی» پادشاه است. فاوست شخصیتی دیناور و مؤمن نیست، و گرشن می‌خواهد ایمان او را نسبت به خودش با ایمان پادشاه، چنان که در داستان آمده، مقایسه کند. رؤیای او - در واقع ترانه‌ی او - به شکل تغییر یافته‌ی بیانگر میل سوزان روح او است. در این جاست که با سرشت واقعی «مجموعه‌ی حس‌پذیر» رو به رو می‌شویم که همیشه مسئله‌ی میل و مقاومت در برابر آن را پیش می‌کشد. زندگی ما در مبارزه برای به واقعیت پیوستن امیال ما سپری گشته است: همه‌ی کنش‌های ما در پی میل به چیزی است که باید یا نباید روی دهد.

به خاطر همین است که ما کار می‌کنیم یا می‌اندیشیم. اگر نتوانیم آرزویی را به واقعیت بپیوندیم، دست کم آن را در خیال به واقعیت پیوند می‌دهیم. نظام‌های دینی و فلسفی همه‌ی اقوام در هر عصری بهترین دلیل برای این نکته است. اندیشه‌ی جاودانگی، حتی به شکل فلسفی، چیزی غیر از میل و آرزو نیست، چه فلسفه چیزی به جز «نما»^۳ نیست، چنان که ترانه‌ی گرشن تنها شکل بیرونی و پوششی سودمند بر

1. Dream-material

۲. ممکن است تصور شود که این گمانه‌زنی مجاز نیست، چون تفاوت زیادی بین ترانه و رؤیا وجود دارد. اما به بین پژوهش‌های فروید، اکنون می‌دانیم که همه‌ی فرآورده‌های حالت رؤیاپردازی چیزی مشترک دارند. نخست، همه‌ی آن‌ها اشکال متنوعی از یک مجموعه‌اند، دوم این‌که آن‌ها تنها نوعی از بیان نمادین مجموعه به شمار می‌روند. به همین سبب، فکر می‌کنم که در این گمانه‌زنی حق با من است.

3. façade

اندوده اوست. رؤیا نمایانگر آرزوی اوست که به واقعیت بپیوندد. فروید می‌گوید که هر رؤیا نمایانگر به واقعیت پیوستن یک میل سرکوب شده است.

اگر در این تصویرپردازی بیش‌تر غور کنیم، می‌بینیم که پادشاه جایگزین فاوست شده، پس تغییر و تبدیلی انجام گرفته است. فاوست به شهریاری در اعصار کهن تبدیل شده است؛ شخصیت فاوست که نواخت -حسی^۱ نیرومندی دارد، جانشین شخصی افسانه‌ای و خنثی می‌شود. شخص پادشاه از راه قیاس در ذهن تداعی می‌شود، یعنی نمادی برای فاوست، و «بانو» نمادی برای گرشن جلوه می‌کند. ممکن است بپرسید که هدف از این آرایه‌مندی چیست؟ چرا گرشن باید خواب ببیند و تازه به گونه‌ای غیر مستقیم و بی‌واسطه در این مورد رؤیاپردازی کند؟ چرا نمی‌تواند آشکارا و به دور از دوپهلوگویی و ایهام آن را تصور کند؟ پاسخ این سؤال بسیار ساده است: اندوه گرشن در واقع اندیشه‌ای است که کسی دوست ندارد با آن درگیر شود؛ چون بس دردناک است. تردید او نسبت به ایمان فاوست سرکوب شده و تحت انقیاد نگاه داشته می‌شود و از نو به شکل داستانی مالدیخولیایی ظاهر می‌گردد که هرچند کام او را مشخص می‌کند، با احساسات زیبا همراه نیست. فروید می‌گوید که کام‌هایی که اندیشه - رؤیا را شکل می‌بخشند هرگز از نوع امیالی نیستند که شخص آشکارا به خود متّصف می‌گرداند، بلکه امیالی سرکوب شده‌اند، زیرا سرشتی دردناک دارند؛ به همین سبب، از بازتاب آگاهانه در حالت بیداری برون رانده شده و به گونه‌ی بی‌واسطه در رؤیاها شناور می‌گردند.

اگر نگاهی به زندگی قدیسان ببیندازیم، خواهیم دید که چنین استدلالی اصلاً شگفت‌آور نیست. به راحتی و بدون هیچ مشکلی می‌توان سرشت احساسات سرکوب شده‌ی قدیس کاترین سی‌بنایی^۲ را دریافت که به طور غیر مستقیم در رؤیای پیوند آسمانی‌اش، از نو متجلی گردیده است. نیز می‌توان دید که کدام‌یک از امیال کمابیش به گونه‌ای نمادین، خود را در رؤیاها و سوسه‌های قدیسان می‌نمایانند. چنان‌که می‌دانیم، میان آگاهی خوابگردانه‌ی رؤیای هیستریک و عادی تفاوت

اندکی هست، همان‌طور که زندگی عقلایی افراد مبتلا به هیستری و افراد عادی با هم متفاوت است.

طبیعتاً، اگر از کسی بپرسیم که چرا چنین رؤیاهایی داشته یا اندیشه‌های رازآمیز مکنون در آن چیست، قادر به پاسخ‌گویی نیست. خواهد گفت که شب پرخوری کرده و به پشت خوابیده است؛ و این که چنین مواردی را روز قبل دیده یا شنیده است - خلاصه همه‌ی چیزهایی را تکرار می‌کند که در کتاب‌های بی‌شمار علمی درباره‌ی رؤیا خوانده‌ایم. اما او درباره‌ی اندیشه - رؤیا، چیزی نمی‌داند و قادر به درک آن نیست. بنا به نظر فروید، اندیشه وقتی ناسازگار باشد، سرکوفته می‌شود. بنابراین، اگر کسی به طور جدی به ما اطمینان دهد که او آنچه را که فروید درباره‌اش سخن گفته، در رؤیاهایش ندیده است، خود به خود به خنده می‌افتیم؛ چنین شخصی متحمل فشار زیادی شده تا چیزهایی را ببیند که دیدن بی‌واسطه‌ی آن‌ها غیر ممکن است. رؤیا عده‌ی سرکوفته را تغییر شکل می‌دهد تا مانع شناخته شدنش گردد. گرشن با تبدیل فاوست به پادشاه تولی، وضعیت خود را بی‌ضرر و زیان جلوه می‌دهد. فروید این ساز و کار (مکانیسم) را سانسور می‌نامد که مانع می‌شود اندیشه‌ی سرکوفته آشکارا نمایانده شود. سانسور چیزی نیست به جز پایداری، که حتی در روز روشن مانع می‌شود که خطی مستدل را دنبال کنیم و مستقیماً آن را به پایان بریم. سانسور نمی‌گذارد که اندیشه جاری شود تا زمانی که به گونه‌ای تغییر شکل یابد که حتی رؤیاپرداز نیز قادر به شناخت آن نیست. اگر بخواهیم رؤیاپرداز را با اندیشه‌ای که فراسوی رؤیایش پنهان کرده است، بشناسیم، او همیشه در تقابل با ما قرار خواهد گرفت، مثل مقاومتی که از طریق مخالفت با عده‌ی سرکوفته‌اش نشان می‌دهد.

اکنون می‌توان پرسش‌های مهمی را مطرح کرد. پیش از هر چیز، چه باید بکنیم تا از پشت نما^۱ به داخل خانه راه یابیم - یعنی از درونه‌ی آشکار رؤیا به اندیشه‌ی واقعی و رازآمیز فراسوی آن دست یابیم؟ پس، به مثال فوق‌الذکر بر می‌گردیم و فرض می‌کنیم که گرشن یک بیمار هیستریک است که برای مشاوره درباره‌ی خوابی غریب نزد من

می‌آید. من هم فرض می‌کنم که چیزی درباره‌اش نمی‌دانم. در این حالت، وقتم را تلف نخواهم کرد تا مستقیماً از او پرسش کنم، چون قاعدتاً این اندوه عاشقانه نمی‌تواند پشت ابر بماند و در عین حال، بدون مقاومت شدید نیز نخواهد بود. کمی سعی می‌کنم که آنچه را که «تجربه‌ی تداعی معانی»^۱ نامیده‌ام، به اجرا درآورم، که کل ماجرای عشقی او (بارداری پنهان و غیره) را بر من آشکار خواهد نمود. نتیجه‌ی کار بس آسان خواهد بود، و من باید بتوانم بی‌هیچ تردیدی، اندیشه - رؤیا را به او واگذار کنم. اما هر کس می‌تواند با احتیاط و تدبیر بیش‌تری کار را ادامه دهد.

مثلاً از او می‌پرسم: چه کسی به اندازه‌ی پادشاه تولی مؤمن نیست، یا چه کسی باید مؤمن باشد؟ این پرسش بی‌درنگ وضعیت را روشن خواهد کرد. در موارد ساده‌ای مانند این، تفسیر یا تحلیل یک رؤیا به چند پرسش ساده محدود می‌شود.

در این‌جا نمونه‌ای دیگر در این باره ذکر می‌کنم. مردی هست که درباره‌اش چیزی نمی‌دانم، به جز آن که او در مناطق مستعمراتی زندگی می‌کند و اکنون از سرِ اتفاق عازم اروپاست. در یکی از گفت و شنودهایمان، او به خوابی اشاره کرد که تأثیری ژرف بر او گذاشته بود. دو سال پیش، خواب دیده بود که در بیابانی پرت و دورافتاده است و بر صخره‌ای دید که مردی سیاه‌پوش، چهره‌اش را با دست می‌پوشاند. ناگهان به سوی پرتگاه رفت، در این هنگام، یک زن سیاه‌پوش ظاهر شد و سعی کرد جلوی او را بگیرد. مرد در حالی که زن را هم با خود می‌کشید خود را به ته دره پرت کرد. در این لحظه رؤیابین با فریادی اندوهبار از خواب برخاست.

پرسش: مردی که خود را در این وضعیت خطرناک قرار داد و زنی را هم به فرجام خویش رساند، چه کسی بود؟ این پرسش رؤیابین را سخت تکان داد. زیرا آن مرد، خود رؤیابین بوده است. دو سال پیش، او به سفری اکتشافی رفته بود که در سرزمینی پرت و صخره مانند واقع بود. بومیان وحشی هیأت اعزامی همراه او را بی‌رحمانه تعقیب می‌کردند. شب‌ها حمله می‌کردند و چند تن از آن‌ها را هم به

۱. رک. پژوهش‌های تجربی، مجموعه آثار، ج ۲.

هلاکت رسانده بودند. او این سفرِ فوق‌العاده خطرناک را به این دلیل پذیرفته بود که در آن زمان زندگی برایش بی‌معنی و پوچ شده بود. وقتی با این ماجرا مواجه شد، احساس کرد که سرنوشت را محک می‌زند و فریفته‌اش شده است. در این نومیدی چه بود؟ او سال‌های سال تنها در کشوری با آب و هوای بد و غیر قابل تحمل زیسته بود. دو سال و نیم پیش، وقتی آن‌جا را به قصد اروپا ترک می‌کرد، با زن جوانی آشنا شد. آن‌ها فریفته‌ی یکدیگر شدند و زن جوان می‌خواست با او ازدواج کند. به هر حال، او می‌دانست که باید به آب و هوای کُشنده‌ی مناطق گرمسیری برگردد و نمی‌خواست زنی را هم با خود به آن دیار ببرد و او را هم تقریباً به نوعی مرگ محکوم کند. بنابراین، پس از درگیری‌های طولانی اخلاقی که او را به نومیدی عمیقی درآفکند، نامزدی‌اش را بر هم زد. در چنین حالت ذهنی بود که سفرِ موحش خود را آغاز کرد. تحلیل رُویا با این اظهارات به پایان نمی‌رسد، زیرا به ثمر رسیدن آرزو هنوز آشکار نیست. اما چون من این رُویا را فقط برای نشان دادن و فاش کردن عقده‌ای اساسی، نقل می‌کنم، دنباله‌ی تحلیل برای ما چندان جذبه‌ای ندارد.

رُویایی‌ین در این حالت، انسانی بی‌پرده و شجاع بود. اگر رُک‌گویی‌اش کم‌تر بود یا نسبت به من احساس ناامنی و عدم اعتماد داشت، عقده گشوده نمی‌شد. حتی بعضی‌ها هستند که به آرامی گفته‌اند که رُویا بی‌معناست و پرسش من کاملاً جنبه‌ی حاشیه‌ای داشته است. در این موارد، افراد بسیار مقاومت می‌ورزند، به طوری که عقده را نمی‌توان از اعماق برآورد و مستقیماً وارد خودآگاهی عادی کرد. عموماً مقاومت بدین گونه است که درخواست مستقیم نتیجه‌ای در بر ندارد مگر آن که از صافی تجربه‌ای بزرگ درگذرد. فروید با ابداع «روش روان‌کاوی» برای نتیجه‌گیری و غلبه بر مقاومت‌های پایدار، ابزار ارزشمندی در اختیار ما گذارد.

این روش به شیوه‌ی زیر قابل اجراست. اول باید بخش ویژه و فوق‌العاده‌ای از رُویا را برگزید و آن‌گاه باید در موضوع تداعی معانی مربوط به آن پرسش‌هایی به عمل آورد. به شخص دستور داده می‌شود که بی‌پرده سخن گوید و آنچه از رُویا در ذهن دارد، بیرون بریزد و تا حد ممکن از هر گونه انتقاد بپرهیزد. انتقاد چیزی نیست به جز سانسور

در رونید کار، و مقاومتی است در برابر عقده‌ی روانی که به پنهان کردن مهم‌ترین نکات منجر می‌گردد.

بنابراین، شخص مورد نظر باید کاملاً هر چه در سر دارد، بی‌آن که خود بدان توجه کند، بازگو کند. ابتدای کار همیشه مشکل است، مخصوصاً در آزمون درون‌نگری هنگامی که توجه شخص را نمی‌توان بازداشت، چون که تأثیر بازدارنده‌ی سانسور را از میان می‌برد. زیرا جهت‌گیری در برابر شخص باعث قوی‌ترین پایداری می‌شود. مورد زیر سیر تحلیل در برابر مقاومت‌های سرسختانه را نشان می‌دهد.

نیکمردی که من از زندگی عاطفی و صمیمانه‌اش غافل بودم، رؤیای زیر را برایم تعریف کرد: «خودم را در اتاقکی یافتم، نشسته پشت میز کنار پاپ پیوس دهم^۱، که چهره‌ای بس زیبا و جذاب داشت، جذاب‌تر از آنچه که در واقع می‌نمایانند، و این باعث شگفتی من شد. از پنجره‌ی اتاق، آپارتمان بزرگی را دیدم که میزی مجلل در میان آن نهاده بودند و گروهی از بانوان با جامه‌های شبانه گرداگردش نشسته بودند. ناگهان احساس ادرار به من دست داد، پس بیرون رفتم. در بازگشت دوباره همین احساس به من دست داد؛ دوباره بیرون رفتم. چندین بار این موضوع تکرار شد. سرانجام از خواب پریدم و دیدم نیاز به تخلیه‌ی ادرار دارم.»

رؤیابین شخصی بسیار هوشمند و فرهیخته بود و طبیعتاً این مورد را برای خود این‌گونه توجیه کرد که خوابش در اثر تحریک مثانه بوده است. در واقع، رؤیاهایی از این دست به همین صورت تعبیر می‌شوند. او وجود هر گونه عنصر با اهمیت فردی را شدیداً منکر بود. درست است که نمای رؤیا چندان گذرا و آسان نبود و من نتوانستم بفهمم چه چیزی را در خود پنهان کرده بود. اما اولین برداشت من این بود که رؤیابین مقاومتی پایدار داشت، زیرا تلاش بسیار کرد که مغرضانه بگوید که این رؤیا بی‌معنی بود.

در نتیجه، سعی نکردم با بی‌احتیاطی این پرسش را مطرح کنم: چرا خودتان را با پاپ مقایسه کردید؟ تنها از او پرسیدم که چه عقایدی او را با پاپ پیوند داده است. تحلیل رؤیا به گونه‌ی زیر ادامه یافت:

پاپ. «پاپ شاهانه می‌زید...» (ترانه‌ی مشهور دانش‌آموزان). توجه کنید که این آقاسی و یک ساله و مجرد بود. نشسته کنار پاپ. «درست به همان گونه کنار یکی از مشایخ فرقه‌ای مسلمان نشسته بودم و در عربستان مهمانش بودم. شیخ نوعی پاپ به شمار می‌رود.»

پاپ مجرد است، اما مسلمان چند زنه است. آرمان فراسوی رُزِیا ظاهراً آشکار و مبرهن است: «من چون پاپ مجردم، اما دوست دارم چون یک مسلمان چند همسر برگزینم.» درباره‌ی این اندیشه ساکت ماندم.

اتاق و آپارتمان با میز گسترده. «در خانه‌ی بزرگ پسر عموم، چند آپارتمان به چشم می‌خورد. من در ضیافت شامی که او دو هفته‌ی پیش برگزار کرده بود، شرکت جستم.»

بانوانی با جامه‌ی شبانه. «در این میهمانی شام، بانوانی هم بودند، دختران پسر عموم، دخترانی که به سن ازدواج رسیده بودند.» در این جا او مکث کرد: تداعی دیگری نداشت. ظهور چنین پدیده‌ای که به بازداری ذهنی^۱ معروف است، همیشه به این نتیجه می‌رسد که شخص با تداعی معانی برخورد داشته و این منجر به مقاومتی نیرومند گشته است. پرسیدم:

و این دختران جوان؟ «آه، هیچ؛ اخیراً یکی از آن‌ها در ف. بوده و مدتی پیش ما می‌زیست. وقتی رفت، من و خواهرم تا ایستگاه با او رفتیم.»

بازداری دیگر: با پرسش زیر به یاری‌اش شتافتم: بعد چه شد؟ «آه، داشتم فکر می‌کردم [این فکر به واسطه‌ی سانسور سرکوب شد] که چیزی به خواهرم گفتم که همه‌ی ما را خندانند، اما واقعاً فراموش کرده‌ام که آن موقع چه گفتم.»

به رغم تلاش صمیمانه برای به یاد آوردن آن، نخست نتوانست مطلب را به یاد آورد. در این جا ما به نمونه‌ای از فراموشی، که در اثر بازداری پدید می‌آید، برمی‌خوریم. ناگهان به خاطر آورد:

«در راه رفتن به ایستگاه، ما به مرد محترمی برخوردیم که به ما

سلام کرد و کسی بود که من تقریباً می‌شناختمش. بعداً از خواهرم پرسیدم آیا او همان آقای است که شیفته‌ی... است [دخترِ پسر عمو]؟»
(او حالا نامزد این مرد است، و باید اضافه کنم که خانواده‌ی پسر عمو بسیار متمول بودند و رؤیابین هم خیلی به طرف دل بسته بود، اما دیگر خیلی دیر شده بود.)

شام در خانه‌ی پسر عمو. «به زودی باید به عروسی دو تن از دوستانم بروم.»

خصوصیات پاپ. «بینی‌اش واقعاً شکیل و خوش‌تراش، اما کمی کک‌مکی بود.»

چه کسی بینی این چینی دارد؟ (می‌خندد) «زن جوانی که حالا دیگر خیلی وابسته‌اش شده‌ام.»

آیا چیز قابل‌ذکری درباره‌ی چهره‌ی پاپ به یادتان نمانده؟ «چرا، دهانش. دهان قشنگی داشت. [می‌خندد. زن جوان دیگری که مجذوبش شده‌ام، دهانی این چنین دارد.»

این توضیح برای روشن کردن بخش بزرگی از رؤیای مذکور کافی است. «پاپ» نمونه‌ی خوبی است برای آنچه که فروید فشرده‌گی یا ادغام^۱ می‌نامد. در وهله‌ی نخست، او رؤیابین را نمادینه می‌کند (زندگی مجرد)، ثانیاً او بدلی از شیخ چند زنه است. آن‌گاه شخصی می‌شود که در طول شام، کنار رؤیابین نشست است، یعنی یک یا دو زن - در حقیقت، دو زنی که رؤیابین فریفته‌شان می‌شود.

اما این موضوع چه ارتباطی با ادرار کردن دارد؟ برای یافتن پاسخ، وضعیت را به شکل زیر قاعده‌مند می‌سازم:

شما در یک جشن ازدواج شرکت کردید و در حضور یک بانوی جوان، احساس کردید که نیاز به ادرار دارید؟ «درست است، یک بار برایم پیش آمد. خیلی ناخوشایند بود. در آن وقت، یازده سالم بود که به جشن ازدواج یکی از بستگان دعوت شده بودیم. توی کلیسا، کنار یک دختر هم سن و سال خود نشسته بودم. مراسم خیلی به درازا کشیده بود و من هم شاشم گرفته بود. خودم را نگهداشتم، اما دیگر دیر شده بود. دیگر شلوارم را خیس کرده بودم.»

پیوستگی ازدواج با میل به ادرار از نظر تاریخی به این رویداد برمی‌گردد. این تحلیل در این جا به پایان نمی‌رسد، اما من دیگر ادامه‌اش نمی‌دهم، چون ممکن است مطلب به درازا بکشد. آنچه گفته شد، برای نشان دادن روش یا فن آوری و اقدام برای تحلیل کافی است. آشکارا غیر ممکن است که یک بررسی جامع درباره‌ی دیدگاه‌های جدید ارائه دهیم. روند آشکارسازی که روش روان‌کاوی ارائه می‌دهد، نه تنها برای درک رؤیاها بلکه برای هیستری و مهم‌ترین بیماری‌های روانی، بس گسترده است.

روش روان‌کاوی که همه جا رواج دارد، قبلاً در نوشته‌های زیادی به زبان آلمانی مطرح گردیده است. من مجاب شده‌ام که مطالعه‌ی این روش نه تنها برای روان‌پزشکان و عصب‌شناسان، بلکه برای روان‌شناسان، واقعاً اهمیت دارد. آثار زیر را برای مطالعه توصیه می‌کنیم: برای روان‌شناسی عادی: فروید، تعبیر رؤیا، و «لطیفه و ارتباط آن با ناخودآگاه». درباره‌ی روان‌نژندی: پروثر^۱ و فروید، مطالعاتی درباره‌ی هیستری؛ فروید، «بخشی از تحلیل یک مورد هیستری». درباره‌ی روان‌پریشی: یونگ، روان‌شناسی زوال زودرس عقل^۲. نوشته‌های مایدر^۳ در کتاب آرشیو روان‌شناسی نیز چکیده‌ی خوبی از آرای فروید را ارائه می‌دهد.^۴

1. Breuer 2. Psychology of Dementia Praecox 3. Maeder

۴. برای آگاهی کامل، رک. کتابنامه - ویراستاران.

درباره‌ی ویژگی رؤیاهای مربوط به اعداد^۱.....

رمزپردازی اعداد، که در سده‌های پیشین فکر فلاسفه را به خود مشغول کرده بود، بار دیگر مورد توجه پژوهش‌های تحلیلی فروید و مکتب او قرار گرفت. در موضوع رؤیاهای مربوط به اعداد، دیگر نباید اندیشه‌های خودآگاهانه در باب پیوندهای رمزی میان اعداد را کشف کرد، بلکه بیش‌تر باید ریشه‌های ناخودآگاهانه‌ی رمزپردازی اعداد را مورد توجه قرار داد. در این زمینه، چون بر پایه‌ی پژوهش‌های فروید، آدلر، و استکل^۲ اساساً چیز تازه‌ای نمی‌توان ارائه کرد، پس باید رضایت دهیم به این که با نقل چند مورد مشابه آنان، در تجربیات آن‌ها سهیم شویم. چند مورد از این دست را که احیاناً درخور یادآوری است و می‌تواند به‌طور عام مورد توجه قرار گیرد، بررسی می‌کنیم.

سه نمونه‌ی نخست از مرد میانسال و متأهلی است که درگیر یک ماجرای عشقی بوده است. گزارش رؤیای او که حاوی یک شماره‌ی رمزی است، چنین است: ... رؤیایین بلیط فصلی اش را به کنترل چی

۱. دراصل باعنوان: «Ein Beitrag zur kenntnis des Zahlenraumes», zentralblatt für Psychoanalyse (Wisbaden), 1 (1910/110, 567-72) چاپ شده است. قبلاً توسط ام. دی. ایدر ترجمه شده، رک. Collected Papers on Analytical Psychology (London, New 1916, 2nd ed., 1917)

2. Stekel

نشان می‌دهد. کنترل‌چی به رقم بالای بلیط اعتراض می‌کند. شماره ۲۴۷۷ بود.

تحلیل این رؤیا اندیشه‌ی نسبتاً غیرمحترمانه‌ای در مورد هزینه‌ی این ماجرای عشقی در ذهن متبادر کرد، که برای طبع نجیب خواب‌بین بیگانه بود. ناخودآگاه او از این مورد بهره‌جست تا در فاش شدن موضوع پایداری ورزد. روشن‌ترین تعبیرش این خواهد بود که این شماره اهمیت و خاستگاهی مالی داشته است. تخمین تقریبی مخارج تا آن زمان باعث شد که رقم در حقیقت به ۲۴۷۷ قرانک برسد؛ محاسبه‌ی دقیق‌تر ۲۳۸۷ قرانک را نشان می‌داد، رقمی که فقط به‌طور دلخواه به ۲۴۷۷ رسید. پس این رقم را به تداعی آزاد ذهن بیمار مربوط دانستم. به نظر می‌رسید که رقم مزبور به‌طور تقسیم شده و جدا به صورت ۲۴ و ۷۷ در خواب بر او ظاهر شده. شاید شماره‌ی تلفن بوده. این تصور نادرست از آب درآمد. تداعی بعدی این بود که مجموع رقم‌های دیگری می‌توانست باشد. در این مورد، بیمار به یاد آورد که قبلاً به من گفته که او در آن موقع صدمین سال تولد مادر و خودش را جشن گرفته بود، چون مادرش شصت و پنج سال و خودش سی و پنج سال داشت. (روز تولد آن‌ها همزمان در یک روز بوده است). بدین‌گونه، او به گروه تداعی‌های زیر رسید:

روز	ماه	
۲۶ /	۲	او متولد شد در
۲۸ /	۸	معشوقش متولد شد در
۱ /	۳	همسرش متولد شد در
۲۶ /	۲	مادرش متولد شد در
		(پدرش مدتها قبل درگذشته بود)
۲۹ /	۴	دو فرزندش متولد شدند در
۱۳ /	۷	

ماه	سال	
۲ /	۷۵	او متولد شد در
۸ /	۸۵	معشوقش متولد شد در
	۳۶ ساله بود	او اکنون
	۲۵ ساله بود	معشوقش اکنون

اگر این گروه از تداعی معانی به صورت اعداد معمولی نوشته شود، مجموع ارقام به این صورت خواهد شد:

$$\begin{array}{r} ۲۶۲ \\ ۲۸۸ \\ ۱۳ \\ ۲۶۲ \\ ۲۹۴ \\ ۱۳۷ \\ ۲۷۵ \\ ۸۸۵ \\ ۳۶ \\ ۲۵ \\ \hline ۲۴۷۷ \end{array}$$

این گروه که شامل همه‌ی اعضای خانواده‌اش می‌شود، مجموعاً رقمی برابر ۲۴۷۷ به دست می‌دهد و نحوه‌ی ترکیب آن ما را به لایه‌ی ژرف‌تری از رؤیا رهنمون می‌شود. بیمار شدیداً به خانواده‌اش وابسته بود، اما از سویی سخت شیفته‌ی بانویی نیز شده بود. این خود باعث تضادهای شدید گردید. جزئیات مربوط به ظهور «کنترل‌چی» (به خاطر تلخیص حذف شده) به تحلیل‌گر ارائه شد، چون بیمار هم از او می‌ترسید و هم می‌خواست شدیداً خود را کنترل کند و حالت مستقل خود را زیر پرده‌ی سانسور برد.

رؤیایی که شرح دادیم، بلافاصله با رؤیای زیر ادامه یافت (با تلخیص زیاد): تحلیل‌گر از بیمار پرسید که وقتی با محبوبه‌ی خویش بوده، واقعاً چه کار کرده. بیمار گفت قمار می‌کرده و همیشه روی یک رقم بالا: ۱۵۲ شرط می‌بسته. تحلیل‌گر گفت: «بدجوری سرت کلاه رفته.»

تحلیل رؤیا بار دیگر تمایلی سرکوب شده را آشکار کرد که خودبه‌خود مخارج رابطه‌ی مذکور معلوم شد. هزینه‌ی ماهانه بالغ بر ۱۵۲ فرانک می‌شد (عملاً بین ۱۴۸ و ۱۵۸). اشاره به این که او سرش کلاه رفته بر رابطه‌ی بین او و زن دلالت می‌کند. زن مدعی بود که او

بی‌سیرتش کرده، اما مرد کاملاً متقاعد شده بود که زن باکره نبوده و این عمل درست در همان ایامی که به او محبت می‌ورزیده و او خودداری می‌کرده، قبلاً توسط کس دیگری انجام شده است. واژه‌ی «رقم» به صورت «اندازه‌ی دستکش» یا «اندازه‌ی کالیبر» تداعی شده است. اما از آن‌جا گام کوتاهی به سوی حقیقت برداشته شد و آن این بود که در اولین مقاربت، متوجه فقدان بکارت او گردید. همین برای او کافی بود. ناخودآگاه و به‌طور طبیعی این مسئله را برملا کرد و آن را همچون موثرترین وسیله‌ی مقاومت در برابر رابطه‌ی مذکور جلوه داد. عدد ۱۵۲ پیش از هرچیز در اثبات مطلب و تجزیه و تحلیل بیش‌تر کمک کرد. اما در مرحله‌ی بعد، به موضوع نه‌چندان دور «شماره‌ی منزل» رهنمون شد و این در پی تداعی‌های زیر میسر گردید: وقتی او اولین بار زن را شناخت، زن در خیابان الف شماره‌ی ۱۷، بعد در خیابان ب شماره‌ی ۱۲۹، آن‌گاه در خیابان پ شماره ۴۸ می‌زیست.

در این‌جا، بیمار متوجه شد که قبلاً از حد ۱۵۲ تجاوز کرده، زیرا کل این شماره‌ها ۱۹۴ می‌شده. پس به‌نظرش چنین می‌آمد که، به دلایل خاصی، زن به هنگام انگیزش، خیابان پ ۴۸ را ترک کرده بود، بنابراین از تفریق ۴۸-۱۹۴ می‌بایست ۱۴۶ بدست آید. او اکنون در خیابان آ شماره‌ی ۶ می‌زیست، پس $۱۵۲ = ۱۴۶ + ۶$.

در ادامه‌ی تحلیل، رؤیای زیر بررسی شد: او صورت حسایی از سوی تحلیل‌گر دریافت کرد که برطبق آن، یک فرانک از مبلغ ۳۱۵ فرانک برای تأخیر در پرداخت مبلغ از سوم تا بیست و نهم سپتامبر در نظر گرفته شده بود. این جریمه‌ی بی‌معنی و آزمندانه که از سوی روان‌کاو اعلام شد و تحلیل نیز آن را اثبات کرد، ناخودآگاه به غبطه‌ای نیرومند دامن زد. در زندگی روان‌کاو چیزهایی بود که غبطه‌ی بیمار را برمی‌انگیخت. به‌ویژه یک چیز خیلی بر او تأثیر گذاشت: روان‌کاو اخیراً چیزی به خانواده‌اش افزود. روابط درهم گسیخته‌ی بیمار و همسرش متأسفانه چنین انتظاری را در این مورد برنمی‌تافت. بنابراین، زمینه‌ی گسترده‌ای برای مقایسه‌های جداگانه وجود داشت.

همچون گذشته، تحلیل با تقسیم عدد ۳۱۵ به ۳، ۵۱ شروع شد. بیمار عدد ۳ را بدین‌گونه تداعی کرد که روان‌کاو ۳ فرزند داشت، و یکی هم اخیراً اضافه شده است. او خود نیز اگر زنده باشد صاحب ۵ فرزند

خواهد بود، پس $2=1-3$ ، و سه فرزندش اکنون به دنیا آمده‌اند. اما این تداعی‌ها از برون‌کردن رمزپردازی رقمی رؤیا بس دور بود. بیمار اشاره کرد که دوره‌ی سوم تا بیست و نهم سپتامبر شامل ۲۶ روز بود. فکر بعدی‌اش این بود که این عدد و اعداد باقیمانده را با هم جمع کند: $1+315+26=342$. پس همین کار را برای ۳۴۲ و ۳۱۵ انجام داد و آن را به ۴، ۳ و ۲ بخش کرد. درحالی‌که پیش از آن‌که به این نکته دست یابد که روان‌کاو ۲ فرزند داشته، و یکی هم بدان افزوده شده، و بیمار صاحب ۵ فرزند خواهد بود، اکنون معنی‌اش این می‌شد: روان‌کاو صاحب ۳ فرزند بوده و اکنون ۴ فرزند شده، اما بیمار فقط ۲ فرزند داشته. او پی‌برد که رقم دوم گویی به عنوان پالایشی برای برآوردن آرزوی نخستین بوده است.

بیمار که بی‌کمک من این توجیه را برای خودش کشف کرده بود، خشنود به نظر می‌آمد. اما تحلیل‌گر خشنود نبود؛ در نظر او گویی که رؤیاهای مزبور امکانات مشخص‌کننده‌ی فرآورده‌های ناخودآگاه را از بین نمی‌برد. در مورد عدد ۵، بیمار دقیقاً متوجه شد که از میان سه فرزند مرده به دنیا آمده، یکی در ماه نهم و دو تای دیگر در ماه هفتم چشم به جهان گشودند. او همچنین تأکید کرد که همسرش دوبار سقط کرده بود، یکی در هفته‌ی پنجم و یکی در هفته‌ی هفتم. اگر این ارقام را به هم جمع کنیم به عدد ۲۶ دست خواهیم یافت:

۱ فرزند	۷ ماه
۱ فرزند	۷ ماه
۱ فرزند	۹ ماه
۲ سقط (۵+۷ هفته)	۳ ماه
	۲۶

به نظر می‌رسد که عدد ۲۶ با تعداد روزهای از دست رفته‌ی دوره‌های بارداری مشخص شده است. در این رؤیا، دوره‌ی بیست و شش روزه یادآور تأخیری بوده که بیمار یک فرانک جریمه شده. با توجه به بارداری‌های از دست رفته، او در حقیقت متحمل تأخیر شده، زیرا در طول مدتی که بیمار او را می‌شناخته، روان‌کاو صاحب یک فرزند شده است. بنابراین، یک فرانک ممکن است به معنی یک فرزند باشد. قبلاً

اشاره کردیم که تمایل بیمار به افزودن همه‌ی بچه‌ها، از جمله بچه‌های مرده، برای آن بوده که رقیبش را شکست دهد. این اندیشه که تحلیل‌گر نیز با یک بچه بر او فایق شده، ممکن است حتی با قوت بیش‌تری در تعیین عدد ۱ موثر باشد. پس این تمایل را پی‌می‌گیریم و بازی رقوم‌ی او را با افزودن ۲ بارداری موفق ۹ ماهه ادامه می‌دهیم: $26+18=44$

اگر ارقام مذکور را دوباره به اعداد صحیح تقسیم کنیم، $4+4$ و $6+2$ به دست می‌آوریم، که جمع هردو مورد می‌شود ۸. باید یادآور شد که این اعداد کاملاً شامل ماه‌های بارداری است که از نظر بیمار گذشته است. اگر آن‌ها را با اعداد مشخص‌کننده‌ی ظرفیت زایای روان‌کاو بسنجیم، یعنی ۳۱۵ و ۳۴۲، مشاهده خواهیم کرد که عدد دوم اگر از وسط باهم جمع شوند، عدد ۹ به دست می‌آید. اکنون $1=9-8$. باز به نظر می‌رسد که اندیشه‌ی مربوط به تفاوت عدد ۱ به اثبات می‌رسد. بیمار قبلاً نشان داده بود که عدد ۳۱۵ در نزد او به منزله‌ی برآوردن آرزوست و ۳۴۲ جنبه‌ی اصلاحی دارد. اگر این خیال‌پروری را تعمیم دهیم، تفاوت بین دو عدد را کشف خواهیم کرد:

$$24-15=9 \quad 3 \times 4 \times 2 = 24 \quad 3 \times 1 \times 5 = 15$$

بار دیگر به اهمیت عدد ۹ پی‌می‌بریم که پیوندی درخور با محاسبه‌ی دوره‌های بارداری و زایش دارد. دشوار است بگوییم خط مرزی بازی فوق‌لزوماً به این صورت آغاز می‌گردد، زیرا فرآوردی ناخودآگاه آفریده‌ی تخیلی بازیگرانه از انگیزه‌ی روانی است که بازی خودمنتج از آن است. آزاد گذاشتن این نوع بازی و شوخی، که همه‌جا با پوچی و بی‌حاصلی پیوند می‌یابد، با ذهن علمی مغایر است. اما نباید فراموش کرد که ذهن انسان هزاران سال خود را با این بازی سرگرم کرده است، پس تعجبی نخواهد داشت اگر آن تمایلات از گذشته‌های دور در رؤیاها متجلی گردند. بیمار حتی در حالت بیداری بر تخیل اعدادگرایانه‌اش حاکم است، چنان‌که برگزاری جشن صدمین سال تولد همین نکته را نشان می‌دهد. بنابراین، حضور آنان در رؤیای بیمار پرسش‌انگیز نیست. برای نمونه‌ای از عزم ناخودآگاه، دلایل قطعی در دست نداریم، تنها مجموع تجربیات ما می‌تواند مؤید دقت در کشفیات فردی باشد. ما در جستاری مربوط به قلمرو خیال‌آزاد و خلاق، بیش‌تر از موارد دیگر،

باید به تجربه‌باوری^۱ گسترده متکی باشیم؛ و هرچند این نکته، با توجه به دقت در نتایج فردی، تا حد زیادی ما را به میانه‌روی وامی‌دارد، ناگزیرمان می‌کند که درباره‌ی آنچه رخ داده و مشاهده شده، سکوت اختیار کنیم، و این تنها از ترس غیرعملی بودن و جنبه‌ی تنفرآمیز آن است. نباید درباره‌ی خرافه-هراسی^۲ ذهن نوین به مجادله برخاست، چه این یکی از وسایلی است که به واسطه‌اش، اسرار ناخودآگاه پوشیده می‌شود.

دیدن این‌که چگونه مشکلات بیمار در آئینه‌ی ناخودآگاه همسرش متجلی گردیده، بسیار جالب و در خور اعتناست. همسر بیمار رؤیای زیر را تعریف کرده است: او لوقای ۱۳۷ را در خواب دید. این کُل خواب اوست. تحلیل این عدد نشان داد که او به گونه‌ی زیر تداعی داشته است: روان‌کاو یک بچه بیش‌تر داشت. او سه بچه داشت. اگر همه‌ی بچه‌های او (با احتساب سقط جنین‌ها) زنده بودند، بایست ۷ بچه داشت؛ اکنون او فقط $2=3-1$ بچه دارد. اما او $11=7+3+1$ را می‌خواهد (یک بچه‌ی دوقلو ۱ و ۱) که بیانگر آرزوی اوست مبنی بر این که دو بچه‌ی دوقلو بوده‌اند، پس او هم به تعداد روان‌کاو بچه خواهد داشت. مادرش یکبار دوقلو زاییده بود. امید به بچه‌دار شدن از شوهرش بس ناپایدار و سپنجی بوده است و این موضوع باعث گردید که اندیشه‌ی ازدواج دوم در ناخودآگاهش ثبت گردد.

خیالات دیگر نشان داده که او در ۴۴ سالگی که به یائسگی رسیده و دیگر [از نظر زنانگی] «تمام شده» است. اکنون ۳۳ سال دارد، پس هنوز ۱۱ سال در پیش دارد تا به ۴۴ سالگی برسد. این رقم مهمی است، زیرا پدرش در ۴۴ سالگی درگذشت. پس خیال‌پردازی ۴۴ سال دربردارنده‌ی اندیشه‌ی مرگ پدر نیز بوده است. تأکید بر مرگ پدر به خیال‌پردازی سرکوفته‌ی مرگ شوهرش نیز - که مانعی برای ازدواج دوم به شمار می‌رفته - مربوط بوده است.

در این‌جاست که موضوع «لوقای ۱۳۷» به حل تناقض کمک می‌کند. باید با تأکید گفت که رؤیابین با کتاب مقدس میانه‌ای نداشته، هیچ وقت آن را نخوانده، و اصلاً مذهبی نبوده است. بنابراین، بی‌فایده است که در

این‌جا به تداعی معانی تکیه کنیم. غفلت‌ورزی او از کتاب مقدس چندان زیاد بود که اصلاً نمی‌دانست لوقای ۱۳۷ تنها به انجیل لوقای قدیس مربوط است. وقتی عهد جدید در برابرش نهاده شد، به جای لوقا، کتاب اعمال رسولان را گشود.^۱ از آن‌جایی که باب اول کتاب اعمال، فقط ۲۶ آیه دارد، او آیه‌ی هفتم را برگزید: «بدیشان گفت از شما نیست که زمان‌ها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.»^۲ اما اگر به انجیل لوقا، باب اول، آیه‌ی ۳۷ نگاه کنیم، به عید تبشیر (به بارگرفتن حضرت مریم) برمی‌خوریم:

۳۵. فرشته در جواب وی گفت روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت، آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد.

۳۶. و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است مر او را که نازاد می‌خواندند.

۳۷. زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.^۳

ادامه‌ی منطقی تحلیل «لوقای ۱۳۷» ما را وامی‌دارد که نگاهی به لوقا، باب ۱۳، آیه‌ی ۷ بیندازیم. در آن‌جا می‌خوانیم:

۶. پس این مثل را آورد که شخصی درخت انجیری در تاجکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.

۷. پس به باغبان گفت اینک سه سال است، می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبیم و نمی‌یابم، آن را بئبر، چرا زمین را نیز باطل سازد.^۴

از روزگاران باستان، درخت انجیر نماد آلت تناسلی مرد بوده است، و چون نازا گردد، باید بریده شود. این متن با خیالات بی‌شمار سادیستی خواب‌بین کاملاً هماهنگی دارد، چه با بریدن یا قطع کردن آلت ربط داشته است. اشاره به اندام نازای شوهرش نیز آشکار است. قابل فهم

۱. گاهی به آلمانی Apostelgeschichte St. Lucae خوانده می‌شود. مترجم انگلیسی.

۲. رک. کتاب مقدس، ترجمه‌ی فارسی، ۱۹۷۸، عهد جدید، ص ۱۸۷.

۳. رک. کتاب مقدس، ترجمه‌ی فارسی ۱۹۷۸، عهد جدید، ص ۸۷.

۴. همان، ص ۱۸-۱۱۷.

بود که خواب‌بین‌لی‌بیدوی خود را از شوهرش پس زده، چه به زعم او ناتوان بوده است،^۱ و به همان اندازه قابل درک بود، که او نوعی واپس‌روی^۲ نیز نسبت به پدر داشته است («... که پدر در قدرت خود نگاه داشته است») و آن را با مادرش که صاحب دوقلویی بود، یکسان شمرد. بدین‌گونه، زن با بالارفتن سن، شوهرش را در نقش فرزند یا پسر می‌دید، در سنی که ناتوانی جنسی عادی است. همچنین می‌توان میل به خلاص شدن از شوهر را درک کرد. او این موضوع را در رؤیای قبلی‌اش تأکید کرده است. بنابراین، تنها برای یک تأکید دیگر درباره‌ی آن‌چه که گفته شد، موضوع «لوقای ۱۳۷» را پی می‌گیریم و به انجیل لوقا، باب ۷، آیه‌ی ۱۳ می‌پردازیم:

۱۲. چون نزدیک به دروازه‌ی شهر رسید، ناگاه می‌تی را که پسر یگانه‌ی بیوه‌زنی بود، می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر با وی می‌آمدند.

۱۳. چون خداوند او را دید، دلش بر او سوخت و به وی گفت گریان مباش.

۱۴. و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بايستادند. پس گفت ای جوان تو را می‌گویم برخیز.^۳

در وضعیت ویژه‌ی روان‌شناختی خواب‌بین، اشاره به برخاستن می‌ت، به منزله‌ی درمان ناتوانی شوهر، اهمیتی به‌سزا می‌یابد. در این صورت، کل مشکل حل خواهد شد. نیازی نیست با توضیح مضاعف، خاطر نشان سازم که موارد متعدد برآوردن آرزو را در این موضوع می‌توان یافت؛ خواننده خودش می‌تواند آن موارد را در خودش مشاهده کند. از آن‌جایی‌که رؤیابین کاملاً از کتاب مقدس غافل بوده، «لوقای ۱۳۷» باید به عنوان حاقظه‌ی نهانی^۴ تلقی شود. هم فلورنوی^۵ و هم

۱. مشکل اصلی شوهر عبارت بود از عقده‌ی نیرومند مادر.

2. regression

۳. رک. کتاب مقدس، ترجمه‌ی فارسی ۱۹۷۸، عهد جدید، ص ۱۰۱.

4. cryptomnesia

5. From India to the Planet Mars (1900); "Nouvelles Observations sur un cas de somnambulisme avec glossolalie" (1901)

خودم^۱ به اثرات مهم این پدیده توجه کرده‌ایم. تا آنجا که می‌توان اطمینانی واثق داشت، هر نوع اصلاح موضوع به قصد فریب، در دایره‌ی پرسش‌گری این مورد نمی‌گنجد. کسانی که با روان‌کاوی آشنا هستند، می‌دانند که سرشت کلی این موضوع خود شک‌برانگیز است.

آگاهم که مشاهداتی از این دست در دریایی از تردید و بی‌اطمینانی شناور است، اما فکر می‌کنم رد کردن آن‌ها هم نادرست باشد، زیرا پژوهشگران خوش‌اقبال‌تر می‌توانند از ما پیروی کنند تا قادر شوند خود را در چشم‌اندازی درست بیافکنند، چونان که ما نیز به علت فقدان آگاهی کافی چنین می‌کنیم.

1. Cf. *Psychiatric Studies*, pars. 139 ff. and 166 ff.

بخش دوم:
رؤیاها و نیروی روانی

جنبه‌های کلی روان‌شناسی رؤیا^۱

رؤیاها ساختاری روانی دارند که با دیگر درونه‌های خودآگاهی متفاوت‌اند، زیرا تا آنجا که می‌توان از شکل و معنای آن‌ها داوری کرد، آن‌ها نمایانگر مداومت تحول نمونه‌وار درونه‌های خودآگاه نیستند. قاعدتاً رؤیاها به صورت اجزاء یکپارچه‌ی زندگی خودآگاه روانی ما ظاهر نمی‌شوند و تا حدودی بیگانه و ظاهراً به گونه‌ی پدیده‌هایی اتفاقی به نظر می‌رسند. دلیل موقعیت استثنایی رؤیا را باید در حالت ویژه‌ی خباستگاهی‌اش جست: رؤیاها، همچون درونه‌های دیگر خودآگاه، از مداومت آشکار، قابل تشخیص، منطقی و عاطفی پدید نمی‌آیند، بلکه بازمانده‌های کُنشی ویژه و روانی‌اند که در طول خواب رخ می‌دهد. وجه خاستگاهی رؤیاها فی نفسه کافی است تا آن‌ها را با درونه‌های دیگر خودآگاهی متفاوت بدانیم و جدا کنیم

۱. [نخست به انگلیسی منتشر شد با عنوان «The Psychology of Dreams»، در کتاب Collected Papers on Analytical Psychology, edited by Constance Long (London, 1916; 2nd edn., London, 1917, and New York, 1920).

ترجمه توسط ذرا هشت (Dora Hecht) از روی اصل دست نوشته انجام شد، که به شکل گسترده‌ترش با عنوان: "Allgemeine Gesichtspunkte zur Psychologie des Traumes" در کتاب منتشر (Über die Energetik Psychologische Abhandlungen, II, Zurich, 1928) der seele شد. دوباره به صورت گسترده در کتاب زیر منتشر گردید:

Über psychische Energetik und das Western der Träume (Zurich, 1948)

و این نسخه در این جا مبنای ترجمه قرار گرفته است. - ویراستاران.]

و از این گذشته، درونه‌ی خود رؤیاها نیز بر آن افزوده می‌شود، که به نحو حیرت‌انگیزی با اندیشه‌ی آگاهانه‌ی ما مابینت دارد.

به هر حال، یک مشاهده‌گر هشیار، در کشف این نکته که رؤیاها تماماً بُرشی از دوام خودآگاهی نیستند، مشکلی نخواهد داشت؛ زیرا تقریباً در هر رؤیایی می‌توان جزئیاتی یافت که در احساسات، اندیشه‌ها و حالات روز یا روزهای قبل ریشه دارد. تا این حد، پیوستگی خاصی وجود دارد، هرچند در نگاه نخست، جنبه‌ی پسین^۱ رؤیا را نشان می‌دهد. اما کسی که به قدر کافی به مسئله‌ی رؤیا علاقمند باشد، خواهد دید که رؤیاها پیوستگی پیشین^۲ نیز دارند. اگر چنین توجیهی را بپذیریم، رؤیاها گاهی از نفوذ چشمگیری بر حیات ذهنی خودآگاه بهره می‌گیرند، به ویژه از سوی اشخاصی که خرافاتی یا مخصوصاً نابه‌هنجار به نظر نمی‌آیند. این اثرات بعدی بیش‌تر شامل دگرگونی‌های خاص خُلق و وضع روانی است.

شاید در نتیجه‌ی همین پیوند سست با دیگر درونه‌های خودآگاهی است که رؤیای یادآور^۳ بسیار سست و ناستوار است. بسیاری از رؤیاها همه‌ی تلاش‌ها را در بازسازی، حتی اندکی پس از بیداری، خنثی می‌کنند؛ بقیه نیز فقط با حالتی تردیدآمیز به یاد می‌مانند و شمار اندکی واقعاً متمایز و کاملاً بازسازی شونده باقی می‌مانند. این رفتار ویژه را می‌توان با ملاحظه‌ی ویژگی‌های عناصر گوناگون ترکیب شده در یک رؤیا توجیه کرد. ترکیب آراء در رؤیا ضرورتاً خیال‌گونه و وهم‌انگیز^۴ است. این آراء به شکل زنجیره‌ای به یکدیگر متصل‌اند، زنجیره‌ای که قاعدتاً با «واقع‌پنداری» کاملاً بیگانه است و تضاد شگرفی با زنجیره‌ی منطقی عقاید دارد به طوری که ما آن‌ها را ویژگی متمایز فرایندهای آگاهانه‌ی ذهنی می‌پنداریم.

به خاطر همین ویژگی است که صفت عامیانه‌ی «بی‌معنی» را به رؤیاها می‌دهند. اما پیش از شرح این حکم، باید به یادآوریم که رؤیا و بافت آن چیزی است که ما درک نمی‌کنیم. پس با چنین حکمی است که خود را از درک موضوع ناتوان می‌یابیم. اما این مانع نخواهد شد که از درک معنی ذاتی خود رؤیاها بازمانیم.

غیر از تلاش‌هایی که قرن‌ها در جهت تعبیر پیشگویانه‌ای از رؤیاها انجام گرفته، کشفیات فروید نخستین تلاش پیروزمندانه و کاربردی در جهت درک اهمیت واقعی رؤیا به‌شمار می‌رود. کار او عنوان «علمی» را برخود دارد، زیرا او به نوعی فن‌آوری دست یافته که نه تنها خودش، بلکه بسیاری از پژوهشگران دیگر مدعی‌اند که به‌گونه موضوع، یعنی به درک معنی رؤیا پی برده‌اند. این معنی یا معانی گسسته‌ای که بیان درونه - رؤیا پیشنهاد می‌کند، یکی نیست.

در این‌جا مجال بحث انتقادی درباره‌ی روان‌شناسی رؤیا از دیدگاه فروید نیست. در عوض، سعی خواهیم کرد شرح کوتاهی از آنچه که کمابیش به عنوان حقایق روان‌شناسی رؤیا تا امروز مطرح است، ارائه دهیم.

نخستین پرسشی که باید بدان پردازیم این است: درمورد رؤیا به همه چیز، به غیر از معنی گسسته و ناخشنود کننده‌ای که تبیین درونه - رؤیا پیشنهاد می‌کند، اهمیت می‌دهیم، داوری ما در این باره چیست؟

یک بحث بسیار متقاعدکننده در این باره آن است که فروید معنی پنهان رؤیا را به گونه‌ی تجربی و نه به گونه‌ی استنتاجی کشف کرد. بحث دیگر درباره‌ی معنی پنهان و امکان‌پذیر از طریق سنجش خواب - رؤیا با دیگر خیال‌پردازی‌های حالت بیداری یک فرد بخصوص به دست می‌آید. دشوار نیست ببینیم که خیال‌پردازی‌های حالت بیداری تنها معنی سطحی و عینی ندارند، بلکه دربردارنده‌ی معنی ژرف‌تر روان‌شناختی‌اند. گونه‌ای فراگیر و بسیار قدیمی از داستان خیالی در دست داریم. بهترین نمونه‌اش افسانه‌های ازوپ^۱ است که تصویر خوبی از معنی خیال‌پردازی به‌طور عام ارائه می‌دهد. از جمله، قصه‌ای خیال‌انگیز درباره‌ی اعمال شیر و گورخر در آن هست. اگر به‌طور سطحی و عینی بدان بنگریم، قصه وهم و پنداری بیش نخواهد بود، اما معنی اخلاقی پنهانش برای کسی که از آن متأثر

۱. رک. افسانه‌های ازوپ، داستان‌سرای یونانی، ترجمه و تحسینی دکتر علی‌اصغر حلبی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳ (م).

شده، آشکار است. ویژگی آن این است که کودکان از مفهوم ظاهری‌اش خشنود و راضی‌اند.

اما به هر حال، بهترین بحث در وجود معنی پنهان رؤیا از طریق کاربرد آگاهانه‌ی روند فنی و تجزیه‌ی تبیین درونه - رؤیا میسر می‌گردد. بدین گونه، به دومین نکته‌ی مهم، یعنی مسئله‌ی روند تحلیلی می‌رسیم. باز در این جا نمی‌خواهم به دفاع یا به انتقاد از دیدگاه‌ها و کشفیات فروید بپردازم، بلکه تنها به آنچه که قویاً حقایق تثبیت شده به نظر می‌رسند، اکتفا خواهم کرد. اگر از این نکته آغاز کنیم که رؤیا فرآورده‌ای روانی است، هیچ دلیلی نداریم گمان بریم که نهاد و کارکرد آن، پیرو قوانین و پیش‌فرض‌هایی است غیر از آنچه که برای فرآورده‌های دیگر روانی کاربرد دارد. مطابق این اندرز که «اصول نباید بدون توجه به نیاز افزوده گردند»، ناگزیریم با رؤیا، درست مثل هر نوع فرآورده‌ی دیگر روانی، به گونه‌ای تحلیلی برخورد کنیم تا براساس تجربه، به شیوه‌ی بهتری دست یابیم.

می‌دانیم که هر ساختار روانی، با توجه به دیدگاه موردی، خود حاصل درونه‌های پیشین روانی است. همچنین آگاهی که هر ساختار روانی، با توجه به دیدگاه نهایی، در فرایند علمی روانی، معنی و قصد خاص خود را داراست. این معیار را باید برای رؤیا هم به کار برد. بنابراین، وقتی در جست و جوی توجیهی روان‌شناسانه درباره‌ی یک رؤیا هستیم، باید ببینیم چه تجربیاتی از پیش، پشت این رؤیاها پنهان شده است. باید پیشینه‌ی هر عنصری در تصویر رؤیا را مشخص کنیم. نمونه‌ای می‌آوریم: کسی که خواب می‌بیند که از خیابانی می‌گذرد، ناگهان کودکی در برابرش ظاهر می‌شود و با ماشین تصادف می‌کند.

ما این تصویر - رؤیا را به کمک خاطرات رؤیایی به گذشته می‌بریم و پیشینه‌اش را مشخص می‌کنیم. او به یاد می‌آورد که روز قبل در خیابان قدم می‌زده. بچه هم برادرزاده‌اش بوده، که عصر روز قبل، به هنگام ملاقات با برادرش دیده است. تصادف خودرو حادثه‌ای را به یادش می‌اندازد که چند روز پیش واقعاً رخ داده بود، اما او تنها از طریق روزنامه از این حادثه آگاهی یافته بود. چنان‌که می‌دانیم، اغلب مردم خود را به همین توجیه مختصر راضی می‌کنند و می‌گویند «هان، به خاطر همین بود که این خواب را دیدم.»

آشکار است که چنین برداشتی از نقطه‌نظر علمی کاملاً خشنودکننده نیست. رؤیابین در روز قبل در چندین خیابان قدم زده بود؛ چرا فقط یک خیابان را برگزید؟ او درباره‌ی چندین تصادف از طریق روزنامه مطلع شده بود، چرا فقط این یکی را برگزید؟ کشف یک پیشینه‌ی تنها به هیچ‌وجه کافی نیست، زیرا تعیین پذیرفتن تصاویر - رؤیا تنها منتج از رقابت چندین عامل است. مجموعه‌ی داده‌های اضافی مقدم بر اصل یادآوری و خاطره‌پردازی است و روش تداعی آزاد نیز خوانده می‌شود. نتیجه، که به آسانی قابل فهم است، ترکیبی از داده‌های بسیار متنوع و ناهمگن است که چیز مشترکی ندارند، به جز پیوند آشکار تداعی شده با درونه - رؤیا، وگرنه هرگز از طریق این درونه بازسازی نمی‌شدند.

این‌که مجموعه‌ی این داده‌ها چه ابعادی داشته، از نظر فنی بسیار درخور اهمیت است. چون کل درونه‌ی روانی زندگی یک شخص نهایتاً از یک نقطه‌ی آغازین فاش شدنی است، به‌طور نظری کل تجربه‌ی پیشین یک شخص در طول زندگی را می‌توان در هر رؤیا مشاهده کرد. اما ما تنها تا اندازه‌ای به گردآوری داده‌ها بیش‌تر نیازمندیم که برای درک معنی رؤیا کاملاً ضرورت داشته باشد. محدودیت داده‌ها آشکارا اقدامی اختیاری است، مطابق اصل کانت که می‌گوید برای «درک» یک چیز باید «آن را تا اندازه‌ای شناخت که برای مقصودمان ضرورت دارد»^۱ به عنوان مثال، برای بررسی علل و عوامل انقلاب کبیر فرانسه، اگر بخواهیم حجم انبوهی از اطلاعات را کسب کنیم، می‌توانیم هم از تاریخ فرانسه در سده‌های میانه و هم از تاریخ روم و یونان بهره‌گیریم که مطمئناً «برای مقصود ما ضروری» نخواهد بود، چون پیدایش تاریخی انقلاب کبیر را از دایره‌ی اطلاعاتی محدودتری نیز می‌توان به‌دست آورد. پس برای گردآوری داده‌های یک رؤیا، تا آن‌جا پیش می‌رویم که برای استخراج یک معنی و مفهوم ارزشمند به‌نظر می‌رسد.

به‌جز محدودیت اختیاری پیش‌گفته، گردآوری داده‌ها بیرون از دایره‌ی اختیار تحلیل‌گر است. اطلاعات جمع‌شده اکنون باید مطابق اصولی که همیشه برای آزمون داده‌های تاریخی یا هر نوع داده‌ی

تجربی دیگر کاربرد دارد، از صافی بگذرد و آزموده شود. این روش ضرورتاً روشی تطبیقی است، که آشکارا به طور خودکار عمل نمی‌کند، بلکه تا حد زیادی به مهارت و هدف تحلیل‌گر وابسته است.

اگر بخواهیم یک حقیقت روان‌شناختی را توضیح بدهیم، باید به یاد آوریم که داده‌های روان‌شناختی نیازمند دیدگاهی دوگانه است، یعنی داده‌های مربوط به علیّت^۱ و غایت‌مندی^۲، من و ازهی «غایت‌مندی» را عمداً به کار می‌برم تا آن را با مفهوم الهیات اشتباه نگیریم. منظورم از «غایت‌مندی» تنها کوشش روان‌شناسانه و ماندگار در پی هدفی است. به جای «تلاش در پی هدف» می‌توان «حس هدف‌مندی» را نیز به کار برد. همه‌ی پدیده‌های روان‌شناختی از چنین حس هدف‌مندی ذاتی برخوردارند، حتی پدیده‌های منحصراً واکنشی همچون واکنش‌های عاطفی نیز این‌گونه‌اند. خشم در برابر توهین، حس انتقام را در آدم می‌پرورد؛ هدف سوگواری خودنمایانه برانگیختن احساس همدردی دیگران است و غیره.

ما با به‌کارگیری نقطه‌نظر علی برای داده‌های مربوط به رؤیا، درونه - رؤیای آشکار را تا حد تمایلات یا آرمان‌های اساسی نموده شده در داده‌ها کاهش می‌دهیم. می‌توان انتظار داشت که این‌ها خود سرشتی ابتدایی و کلی دارند. مثلاً مرد جوانی خواب می‌بیند: «در باغی عجیب ایستاده بودم و سیبی را از درخت چیدم. با احتیاط به پیرامون خود نگاه کردم تا مطمئن شوم که کسی مرا ندیده است.»

موضوع تداعی شده در این رؤیا عبارت است از خاطره‌ی رؤیایین به هنگام کودکی که چند گلابی را دزدانه از باغ همسایه چیده است. احساس عذاب وجدان، که ویژگی برجسته‌ی رؤیاست، او را به یاد موقعیتی می‌اندازد که روز قبل تجربه کرده است. در خیابان، به زین جوانی برخورد - یک آشنایی تصادفی - و چند کلمه‌ای با او رد و بدل کرد. در همین موقع، آقای که می‌شناخت، از جلوی گذشت که ناگهان او را دستپاچه کرد، گویی خطایی مرتکب شده باشد. او سیب را با صحنه‌ی مشهور در باغ عدن (بهشت) تداعی کرد و نیز این حقیقت که او هرگز واقعاً نفهمیده بود که چرا خوردن میوه‌ی ممنوعه باید چنین

نتیجه‌ی شومی برای نخستین نیاکان ما داشته باشد. این قضیه همیشه او را خشمگین می‌کرد؛ به نظرش می‌رسید که عملی ناعادلانه است، چه انسان با هوشمندی و آن آفریده شده است.

تداعی دیگر آن بود که گاهی پدرش او را به دلایلی که برایش قابل درک نبود، تنبیه می‌کرد. بدترین نوع تنبیه وقتی بود که او دزدکی دخترها را در حال حمام کردن، دید زده بود. این باعث شد که او به ماجرای عشقی‌اش با یک خدمتکار اقرار کند، اما به نتیجه‌اش اشاره نکرد. در روز پیش از رؤیای مذکور، با او قرار و مداری داشت.

با مرور موضوع فوق، می‌توان دید که رؤیا حاوی اشاره‌ای گذرا به رویدادی است که سر آخر نام برده شده است. موضوع تداعی شده نشان می‌دهد که ماجرای سیب آشکارا بر ماجرای عشقی دلالت دارد. به دلایلی نیز بسیار محتمل است که تجربه‌ی روز پیش نیز در رؤیا دخیل بوده باشد. مرد جوان در خواب سیب بهشت را می‌چید که در واقع هنوز نچیده بود. بازمانده‌ی موضوع مربوط به رؤیا با تجربه‌ی دیگری از روز قبل گره می‌خورد، یعنی احساس ویژه‌ی عذاب وجدان که به خواب بین دست داده و آن هنگامی بوده که تصادفاً با زنی آشنا شده است. باز این با هبوط انسان از بهشت، و سرانجام، با عمل ناشایست دزدکی دیدن دختران در دوران کودکی که منجر به تنبیه سختی از سوی پدرش شده بود، ربط پیدا می‌کند. همه‌ی این تداعی‌ها به واسطه‌ی آرمان‌گناه مثل حلقه‌های زنجیر به هم مربوطند.

نخست از دیدگاه علی فروید به این موضوع خواهیم نگریم؛ به سخنی دیگر، رؤیا را با تعبیرات فروید «تفسیر» خواهیم کرد. میلی که از روز قبل ناکام باقی ماند. این میل در خواب عملی گردید و خود را زیر رمز^۱ داستان سیب پنهان کرد. اما چرا این عمل تغییر شکل داده و خود را پشت تصویری رمزی پنهان کرده است به جای آن که یک اندیشه‌ی آشکار جنسی شرح داده شود؟ فروید به عنصر درست گناه در این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید که اخلاقیاتی که از دوران کودکی در مرد جوان جایگیر و تلقین شده به گونه‌ای سرکوب شده خودش را در امیالی نشان می‌دهد و نهایتاً میلی طبیعی را به گونه‌ی امری دردناک و

1. symbol

ناسازگار جلوه می‌دهد. بنابراین اندیشه‌ی دردناک و سرکوفته تنها به‌گونه‌ی «رمزآمیز» بروز پیدا می‌کند. چون این اندیشه‌ها با محتوای اخلاقی وجدان ناسازگار است، به پیشنهاد فروید، عاملی روانی به نام سانسور مانع می‌شود که این میل تغییر شکل ندهد و آگاهانه بیان شود.

بررسی یک رؤیا از دیدگاه غایت‌مندی^۱ که من آن را با دیدگاه علی فروید متفاوت می‌دانم و بر آن بسیار تأکید می‌ورزم، مستلزم انکار علل رؤیا و تفسیر دیگری از داده‌های تداعی شده پیرامون رؤیاست. حقایق مربوط یکسان‌اند، اما ملاک و معیاری که به واسطه‌ی آن داوری می‌کنیم از گونه‌ای دیگر است. پرسش را به‌گونه‌ی زیر می‌توان قاعده‌مند کرد: هدف این رؤیا چیست؟ چه تأثیری می‌خواهد داشته باشد؟ این پرسش‌ها اختیاری نیست چون آن‌ها را برای هر کنش روانی می‌توان به‌کار بست. همه‌جا می‌توان با «چرا» و «از کجا» پرسش به میان آورد، زیرا هر ساختار اندام‌وار^۲ شامل شبکه‌ی درهم پیچیده‌ای از کارکردهای هدف‌مند می‌باشد، و هر یک از این کارکردها به گروهی از حقایق فردی با گرایش هدف‌دار منجر می‌گردد.

آشکار است که موضوع افزوده شده به تجربه‌ی عشقی روز قبل به واسطه‌ی رؤیا، عمدتاً بر عنصر گناه منتج از عملی جنسی تأکید دارد. همین تداعی قبلاً خودش را به‌صورت یکی از تجربیات دیگر روز پیش نشان داده است، و آن مربوط است به ملاقات تصادفی با زنی، وقتی که احساس عذاب وجدان به‌طور خودکار و ناآشنا در او پدید آمده، گویی که مرد جوان در این رویداد، خطایی مرتکب شده باشد. این احساس نیز در رؤیا نقش دارد و از طریق تداعی داده‌های بیش‌تر شدت می‌یابد، یعنی تجربه‌ی عشقی زن، پیش از آن‌که با داستان هبوط آدم تصویر گردد و مجازات شدید در پی داشته باشد.

فکر می‌کنم که گرایش و تمایلی ناخودآگاه در خواب‌بین وجود دارد که تجربیات عشقی خود را گناه‌آلود جلوه می‌دهد. این یکی از ویژگی‌های رؤیای مذکور است که با تداعی داستان هبوط ادامه می‌یابد و مرد جوان واقعاً هرگز نفهمید که چرا عقوبتش چنین غم‌انگیز بوده

است. این تداعی مبتنی بر دلیلی است که چرا از اندیشه‌اش نگذشته بود: «کاری که من انجام می‌دهم، درست نیست.» او آشکارا نمی‌داند که ممکن است رفتارش را مورد سرزنش قرار دهد و آن را از نظر اخلاقی خطا پندارد. واقعاً هم این‌طور است. باور خودآگاه او آن است که رفتارش از نظر اخلاقی بدون اشکال است، چنان‌که همه‌ی دوستانش این‌گونه رفتار می‌کردند، علاوه بر این، او کاملاً از نظرگاه‌های دیگر کاملاً نمی‌توانست بفهمد که چرا باید به چنین دروسری دچار شود.

اکنون چه این رؤیا معنی‌دار تصور شود یا بی‌معنی، به مسئله‌ای بسیار مهم بستگی دارد، یعنی آیا دیدگاه اخلاقی، که در طول سال‌های متمادی کسب گردیده، معنی‌دار است یا بی‌معنی. نمی‌خواهم این مسئله را به بحثی فلسفی بکشانم و باعث سردرگمی شوم، بلکه فقط می‌خواهم بگویم که نوع بشر آشکارا بایست دلایلی قوی برای به میراث گذاشتن اخلاقیات داشته باشد، چه در غیر این صورت، واقعاً معلوم نبود چرا چنین محدودیت‌هایی باید بر نیرومندترین امیال انسانی تحمیل شود. اگر این حقیقت را در نظر بگیریم، ناگزیریم بر معنی‌دار بودن رؤیا تأکید کنیم، زیرا مثلاً مرد جوان متوجه می‌شود که لزوماً باید یکبار از دیدگاه اخلاق‌گرایی به رفتار خود نگاهی بیندازد. قبایل نخستین برای امور جنسی قوانینی داشتند که در پاره‌ای موارد بسیار سخت و محکم بود. این ثابت می‌کند که اخلاق جنسی عاملی نیست که در کارکردهای متعالی‌تر روان از آن غافل بود و سزاوار توجه دقیق و کامل است. در موضوع مورد بحث باید بگوییم که مرد جوان مسحور اعمال دوستانش شده و تا حدودی از روی بی‌فکری راهی به سوی برآوردن امیال جنسی خود گشوده است و از این حقیقت غافل بوده که از نظر اخلاقی مسئول است، و به‌طور اختیاری یا غیر اختیاری خود را تسلیم اخلاقیاتی کرده که خودش پدید آورده است.

در این رؤیا می‌توان کارکرد جبرانی ناخودآگاه را تشخیص داد، درحالی‌که اندیشه‌ها، تمایلات و گرایش‌هایی که در زندگی خودآگاه بسیار کم ارزش‌اند، هم‌زمان در طول خواب، هنگامی که فرآیند خودآگاه بی‌اثر می‌شود، شروع به فعالیت می‌کنند.

در این‌جا حتماً پرسش زیر مطرح می‌شود: اگر رؤیابین، مفهوم رؤیا را در نمی‌یابد، پس چه فایده‌ای برای او دارد؟

در این مورد، باید اشاره کنم که فرآیند درک و فهم منحصرأ فرآیندی عقلانی نیست، چه تجربه نشان داده است که شخص ممکن است تحت تأثیر چیزهای بی‌شماری قرار گیرد یا در حقیقت، شدیداً از چیزهایی متأثر می‌شود که اصلاً درکی خردمندانه از آن‌ها ندارد. تنها کسافی است که به خوانندگان آثارم درباره‌ی تاثیرپذیری رمزهای مذهبی اشاره کنم.

نمونه‌ی یاد شده شاید باعث این تصور شود که کارکرد رؤیاها اختصاصاً کارکردی «اخلاقی» است. خوب در موردی که ذکر کردیم، چنین بوده، اما اگر این قاعده را به یاد آوریم که رؤیاها در بردارنده‌ی موضوعی تصعیدی^۱ از یک لحظه‌ی مشخص است، دیگر نمی‌توانیم تنها از کارکرد «اخلاقی» سخن گوئیم. زیرا ارزش ندارد که رؤیای اشخاصی که اعمالشان از نظر اخلاقی تجاوزآمیز نیست، موضوعی را مطرح می‌کنند که در مفهوم معمولی اصطلاحی‌اش ممکن است «غیراخلاقی» توصیف گردد. از این رو، جالب است که سنت آگوستین خوشحال بود از این که خداوند او را مسئول رؤیاهایش ندانست. ناخودآگاه در هر لحظه‌ی معینی ناشناخته است، پس شگفتی‌آور نیست رؤیاها به وضعیت خودآگاه و روان‌شناختی چیزی نمی‌افزایند، به‌ویژه در لحظه‌ای که آن جنبه‌ها از دیدگاهی کاملاً متفاوت ضروری‌اند. آشکار است که این کارکرد رؤیا از نظر تعدیل روانی، جنبه‌ی جبرانی دارد، به‌خصوص برای کُنش متعادل کاملاً ضروری است. در یک فرآیند خودآگاهانه‌ی بازتاب^۲ ضرورت دارد که تا حد ممکن، همه‌ی جنبه‌ها و نتایج حاصل از یک مسئله را تشخیص دهیم تا به راه حل درست دست یابیم. این فرآیند خود به خود در حالت ناخودآگاهی خواب کمابیش ادامه می‌یابد و در آن‌جا، چنان که تجربه نشان داده، همه‌ی جنبه‌ها برای رؤیابین اتفاق می‌افتد (دست‌کم به گونه‌ی تلمیح و اشاره) که در طول روز به قدر کافی به آن‌ها توجهی نشده یا کلاً فراموش شده یا به عبارت دیگر، نسبتاً در ناخودآگاه قرار گرفته بودند.

با توجه به نمادپردازی میسوط رؤیاها، ارزیابی آن برطبق بررسی از دیدگاه علی یا دیدگاه نهایی تفاوت دارد. دیدگاه علی فروید از یک میل

یا کام، یعنی از یک رؤیا - آرزوی واپس‌زده، آغاز می‌گردد. این کام همیشه نسبتاً ساده و ابتدایی است که می‌تواند پشت چهره‌های چندگانه خود را پنهان کند. بنابراین، مرد جوان مزبور تنها می‌توانست به خواب ببیند که ناگزیر بوده در را با کلیدی باز کند، چه با هواپیما پرواز می‌کرده، مادرش را بوسیده و از این قبیل چیزها. از این نقطه نظر، همه‌ی چیزها دارای یک معنی است. با وجود این، پیروان سرسخت مکتب فروید به این نقطه‌ی تفسیر رسیده‌اند که مثلاً همه‌ی چیزهای دراز را به نماد جنسی نرینه، و همه‌ی چیزهای گرد و توخالی را به نماد مادینه نسبت دهند.

از دیدگاه غایت‌مندی، هر یک از تصاویر یک رؤیا ارزش ذاتی خود را دارد. مثلاً اگر مرد جوان، به جای خواب دیدن صحنه‌ی سیب، در خواب می‌دید که ناگزیر به بازکردن دری با کلید بوده، این رؤیا - تصویر احتمالاً موضوع تداومی شخصیتی کاملاً متفاوت را پیش می‌کشید، که به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با موضوع مربوط به صحنه‌ی سیب، مکمل وضعیت خودآگاه می‌شد. از این دیدگاه، تنوع بیان‌های نمادین در رؤیا، و نه همگونی معنی‌شان، اهمیتی سزاوار می‌یابد. نقطه نظر علی با گرایش به همگونی معنی، به سوی مفهوم مشخصی از نمادها تمایل دارد. نقطه نظر غایی، از سوی دیگر، در رؤیا - تصویر تغییر یافته به صورت وضعیت دگرگون شده‌ی روان شناختی جلوه می‌یابد. البته معنی مشخصی از نمادها را معلوم نمی‌کند. از این دیدگاه، همه‌ی رؤیا - تصویرها فی‌نفسه اهمیت دارند، هر یک معنی خاص خودش را دارد و به راستی در رؤیا گنجانده می‌شود. برمی‌گردیم به مثال پیشین و از دیدگاه غایی می‌بینیم که در یک رؤیا نماد ارزش بیش‌تری نسبت به تمثیل^۱ دارد. چون نماد پنهان نمی‌کند، بلکه می‌آموزد. صحنه‌ی سیب آشکارا یادآور حس گناه و در عین حال شکل دگرگون گشته‌ی عمل نخستین نیاکان ماست.

آشکار است که به تفسیرهای متفاوتی از رؤیاها می‌رسیم و این مبتنی بر نقطه نظر و دیدگاهی است که برمی‌گزینیم. اکنون پرسشی به میان می‌آید: کدام تفسیر بهتر و درست‌تر است؟ برای ما روانپزشکان،

هم از لحاظ نظری و هم از نظر عملی ضرورت دارد که نوعی تفسیر از معنی رؤیاها داشته باشیم. اگر قصد درمان بیماران را در سر داریم به دلایل کاملاً عملی باید تلاش کنیم که معانی خاصی استنباط کنیم تا بتوانیم به نحو موثری به آنان آموزش دهیم. از نمونه‌ی پیش‌گفته درمی‌یابیم که موضوع مربوط به رؤیا با مسئله‌ای پیوند دارد که چشمان مرد جوان را بر خیلی چیزها باز می‌کند که تا کنون بدانان وقعی نمی‌نهاد و سطحی از آن‌ها می‌گذشت. اما با بی‌توجهی نسبت به این چیزها واقعاً به چیزی در درون خود می‌نگریست، زیرا مثل هر کس دیگری، معیار اخلاقی و نیازی اخلاقی برای خود داشت. این زندگی که سعی داشت این حقیقت را نادیده انگارد، یک جانبه و ناقص بود، که گویی با همین نتایج برای زندگی روانی همچون جیره‌ی غذایی یک‌جانبه و ناقص برای بدن، همپایه نیست. برای آن‌که فردیت را به سمت کمال و استقلال سوق دهیم، نیاز داریم از کارکردهایی بهره‌مند گردیم که به واسطه‌ی تحول اندک خودآگاه یا بی‌واسطه‌ی آن به دست آمده است. و برای رسیدن به این هدف، باید به دلایل درمانی، وارد جنبه‌های مشترکی از ناخودآگاه شویم که عنصر رؤیا^۱ به وجود آورده است. این امر روشن می‌سازد که دیدگاه غایت‌مندی دارای اهمیت زیادی است و به کمک تحول فرد می‌آید.

طبیعتاً نقطه‌نظر علی نسبت به روح علمی روزگار ما با استدلال مشخصاً علت‌مدارانه‌اش احساس همدردی بیش‌تری دارد. درباره‌ی دیدگاه فروید به مثابه توجیه علمی روان‌شناسی رؤیا چیزهای بیش‌تری می‌توان گفت. اما باید درباره‌ی کمال و درستی‌اش بحث کنم، زیرا روان را تنها از دیدگاه علی نمی‌توان شناخت، بلکه این کار مستلزم دیدگاه غایت‌مندی نیز می‌باشد. تنها آمیزه‌ای از هر دو دیدگاه می‌تواند تصور کامل‌تری از سرشت رؤیاها به ما بدهد. این امر تا کنون به نحوی علمی و خشنودکننده تحقق نیافته و کوهی از مشکلات نظری و کاربردی که باید بر آن‌ها چیره شد، به بار آورده است.

اکنون میل دارم چکیده‌ای از مسایل دیگر روان‌شناسی رؤیا را در ارتباط با بحث کلی رؤیاها مطرح کنم. نخست، بر طبق طبقه‌بندی

رؤیاها، نباید اهمیت و ارزش زیادی برای جنبه‌ی کاربردی و نظری این مسئله قابل شد. هر ساله درباره‌ی حدود هزار و پانصد یا دو هزار رؤیا کنکاش می‌کنم و بر پایه‌ی این تجربه می‌توانم ادعا کنم که رؤیاهای نمونه واقعاً وجود دارند، اما خیلی مکرر نیستند و از نقطه نظر غایی اهمیت خود را تا حد زیادی از دست می‌دهند، در جایی که نقطه نظر علی با توجه به ویژگی خاص نمادها از اهمیت خود نمی‌کاهند. به نظر من، بن‌مایه‌های نمونه‌وار^۱ در رؤیاها دارای اهمیت بیش‌تری هستند از آن‌رو که با بن‌مایه‌های اساطیری قابل مقایسه‌اند. بسیاری از بن‌مایه‌های اساطیری - که فروبنیوس^۲ به‌ویژه در جمع‌آوری آن خدمات ویژه‌ای ارائه کرده است - همچنین در رؤیاها یافت می‌شوند و اغلب مشخصاً دارای همین ویژگی‌اند. هرچند به‌طور کامل‌تری نمی‌توانم وارد این مسئله شوم، باید تأکید کنم که مقایسه‌ی رؤیا - بن‌مایه‌های نمونه با بن‌مایه‌های اساطیری ما را به این اعتقاد - که قبلاً نیچه مطرح کرده بود - رهنمون می‌گردد که رؤیاندیشی باید به گونه‌ای بررسی شود که از نظرگاه تکامل نوعی^۳ شیوه‌ی کهن‌تری از تفکر به‌شمار می‌رود. به‌جای ارائه‌ی نمونه‌های بیش‌تر، بهتر است نشان دهم که مقصودم از عطف به رؤیاهای نمونه چیست. باید به یاد آورد که رؤیای مربوط به ماجرای سیب، شیوه‌ی خوبی برای معرفی گناه عشق‌آلود است. اندیشه‌ی منتزع از آن به گونه‌ی زیر بروز خواهد کرد: «با این عمل دارم به خطا می‌روم.» این یک ویژگی است که رؤیاها هرگز خودشان را به شیوه‌ی منطقی و انتزاعی تشریح نمی‌کنند، بلکه همیشه با زبان تمثیل یا تشبیه باز می‌نمایانند. یکی از ویژگی‌های زبان‌های ابتدایی نیز همین است، که جلوه‌های عبارت‌بندی‌شان خیلی متمایز است. اگر آثار ادبی باستانی را به یاد آوریم، در می‌یابیم که امروز از طریق امور انتزاعی بیان می‌شوند، در آن زمان غالباً از طریق تشبیه تشریح می‌شدند. حتی فیلسوفی مانند افلاتون دون شأن خود نمی‌دانست که برخی آراء بنیادی را بدین شیوه بیان کند.

درست همان‌طوری که بدن دارای نشانه‌های سیر تکامل نوعی است، ذهن انسان نیز چنین است. با وجود این، چیز شگفت‌آوری

درباره‌ی این احتمال وجود ندارد که زبان مجازی رؤیا، شکل بازمانده‌ای از شیوه‌ی باستانی اندیشه است.

در عین حال، ربودن سیب نمونه‌ای از بُن‌مایه - رؤیاست که به گونه‌های متفاوت در بسیاری از رؤیاها ظاهر می‌شود و از این گذشته، بُن‌مایه‌ای اساطیری و مشهور است که نه تنها در داستان باغ عدن، بلکه در اسطوره‌ها و قصه‌های پریوار بسیاری از همه‌ی اعصار و اقالیم یافت می‌شود و یکی از نمادهای جهانی بشر است که در هر زمانی به گونه‌ی بومی از نو در یک جا پدیدار می‌گردد. پس روان‌شناسی رؤیا راهی بر روان‌شناسی تطبیقی عمومی می‌گشاید که به واسطه‌ی آن می‌توان امیدوار بود که درکی یکسان از تحول و ساختار روان انسان به دست آورد، چنان‌که کالبدشناسی تطبیقی نیز همین شناخت از بدن انسان را در اختیار ما می‌گذارد.^۱

بنابراین، رؤیاها با زبانی مجازی - یعنی به گونه‌ی تصاویری عاطفی و ملموس - اندیشه‌ها، داوری‌ها، دیدگاه‌ها، دستورات و گرایش‌هایی را به ما انتقال می‌دهند که یا در اثر سرکوفتگی یا به واسطه‌ی عدم تشخیص، به‌طور ناخودآگاه عمل می‌کنند. چون قطعاً درونه‌های ناخودآگاه‌اند، و رؤیا مشتقی از فرآیندهای ناخودآگاه به‌شمار می‌رود، دربردارنده‌ی بازتابی از درونه‌های ناخودآگاه است. البته بازتابی از کل درونه‌های ناخودآگاه نیست، بلکه فقط بخشی از درونه‌ی ناخودآگاه را باز می‌نمایاند که به گونه‌ی متداعی به هم وابسته‌اند و وضعیت خودآگاه آن لحظه‌ی خاص آن را برمی‌گزیند. من به این مورد مهم عملاً برخورده‌ام. اگر بخواهیم رؤیایی را به درستی تفسیر کنیم، به روش کاملی از وضعیت خودآگاه مربوط به آن لحظه نیاز داریم، چون رؤیا دربردارنده‌ی مکمل ناخودآگاه است، یعنی موادی که وضعیت خودآگاه در ناخودآگاه انباشته است. بدون این آگاهی، غیرممکن است رؤیا را به درستی تفسیر کرد، مگر از سر اتفاق و شانس. اکنون این موضوع را با مثالی روشن می‌کنم:

مردی بار اول برای مشاوره پیش من آمد و گفت که سرگرم جستجاری پی‌گیر در همه‌ی انواع دانش است. به روان‌کاوی نیز از دیدگاه

۱. متن اصلی سال ۱۹۱۶ همین‌جا به پایان می‌رسد. (ویراستاران)

ادبی علاقه‌مند است. گفت که در سلامتی کامل می‌زید و به هیچ وجه بیمار نبوده است. او فقط علایق روان‌کاوانه‌ی خود را دنبال می‌کرد. کاملاً فارغ‌البال بود و می‌توانست تمام وقت به علایق خود بپردازد. می‌خواست با من آشنا شود تا رازهای نظری تحلیل رؤیا را بر او فاش سازم. او پذیرفت که برای من ملال آور است که با افراد سالم کار کنم و کار کردن با افراد «دیوانه» برایم جالب‌تر است. چند روز بعد نامه‌ای به من نوشت و درخواست کرد که کی می‌توانم ببینمش. به زودی در حین گفت و گو، به مسئله‌ی رؤیا رسیدیم. این‌جا بود که پرسیدم آیا در شب پیش از ملاقات با من خوابی دیده است یا نه. سری تکان داد و رؤیای زیر را برایم تعریف کرد:

«در اتاق تنها بودم. زنی مثل پرستار به من رسید. از من خواست پشت میزی بنشینم که یک بطری شیر ترش روی آن بود و من باید آن را می‌خوردم. می‌خواستم پیش دکتر یونگ بروم، اما پرستار به من گفت که من در بیمارستانم و دکتر یونگ فرصت ملاقات با من را ندارد.»

از بیان درونه‌ی رؤیا آشکارا برمی‌آید که ملاقات پیش‌بینی شده‌اش در ناخودآگاه او انباشته گردیده بود. تداعی معانی زیر را ارائه داد: اتاق خلوت: «نوعی اتاق پذیرایی منجمد، مثل یک ساختمان اداری، یا سالن انتظار یک بیمارستان. من هیچ وقت بیمار یک بیمارستان نبودم.» پرستار: «چهره‌ای نفرت‌انگیز داشت و چپ چشم بود که مرا به یاد یک فال‌بین و کف‌بین می‌انداخت که زمانی دیده بودمش تا سرنوشتم را پیش‌گویی کند. یک وقتی مریض بودم و راهبه‌ای پرستارم بود.» بطری شیر ترشیده: «شیر ترشیده تهوع‌آور است، نمی‌توانم بخورم. همسرم همیشه آن را می‌خورد و همیشه سر همین مسخره‌اش می‌کنم، چون او تحت تأثیر این عقیده است که شخص همیشه باید برای سلامتی اش کاری بکند. به یاد می‌آورم زمانی در آسایشگاهی بودم - وضع اعصابم تعریفی نداشت - آن‌جا مجبور شدم شیر ترشیده بنوشم.»

در این وقت، توی حرفش پرسیدم با این سؤال نامربوط: آیا روان‌نژندی‌اش از آن موقع به بعد دیگر محو شده بود؟ اول سعی کرد یکبار ه انکارش کند، اما سرانجام پذیرفت که هنوز روان‌نژند است و همسرش مدت‌هاست که اصرار دارد با من مشورت کند. اما

او بی‌تردید چندان احساس عصبیت نمی‌کرد که ناگزیر به مشاوره با من باشد. او اصلاً دیوانه نبود و من تنها دیوانگان را درمان می‌کردم. او فقط به یادگیری نظریات روان‌شناسی علاقه‌مند بود و از این قبیل حرف‌ها.

از این نکته می‌توان دریافت که بیمار وضعیت خود را دروغین جلوه داده بود. به خیال خود با چهره‌ی مبدل یک فیلسوف و روان‌شناس پیش من آمد تا واقعیت روان‌نژندی‌اش را بپوشاند. اما رؤیا به شیوه‌ای ناسازگار آن را به یادش می‌آورد و مجبورش می‌کند که حقیقت را بگوید. او ناگزیر است که این نوشابه‌ی تلخ را بنوشد. خاطره‌ی فال‌بین آشکارا نشان می‌دهد که اعمال مرا چگونه تصور کرده است. همان‌طوری که رؤیا به او آگاهی می‌دهد، باید اول، پیش از آن‌که خودش را به من بسپارد، به درمان تن دهد.

رؤیا این حالت را اصلاح می‌کند و در موضوعی سهیم است که وجود نداشت و مؤید تمایل بیمار است. به همین سبب، در طول درمان، به تحلیل رؤیا نیاز مندیم.

نمی‌خواهم این نکته را مطرح کنم که همه‌ی رؤیاها تا این اندازه ساده‌اند، یا همه از همین نوع‌اند. معتقدم که به راستی همه‌ی رؤیاها نسبت به درونه‌ی خودآگاه، جنبه‌ی جبرانی دارند، اما بی‌تردید در همه‌ی رؤیاها، نقش جبرانی مثل نمونه‌ی بالا تا این حد آشکار نیست. هرچند رؤیاها در خودگردانی^۱ روان سهم دارند و به‌طور خودکار هر چیزی را که سرکوب شده، نادیده گرفته یا ناشناخته است، باز می‌نمایند و مفهوم جبرانی‌اش اغلب بلافاصله آشکار نمی‌گردد، چون ما فقط آگاهی ناقصی از سرشت و نیازهای روان انسان در دست داریم. جنبه‌هایی از روان‌شناسی وجود دارد که ظاهراً از موضوع مورد بحث بسیار دورند. در چنین مواردی باید همیشه به یادداشت که هر انسانی به یک معنی، نمایانگر کل انسانیت و تاریخ است. آنچه که در تاریخ بشر به نحو گسترده‌ای میسر بوده، در بُعدی کوچک‌تر در هر فرد نیز میسر است. آنچه انسان نیاز داشته، نهایتاً مورد نیاز فرد نیز بوده است و بنابراین، شگفت‌آور نیست که جبران‌پذیری مذهبی نقش مهمی

1. self-regulation

در رؤیاهای ایفا می‌کند. در زمانه‌ی ما واقعاً چنین امری خیلی مصداق دارد و نتیجه‌ی طبیعی دیدگاه ماده‌گرایی^۱ حاکم است. برای آن‌که تصور نشود اهمیت جنبه‌ی جبرانی رؤیا کشف تازه‌ای است یا فقط «مطرح شده» تا تعبیر رؤیا را راحت کند، مثالی مشهور و بسیار قدیمی را می‌آورم که در باب چهارم کتاب دانیال نبی (آیه ۱۰ - ۱۶) می‌توان یافت. آن‌جا که نبوکد نصر در اوج قدرت خویش بود، خواب زیر را دید:

... رؤیاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود * این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندی‌اش به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود * برگ‌هایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بوده حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه‌هایش مأواگزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند * در رؤیاهای سرم، در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد * که به آواز بلند ندا در داد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمایید و برگ‌هایش را بیفشانید و میوه‌هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه‌هایش آواره گردند * لیکن کنده‌ی ریشه‌هایش را با بند آهن و برنج در زمین، در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شبم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد * دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.

در بخش دوم رؤیا، درخت شخصیت می‌یابد و بدین‌گونه به راحتی می‌توان دریافت که درخت عظیم، خود پادشاه است. دانیال خواب را به همین معنی تعبیر می‌کند. معنی آن آشکارا کوششی است برای جبران خود بزرگ‌بینی پادشاه که برطبق آنچه که در قصه‌ی مذکور آمده، به یک روان‌پریشی واقعی تبدیل می‌شود. به نظر من، تعبیر فرایند رؤیا به عنوان عنصری جبرانی، با سرشت فرآیند زیست‌شناختی به‌طور کلی سازگار است. دیدگاه فروید به همین سمت و سو گرایش

دارد، چه او نقش جبرانی را به رؤیاهایی نسبت می‌دهد که در خواب به دست می‌آید. فروید نشان داده که رؤیاهایی وجود دارد که برخی از انگیزه‌های بیرونی که رؤیابین را در خواب می‌ربایند، به گونه‌ای تحریف می‌شوند که تمایل دارند در خواب بمانند، یا میل دارند که آشفته نشوند. به همین اندازه، رؤیاهای بی‌شماری هستند که فروید آن‌ها را به عنوان هیجان‌ات درون روانی مطرح کرده است، مانند عقاید شخصی که احتمالاً می‌خواهند واکنش‌های نیرومند و عاطفی داشته باشند و به گونه‌ای آشفته می‌شوند که درخور بافت - رؤیا می‌شوند و به شکل عقاید دردناک تغییر شکل می‌یابند و هر نوع واکنش قوی و عاطفی را امکان‌پذیر می‌سازند.

برعکس، نباید این حقیقت را در نظر گیریم که بسیاری از رؤیاهایی که خواب را می‌آشوبند - و غیر عادی هم نیستند - اغلب ساختاری اندوهناک دارند که از نظر منطقی به خلق وضعیتی بسیار عاطفی تمایل دارند و به قدر کافی شرایطی را پدید می‌آورند که عاطفه واقعاً رؤیابین را بیدار سازد. فروید این رؤیاها را بدین‌گونه توضیح می‌دهد که سانسور و محوسازی دیگر قادر به بازداشتن عاطفه‌ی دردناک نبوده است. به نظر من، این توجیه داوری خوبی برای چنین حقایقی نیست. رؤیاهایی که به شیوه‌ای ناسازگار خود را به تجربیاتی دردناک و فعالیت‌های روزمره پیوند می‌دهند و به صورت اندیشه‌های بسیار مغشوش با تمایز^۱ بس دردناک نشان می‌دهند، برای همه شناخته شده‌اند. به عقیده‌ی من، درست نیست که در این‌جا از نقش تغییر و تبدیل عاطفه و حفظ رؤیا در خواب سخن گوئیم. باید این واقعیت را در نظر داشت که در این رؤیاها، می‌بینیم که دیدگاه فروید تأیید می‌شود. همین مطلب درباره‌ی مواردی که خیالات سرکوب شده‌ی جنسی به شکلی تغییر نیافته در درونه‌ی رؤیا ظاهر می‌شوند، صادق است.

بنابراین، به این نتیجه می‌رسم که دیدگاه فروید درباره‌ی عملکرد حفاظتی خواب^۲ و برآوردن کام بسیار تنگ‌نظرانه است، هرچند اندیشه‌ی اساسی کارکرد جبرانی - زیستی کاملاً درست است. این کارکرد جبرانی فقط تا حدودی به حالت خواب مربوط است: ویژگی

1. distinctness 2. Sleep - preserving

اصلی‌اش بیش‌تر با زندگی خودآگاه پیوند دارد. به گمان من، رؤیاهای برای وضعیت خودآگاه لحظه‌ای خاص حالت جبرانی دارند و در مواقع ضروری خواب را حفظ می‌کنند، یعنی لزوماً و به‌طور خودکار زیر نفوذ حالت خواب کارکرد دارند؛ اما به اقتضای کارکردشان می‌شکنند و تجزیه می‌شوند، یعنی هنگامی که درونه‌های جبرانی به قدری حاد و شدیدند که می‌توانند خواب را خنثی کنند. یک درونه‌ی جبرانی مخصوصاً وقتی شدید است که مفهوم حیاتی جهت‌دهی خودآگاهانه داشته باشد.

حدود سال ۱۹۰۷، پیوند میان خودآگاهی و عقده‌های از هم شکافته را مشخص کردم و بر ویژگی ارادی‌شان تأکید ورزیدم. فلورنوی^۱ مستقل از من، همین کار را انجام داد.^۲ از این مشاهدات، امکان انگیزه‌های جهت‌دارِ ناخودآگاه آشکار شد. به‌هرحال، باید تأکید داشت که گرایش نهایی ناخودآگاه با مقاصد خودآگاه ما در یک راستا قرار ندارد. قاعدتاً، درونه‌ی ناخودآگاه با عنصر خودآگاه سخت در تضاد است، به‌ویژه وقتی که گرایش خودآگاه به‌طور انحصاری به سمتی است که نیازهای حیاتی فرد را تهدید می‌کند. گرایش خودآگاه هرچقدر یکجانبه باشد و هرچه بیش‌تر، از بهینه^۳ مشتق گردد، این امکان بیش‌تر می‌شود که رؤیاهای آشکار با تضادهای سرسختانه اما با درونه‌ای جهت‌دار به صورت بیان خودگردانی روان ظاهر می‌شوند. درست همان‌گونه که بدن هدفمندانه در برابر جراحات یا عفونت‌ها یا در برابر هر نوع شرایط ناهنجار واکنش نشان می‌دهد، به همین اندازه کارکردهای روانی در برابر آشفتگی‌های غیرطبیعی یا خطرناک، با سازوکارهای (مکانیسم) دفاعی و هدفمند واکنش نشان می‌دهند. به این واکنش‌های جهت‌دار باید رؤیا را نیز بیفزاییم، چون عنصر ناخودآگاه را رقم می‌زند، عنصری که در یک حالت خودآگاه ویژه انباشت شده و به شکلی نمادین، آن را در اختیار خودآگاه قرار می‌دهد. همه‌ی تداعی‌های مانده در ناخودآگاه را در آن می‌توان یافت، به‌خاطر

۱. رک. مقاله‌ی من به نام "The Psychology of Automatism Flournoy" *Dementia Praecox*, *téléologique antisuicide* (1908).

2. Flournoy 3. optimum

تکیه‌گاه‌های سست‌شان، اما با وجود این، دارای نیروی کافی هستند تا در حالت خواب قابل فهم باشند. طبیعتاً سرشت هدفمند درونه - رؤیا بدون کاوش بیش‌تر، بلافاصله از بیرون قابل تشخیص نیست. تحلیل درونه‌ی آشکارِ رؤیا ضروری است، اما پیش از آن باید به عوامل واقعی جبرانی در درونه‌ی پنهانِ رؤیا دست یافت. بیش‌تر سازوکارهای دفاعی بدنی سرشتی ناآشکار و بی‌واسطه دارند و هدف‌مندی‌شان را می‌توان تنها پس از جستاری دقیق بازشناخت. من فقط باید ویژگی‌هایی را فرایندهای تراوش چرک ناشی از زخم عفونی را یادآور شوم.

فرایندهای جبران روانی تقریباً همیشه سرشتی فردی دارند و این امر، اثبات خصوصیات جبرانی آن را به شکل قابل توجهی دشوار می‌کند. به خاطر همین ویژگی، معمولاً، به ویژه برای یک مبتدی، درک عمیق اهمیت جبرانی محتوای رؤیا بسیار دشوار است. بر پایه‌ی نظریه‌ی جبرانی، می‌توان مثلاً چنین پنداشت که هر کسی با گرایش بدبینانه نسبت به زندگی باید رؤیاهای شاد و خوش‌بینانه داشته باشد. این استثناء فقط در مورد یک شخص صادق است که طبیعتش اجازه دهد که از این طریق تحریک و تشویق شود. اما اگر سرشتی دیگر داشته باشد، رؤیاهایش به‌گونه‌ای هدف‌مند شخصیتی تیره‌تر از گرایش خودآگاه دارند و نتیجتاً پیرو اصل شبه‌درمانی‌اند.

بنابراین، وضع کردن قوانین خاصی برای نوع جبران‌پذیری رؤیا آسان نیست. ویژگی آن همواره پیوندی تنگاتنگ با سرشت فرد دارد. امکانات جبران‌پذیری بی‌شمار و نامحدود است، هرچند با ازدیاد تجربه، برخی ویژگی‌های اصلی کم‌کم متبلور می‌شود.

در طرح نظریه‌ی جبران‌پذیری، نمی‌خواهم ادعا کنم که این تنها نظریه‌ی ممکن در مورد رؤیاهاست یا این‌که به‌طور کامل، همه‌ی پدیده‌های حیات - رؤیا^۱ را توضیح می‌دهد. رؤیا همانند پدیده‌ی ناخودآگاه، پدیده‌ای پیچیده و غیر قابل درک است. درست نیست که بخواهیم همه‌ی پدیده‌های خودآگاه را از دیدگاه نظریه‌ی کامروایی^۲ یا نظریه‌ی غریزه^۳ درک کنیم، و به احتمال کم، پدیده‌های رؤیا مستعد توجیهی ساده‌اند. نباید پدیده‌های رؤیا را فقط جنبه‌ی جبران‌پذیر و

1. dream-life 2. wish-fulfilment 3. instinct

ثانوی درونه‌های خودآگاهی بپنداریم. هرچند معمولاً چنین پنداشته می‌شود که حیات خودآگاه نسبت به ناخودآگاه اهمیت بیش‌تری برای فرد دارد. به‌هرحال، این دیدگاه احتمالاً باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، زیرا، همان‌طوری که تجربیات ما ژرف‌تر می‌گردد، مشخص می‌شود که کارکرد ناخودآگاه در حیات روان‌دارای چنان اهمیتی می‌باشد که تا کنون آن را چندان مورد ارزیابی قرار نمی‌دادیم. پیش از هر چیز، این تجربه‌ی تحلیلی است که به اندازه‌ی زیاد، تأثیرات زندگی روان‌ناخودآگاه یا خودآگاه را کشف و آفتابی کرده، تأثیراتی که از آن زمان به بعد، وجود و اهمیت‌شان مورد بازبینی قرار گرفته است. در دیدگاه من، که مبتنی بر سال‌ها تجربه و پژوهشی گسترده است، اهمیت ناخودآگاه در کل عملکرد روان، شاید به اندازه‌ی اهمیت خودآگاهی باشد. اگر درستی این دیدگاه به اثبات برسد، در آن صورت، نه تنها کارکرد ناخودآگاه باید به عنوان امری جبران‌پذیر و نسبی برای درونه‌ی خودآگاهی در نظر گرفته شود، بلکه درونه‌ی خودآگاهی باید در برابر درونه‌ی انباشته و آنی ناخودآگاه همان‌قدر نسبی تلقی گردد. در این حالت، گرایش فعال نسبت به اهداف و مقاصد نمی‌تواند فقط امتیازی برای خودآگاهی باشد، بلکه بر صحت ناخودآگاه دلالت خواهد داشت، به‌طوری که قادر خواهد بود که نهایتاً رهنمونی جهت‌دار گردد. پس رؤیا به همین اندازه دارای ارزش آرمان یا هدفی مثبت و رهنمودار خواهد بود که مفهوم حیاتی‌اش، نسبت به درونه‌ی انباشته و آنی خودآگاه برتری فوق‌العاده‌ای خواهد داشت. این امکان به تأیید وفاق و هم‌رایی اصیل^۱ مربوط است، چون بنابه باورهای خرافی همه‌ی اعصار و نژادها، رؤیا همچون پیشگویی راست‌گو پنداشته می‌شده است. با مجاز پنداشتن اغراق و تعصب، همیشه حقایقی در دیدگاه‌های بسیار شایع وجود دارد. مایدر^۲ تأکید زیادی بر ویژگی پیش‌نگر و نهایی رؤیاها داشت و آن را به‌مثابه کارکرد احتمالی ناخودآگاه می‌پنداشت که راه حل تناقضات و مشکلات واقعی را فرامی‌گشاید و به کمک نمادهای کورکورانه انتخاب شده، در صدد تصویر کردن آن است.^۳

1. consensus gentium 2. Maeder

3. "Sur le mouvement psychanalytique"; "Über die Funktion des Traumes" The Dream Problem.

باید بین کارکرد آینده‌نگر^۱ رؤیاها و کارکرد جبرانی^۲ آن‌ها تمایز قایل شوم. کارکرد جبرانی بدین معنی است که ناخودآگاه - که به خودآگاه وابسته است - هم‌همی عناصر روز قبل را که زیر مرز آگاهی بودند، به وضعیت خودآگاه می‌افزاید و این به خاطر سرکوفتگی یا به خاطر آن است که آن‌ها به قدری سست بودند که به مرز خودآگاهی نرسیدند. این جنبه‌ی جبرانی، به معنی تنظیم خود به خودی اندامه‌ی روانی^۳ باید هدف‌دار تلقی گردد.

کارکرد آینده‌نگر، از طرف دیگر، عبارت است از پیش‌بینی ناخودآگاه کنش‌های خودآگاهانه‌ی آینده، چیزی مانند فعالیت یا طرح مقدماتی، یا نقشه‌ای از پیش طرح شده. درونه‌ی نمادین آن گاهی حل یک تناقض را آسان می‌نماید که نمونه‌های برجسته‌اش را مایدر آورده است. وقوع رؤیاهای آینده‌نگر انکارناپذیر است. خطاست که آن‌ها را پیشگویانه بنامیم، زیرا در ژرفا به اندازه‌ی تشخیص طبی یا تعیین وضع آب و هوا قابل پیش‌بینی نیست. آن‌ها فقط ترکیبی پیشگویانه از احتمالات اند که ممکن است با رفتار عملی اشیاء تطابق داشته باشند، اما لزوماً با همه‌ی جزئیات هماهنگ نیستند. تنها در مورد اخیر می‌توان از «پیش‌گویی» سخن گفت. شگفت‌آور نیست که کارکرد آینده‌نگر رؤیاها گاهی نسبت به ترکیباتی که ما آگاهانه می‌توانیم پیش‌بینی کنیم، بسیار برتر است، چون رؤیا از هم‌آمیزی عناصر زیر مرز آگاهی ناشی می‌گردد و بنابراین، ترکیبی از همه‌ی دریافته‌ها، اندیشه‌ها و احساساتی است که نفس خودآگاه آن‌ها را به خاطر تکیه‌گاه سست و ناپایدار ثبت نکرده است. علاوه بر این، رؤیاها می‌توانند به نشانه‌های زیر مرز آگاهی خاطره‌متکی باشند که دیگر نمی‌توانند به نحو مؤثری بر خودآگاه تأثیر بگذارند. بنابراین، رؤیاها با توجه به پیش‌آگاهی^۴ در موقعیت مطلوب‌تری نسبت به خودآگاهی قرار دارند.

هرچند به نظر من، کارکرد آینده‌نگر یکی از ویژگی‌های ضروری رؤیاهاست، کسی به خوبی نمی‌تواند آن را ارزیابی کند، زیرا شخص ممکن است به سادگی تصور کند که رؤیا نوعی جلوه‌ی روانی^۵ است که

1. prospective 2. compensatory 3. psychic organism 4. prognosis
5. psychopomp

به سبب آگاهی برترش، به‌طور منزهی، شخص را در زندگی به راه راست هدایت می‌کند. به هر حال، مردم هرچه بیش‌تر ویژگی روان‌شناختی رؤیاها را مورد ارزیابی قرار دهند، به همان اندازه خطر وجود خواهد داشت که هر کسی که دایم از پیش‌زیر تأثیر تحلیل رؤیاست، ویژگی ناخودآگاه را برای زندگی واقعی ارزیابی دقیق خواهد کرد. با این حال، بر پایه‌ی تجربه‌های پیشین، حق نداریم ببندیشیم که اهمیت ناخودآگاه تقریباً برابر اهمیت خودآگاهی است. بی‌تردید نگرش‌های خودآگاهانه‌ای هستند که به واسطه‌ی ناخودآگاه پیش می‌افتند - نگرش‌هایی که به نحو بدی با فرد به‌طور اعم انطباق می‌یابند، به‌طوری که نگرش یا انباشت ناخودآگاه جلوه‌ی بهتری از سرشت ذاتی است. اما به هیچ وجه همیشه این مورد پیش نمی‌آید. رؤیاها اغلب فقط با پاره‌هایی از نگرش خودآگاه سهیم‌اند، چون این نگرش از طرفی به اندازه‌ی کافی با واقعیت منطبق گردیده و از طرف دیگر، نسبتاً با طبیعت فرد جور درمی‌آید. رویکرد کمابیش انحصاری به نظرگاه رؤیا، بدون در نظر گرفتن وضعیت خودآگاه، در این مورد نامناسب خواهد بود و فقط باعث درهم‌آمیزی و آشفتگی عمل خودآگاه خواهد شد. تنها اگر آشکارا نگرش خودآگاهانه، ناخشنودکننده و معیوب وجود داشته باشد، آیا حق داریم که برای ناخودآگاه ارزش والاتری قایل شویم؟ البته معیارهای لازم برای چنین قضاوتی، مسئله‌ای ظریف را پیش خواهد آورد. بدیهی است که ارزش نگرش خودآگاه هرگز نمی‌تواند از دیدگاه منحصراً جمعی مورد قضاوت قرار گیرد. برای این کار، به پژوهشی فراگیر درباره‌ی فردیت مورد نظر نیاز است، و تنها با آگاهی دقیق درباره‌ی شخصیت فرد می‌توان تصمیم گرفت که نگرش خودآگاه از چه نظر رضایت‌بخش نیست. وقتی بر آگاهی شخصیت فرد تأکید می‌کنم، منظورم این نیست که خواست‌های دیدگاه جمعی را کاملاً نادیده انگاریم. چنان‌که می‌دانیم، فرد نه فی‌نفسه و به خودی خود، بلکه فقط از طریق روابط گروهی مشروط می‌شود. وقتی نگرش خودآگاه کمابیش کفایت می‌کند، معنی رؤیا تنها به کارکرد جبرانی‌اش منحصر خواهد شد. این قاعده‌ی کلی زندگی فرد تحت شرایط عادی درونی و بیرونی است. به همین دلایل است که به نظر من، نظریه‌ی جبران‌پذیری قاعده‌ی درست را پدید می‌آورد و به واسطه‌ی جنبه‌ی کارکرد جبرانی رؤیا در تنظیم خودبه‌خودی اندامه‌ی روانی، حقایق را سازگار می‌کند.

اما هنگامی که فرد از هنجار منحرف می‌شود، بدین معنی که نگرش خودآگاه او از نظر عینی و ذهنی ناسازگار می‌شود، تحت شرایط عادی - تنها کارکرد جبرانی ناخودآگاه، نقشی رهنمودار و آینده‌نگر می‌یابد و قادر می‌شود که نگرش خودآگاه را در مسیری کاملاً متفاوت هدایت کند که خیلی بهتر از مسیر قبلی است، چنان که مایدر در کتاب‌های سابق الذکر آن را به خوبی نشان داده است. رؤیاهایی از گونه‌ی خواب نیوکد نصر (بخت‌النصر) از همین مقوله است. آشکار است که رؤیاهایی از این دست عمده‌تاً مربوط به افرادی است که در سطح راستین خود نمی‌زیند. همین‌طور پیداست که عدم تناسب نیز بسیار به چشم می‌خورد. با وجود این، موارد بسیاری داشته‌ایم که رؤیاهای از نظرگاه ارزش آینده‌نگری مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

هنوز جنبه‌ی دیگری از رؤیا وجود دارد که باید بررسی شود و جنبه‌ی دیگری که مطمئناً قابل بررسی نیست. افراد بسیاری هستند که نگرش خودآگاه‌شان، نه به خاطر سازگاری با محیط، بلکه به خاطر نمود و جلوه‌ی شخصیت‌شان، معیوب است. این‌ها افرادی هستند که نگرش خودآگاه و کنش سازگاری‌شان بر ظرفیت آن‌ها به عنوان فرد می‌افزاید؛ یعنی آن‌ها به گونه‌ای بهتر و ارزش‌مندتر از جنبه‌ی واقعی خود ظاهر می‌شوند. موفقیت بیرونی‌شان طبیعتاً نه به خاطر منابع فردی، بلکه به اندازه‌ی زیادی به خاطر ذخیره‌های پویایی است که تلقین گروهی به وجود می‌آورد. این دسته از افراد بالاتر از سطح طبیعی خود حرکت می‌کنند و این به سبب نفوذ آرمان جمعی یا جذبه‌ی مزیتی اجتماعی، یا به خاطر حمایت جامعه است. آن‌ها در باطن، به اندازه‌ی تجلی بیرونی‌شان رشد نکرده‌اند، به همین سبب، ناخودآگاه در همه‌ی این موارد دارای کارکرد جبرانی منفی‌نگر، یا کاهشی است. آشکار است که در این شرایط، کاهش یا ارزش‌زدایی مثل موارد دیگر، درست به اندازه‌ی تلاش جبرانی برای تنظیم خود به خودی است، همچنین این کارکرد به گونه‌ی برجسته‌ای ممکن است آینده‌نگر باشد (شاهدش رؤیای نیوکد نصر است). ما دوست داریم «آینده‌نگری» را با آرمان ساخت و ساز، تدارک و سنتز مربوط بدانیم. اما برای درک این رؤیاهای کاهنده^۱ باید اصطلاح آینده‌نگر را از چنین عقایدی کاملاً مجزا کنیم،

زیرا رؤیاهای کاهنده تأثیری دارند که کاملاً برعکس جنبه‌ی ساختاری، تدارکاتی، یا سنتزی‌اند و بیش‌تر تمایل دارند تجزیه و متفرد کنند یا ارزش‌زدایی کنند، حتی نابود کنند و از بین ببرند. این طبیعتاً بدان معنا نیست که همگونی درونه‌ی کاهنده کلاً باید تأثیری نابودگر بر فرد داشته باشد؛ برعکس، این تأثیر اغلب بسیار سودمند است، تا آن‌جا که می‌تواند فقط بر نگرش فرد و نه کل شخصیتش اثر بگذارد. اما این تأثیر ثانوی ویژگی ذاتی چنین رؤیاهایی را تغییر نمی‌دهد، رؤیاهایی که نشانه‌ای کاملاً کاهنده و برگشت‌پذیر دارند، به همین سبب، نمی‌توان آن‌ها را به درستی آینده‌نگر نامید. برای توصیف دقیق، بهتر است آن‌ها را رؤیاهای کاهنده بنامیم و کارکرد مربوط را کارکرد کاهنده‌ی ناخودآگاه بدانیم، هرچند در اصل هنوز همان کارکرد جبرانی است. باید این حقیقت را بپذیریم که ناخودآگاه همیشه همان جنبه‌ای را که نگرش خودآگاه می‌نمایاند، ارائه نمی‌دهد، بلکه ظاهر و کارکرد خود را درست به اندازه‌ی خودآگاه تغییر می‌دهد و این خود دلیل دیگری است بر این‌که چرا شکل بخشیدن عقیده‌ای واقعی و ملموس در باب سرشت ناخودآگاه این همه دشوار است.

ما آگاهی خود را درباره‌ی کارکرد کاهنده‌ی ناخودآگاه، اساساً به پژوهش‌های فروید مدیونیم. تعبیر رؤیای او به ضروریات پس‌زمینه‌ی شخصی سرکوب شده‌ی فرد و جنبه‌های جنسی دوران کودکی محدود شده است. آن‌گاه، پژوهش‌های بعدی نقبی زد به عناصر باستانی، به بازمانده‌های فراشخصی، تاریخی، و تکامل نوعی در ناخودآگاه. امروز به آسانی می‌توان ادعا کرد که کارکرد کاهنده‌ی رؤیایها موادی را انباشت می‌کند که در اصل کام‌های سرکوب شده‌ی جنسی دوران کودکی وجود دارد (فروید)، یا خواست‌های رسیدن به قدرت (آدلر)، و نیز عناصر فراشخصی و باستانی اندیشه، احساس و غریزه. تکثیر چنین عناصری، با شخصیت کاملاً واپس‌نگرشان، به نحوی مؤثر موقعیت‌های بسیار بالا را بیش‌تر از هر چیز دیگر تحلیل می‌برد و فرد را تا حد بی‌اعتباری انسانی و وابستگی‌اش به شرایط روان‌شناختی، تاریخی و تکامل نوعی کاهش می‌دهد. هر نوع تظاهر به بزرگی و اهمیت دروغین، پیش از تخیل کاهنده‌ی رؤیا از بین می‌رود، تخیلی که نگرش خودآگاه را با انتقادی بی‌رحمانه تحلیل می‌کند و موادی ویران‌کننده

به بار می‌آورد که شامل فهرستی از دردناک‌ترین ضعف‌های اوست. یکی از ابتدا نمی‌تواند چنین رؤیایی را آینده‌نگر به‌شمار آورد، زیرا هرچیز موجود در آن، تا واپسین جزئیات، واپس‌نگر است و می‌توان آن را در گذشته‌ای ترسیم کرد که رؤیابین از مدت‌ها قبل از آن که مدفون شده باشد، در تخیل خویش پرورده است. این طبیعتاً درونه‌ی رؤیا را از جنبه‌ی جبرانی‌اش در برابر درونه‌ی خودآگاه و نهایتاً از جنبه‌ی گرایش‌یافته‌ی آن باز نمی‌دارد، چون گرایش کاهنده گاهی ممکن است برای سازگاری، بیش‌ترین اهمیت را داشته باشد. بیماران اغلب به‌طور کاملاً خودبه‌خودی می‌توانند احساس کنند که چگونه درونه‌ی رؤیا به وضعیت خودآگاه آن‌ها وابسته است، و احساس می‌شود که هماهنگ با این آگاهی محسوس، آینده‌نگر، کاهنده یا جبران‌پذیر باشد.

با این حال، همیشه این‌طور نیست، و به‌طور کلی باید تأکید کرد، به‌ویژه در آغاز هر تحلیلی، بیمار گرایشی شدید خواهد داشت که نتایج کاوش تحلیلی موضوع خود را سرسختانه با توجه به نگرش بیماری‌زای خود تفسیر کند.

چنین مواردی به کمک روان‌کاو نیاز دارند تا رؤیاها را به درستی تفسیر کند. این باعث می‌شود که اهمیت فزاینده‌ی آن را دریابیم که روان‌کاو چگونه درباره‌ی روان‌شناسی خودآگاه بیمار داوری می‌کند. زیرا تحلیل رؤیا تنها کاربرد عملی روشی نیست که به‌طور خودبه‌خودی بتوان آموخت، بلکه از پیش، آشنایی با کل دیدگاه تحلیلی را گمانه‌زنی می‌کند و این تنها وقتی میسر خواهد شد که روان‌کاو خودش نیز مورد قضاوت و تحلیل قرار گرفته باشد. بزرگ‌ترین اشتباهی که روان‌کاو می‌تواند مرتکب شود، فرض این نکته است که بیمار بنیان روانی همانند او داشته باشد. این فراافکنی ممکن است زمانی نشان‌دار شود، اما اغلب فقط به‌صورت یک فراافکنی باقی می‌ماند. هرچیز ناخودآگاه فراافکننده می‌شود، و به همین دلیل، روان‌کاو باید دست کم از مهم‌ترین درونه‌های ناخودآگاه خود، آگاه باشد، مبدا فراافکنی‌های ناخودآگاه داوری‌اش را تحت‌الشعاع قرار دهند. کسی که رؤیای دیگران را تحلیل می‌کند، دائماً باید به یاد داشته باشد که نظریه‌ی ساده و کلی درباره‌ی پدیده‌های روانی وجود ندارد، نه درباره‌ی سرشت آن‌ها و نه درباره‌ی علل یا هدف آن‌ها چیزی

نمی‌دانیم. بنابراین، ملاک کلی برای قضاوت در دست نداریم. می‌دانیم که انواع گوناگونی از پدیده‌های روانی وجود دارد، اما درباره‌ی سرشت ذاتی‌شان آگاهی مُتقنی نداریم. تنها می‌دانیم که، هرچند مشاهده‌ی روان، از دیدگاهی جداگانه می‌تواند نتایجی بسیار ارزشمند به‌بار آورد، اما هرگز نمی‌تواند نظریه‌ای رضایت‌بخش باشد که از روی آن بتوان استنتاج کرد. نظریه‌ی جنسی و نظریه‌ی کامجویی، همانند نظریه‌ی قدرت، دیدگاه‌های ارزشمندی هستند، اما به هر حال کار خاصی مثل احقاق حق در برابر عمق و غنای روان انسان، انجام نمی‌دهند. اگر نظریه‌ای داشتیم که از عهده‌ی این کار برمی‌آمد، در آن صورت می‌توانستیم خود را به فراگیری روشی خودبه‌خودی دلخوش کنیم. نتیجتاً، خواندن علائم خاص درونه‌های مشخص کار ساده‌ای می‌شد و برای این کار، تنها لازم بود که چند قاعده‌ی نشانه‌شناسی را از بر کنیم. همچنین آگاهی و تشخیص درست وضعیت خودآگاه به اندازه‌ی خلیدن پشت، عملی عبث جلوه می‌کرد. درمانگر با تجربه‌ی روزگار ما متأسفانه یاد گرفت که روان در برابر همه‌ی روش‌هایی که از دیدگاهی واحد و انحصاری بدان نزدیک می‌شوند، کاملاً سرکش و طغیانگر است. در حال حاضر، تنها چیزی که درباره‌ی درونه‌های ناخودآگاه می‌دانیم، غیر از آن که آن‌ها تصعیدی‌اند، این است که آن‌ها در یک رابطه‌ی جبرانی نسبت به خودآگاهی قرار دارند و بنابراین، ضرورتاً نسبی هستند. به همین سبب، اگر بخواهیم رؤیاها را درک کنیم، معرفت در باب وضعیت خودآگاه امری ضروری است.

رؤیاهای کاهنده، آینده‌نگر یا فقط جبرانی امکانات تفسیر را برنمی‌تابند. نوعی رؤیا هست که می‌توان آن را فقط رؤیا-واکنش^۱ نامید. می‌توان همه‌ی رؤیاهایی را که ظاهراً چیزی بیش از جنبه‌ی بازپروری تجربه موثر می‌باشند، در این مقوله طبقه‌بندی کرد؛ تحلیل چنین رؤیاهایی این علت مهم را روشن نمی‌سازد که چرا تجربیاتی از این دست چنین صادقانه و درست از نو به وجود می‌آید. به نظر می‌آید که این تجربیات همچنین جنبه‌ای نمادین دارند که رؤیابین را خلاص می‌کنند و تنها به خاطر همین جنبه است که تجربه در رؤیا بازپرورده

می‌شود. به هر حال، این رؤیاهای به نوع واکنشی تعلق ندارند، بلکه رؤیاهایی هستند که برخی از رویدادهای عینی باعث نوعی آسیب می‌شوند که در عین حال باعث خلل روانی و جسمانی در نظام عصبی می‌شوند. این موارد ضربه (شوک) شدید در طول جنگ فراوان پدید آمده و این‌جا با شمار زیادی از رؤیاهای واکنشی ناب مواجه می‌شویم که عامل تعیین‌کننده‌ی آن ضربه‌ی روانی^۱ است.

هرچند بی‌تردید برای عملکرد سراسری مربوط به روان بسیار مهم است که درونه‌ی ضربه‌ی روانی کم‌کم جنبه‌ی خودبه‌خودی‌اش را به واسطه‌ی تکرار از دست می‌دهد و بدین‌گونه از نو در سلسله مراتب روانی جای می‌گیرد، رؤیایی از این نوع که ضرورتاً تنها عبارت است از تکثیر آسیب روانی، به سختی می‌تواند جبران‌پذیر نامیده شود. ظاهراً در بخش خودکار روان شکافی ایجاد می‌کند، اما به‌زودی ثابت می‌شود که همگون‌سازی خودآگاهانه‌ی بخش تولید شده توسط رؤیا به هیچ‌وجه به خرابی مشخصه‌ی رؤیا پایان نمی‌بخشد. رؤیا آرام‌آرام به سوی «بازتولیدی» ادامه می‌یابد: یعنی درونه‌ی آسیب روانی که اکنون خودکار شده، به فعالیت ادامه می‌دهد و تا هنگامی که ضربه‌ی روانی محرک خود را رها نکند، بدین کار ادامه خواهد داد. تا آن موقع که این اتفاق روی می‌دهد، «تشخیص» خودآگاه بی‌فایده است.

در عمل، آسان نیست تصمیم بگیریم که آیا یک رؤیا ضرورتاً واکنش است یا فقط وضعیت ضربه‌ی روانی را به‌گونه‌ی نمادین از نو تولید می‌کند. اما از طریق تحلیل می‌توان به این سؤال پاسخ داد، زیرا در مورد اخیر، اگر تفسیر درست باشد، بازپروری صحنه‌ی ضربه یا زخم روانی بی‌درنگ متوقف می‌گردد، درحالی‌که بازپروری واکنشی از طریق تحلیل رؤیا، بی‌آشفتگی به کار خود ادامه می‌دهد.

رؤیاهای واکنشی مشابهی را می‌توان در شرایط فیزیکی آسیب‌شناسانه مشاهده کرد، آن‌جا که فی‌المثل، درد شدید بر روند رؤیا تأثیر می‌گذارد. اما به عقیده‌ی من، تنها در موارد نادر، انگیزه‌های بدنی عامل تعیین‌کننده است. آن‌ها معمولاً به‌طور کامل با جلوه‌ی نمادین درونه‌ی رؤیای ناخودآگاه می‌آمیزند؛ به عبارت دیگر، آن‌ها به

مثابه ابزار بیانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. رؤیایها بارها نشان می‌دهند که پیوندی نمادین، درونی و برجسته میان بیماری محتوم جسمانی و یک مشکل مشخص روانی وجود دارد، به طوری که نافرمانی جسمانی به صورت جلوه‌ای بی‌واسطه و تقلیدی از وضعیت روانی ظاهر می‌شود. این حقیقت روشنگرانه را بیش‌تر به خاطر تکمیل موضوع و نه به‌عنوان تأکیدی خاص بر این پدیده‌ی مسئله‌ساز توضیح می‌دهم. به‌هرحال، به نظر من میان آشفتگی جسمی و روانی پیوندی قطعی وجود دارد که ویژگی‌اش به‌طور کلی ارزیابی شده است، هرچند از سوی دیگر، به‌طور نامحدود درباره‌اش اغراق شده و به گرایش‌هایی در ارتباط با آشفتگی‌های جسمی فقط به‌عنوان نمودی از آشفتگی‌های روانی توجه شده است، چنان‌که به‌ویژه در مورد «علوم مسیحی» این کار را کرده‌اند. رؤیایها پرتوهای فرعی بسیار جالبی بر کارکرد تداخلی جسم و روان می‌افکنند. از این رو، این مسئله را در این‌جا مطرح می‌کنیم.

وجه مشخصه‌ی دیگر رؤیا که درخور یادآوری است، تله‌پاتی است. اعتبار این پدیده را امروز دیگر نمی‌توان رد کرد. البته بسیار ساده است که وجود آن را بدون بررسی شواهد رد کنیم، اما اقدامی غیرعملی خواهد بود که شایسته‌ی یادآوری نیست. من به تجربه دریافته‌ام که تله‌پاتی چنان که از روزگار باستان ادعا می‌کردند، به‌راستی در رؤیایها اثر می‌گذارد. برخی از مردم به‌ویژه از این نظر حساس‌اند و اغلب رؤیاهایی تحت تأثیر تله‌پاتی داشته‌اند. اما من ضمن تأیید پدیده‌ی تله‌پاتی، نظریه‌ی معروف کُنش از راه دور به شکل غیرقابل تأییدش نمی‌پذیرم. این پدیده بی‌تردید وجود دارد، اما نظریه‌ی مربوط به آن به نظر من چندان ساده نیست. در هر مورد، باید امکانات هماهنگی تداعی‌ها، یا توانای فرایندهای روانی^۱ را در نظر گرفت. ظاهراً نقش مهمی به‌ویژه در خانواده‌ها دارد، و همچنین به‌گونه‌ای همسان یا به‌صورت نگرشی همانند و دور از هم تجلی می‌یابند. به همین اندازه، باید امکان حافظه‌ی نهانی را که فلورنوی^۲ تأکید خاصی بر آن داشت، در نظر گرفت. گاهی باعث به وجود آمدن پدیده‌های شگفت‌آوری

1. Fürst, "Statistical Investigation... on Familia Agreement", pp.407ff.

2. *From India to the Planet Mars* and "Nouvelles observations sur un cas de somnambulisme avec glossolalie."

می‌شود. از آن جایی که هر نوع موضوع زیر-مرز آگاهی در رؤیاهای به نمایش درمی‌آید، اصلاً تعجب‌آور نیست که حافظه‌ی نهانی گاهی به عنوان عامل تعیین‌کننده ظاهر می‌شود. من به موارد بسیاری در تحلیل رؤیاهای تله‌پاتیک برخورده‌ام که در چند نمونه‌ی آن، ویژگی تله‌پاتیک در موقع تحلیل، هنوز ناشناخته بود. این تحلیل، مانند هر نوع تحلیل دیگر رؤیا، موضوعی ذهنی پدید آورد که در نتیجه، رؤیا دارای ویژگی خاصی بود که به وضعیت خاص رؤیابین در آن لحظه مربوط می‌شد و چیزی به بار آورده بود که می‌شد آن را رؤیای تله‌پاتیک دانست. تاکنون به رؤیایی برخوردیم که درونه‌ی تله‌پاتیک بدون هیچ تردیدی دارای عنصری تداعی‌کننده باشد که از طریق تحلیل مشخص می‌گردد، (مثلاً در درونه‌ی رؤیای نهفته). درونه‌ی تله‌پاتیک به‌طور ثابت در درونه‌ی آشکار رؤیا جلوه‌گر می‌شود.

معمولاً در نوشته‌های مربوط به رؤیاهای تله‌پاتیک، تنها نوشته‌هایی را مورد ملاحظه قرار داده‌اند که رویدادی نیرومند و مؤثر را «از نظر تله‌پاتی» در مکان یا زمان انتظار داشته‌اند، یعنی هنگامی که اهمیت انسانی آن رویداد، حوادثی مثل مرگ، کمک می‌کند در جهت توجیه شوم‌گویی^۱ آن یا دریافت آن از مسافتی دور یا حداقل آن را بیش‌تر قابل فهم می‌کند. رؤیاهای تله‌پاتیکی که من مشاهده کرده‌ام، بیش‌تر از این نوع بود. به‌هرحال، چند نمونه‌ی آن مشخصاً نشان داده‌اند که درونه‌ی آشکار رؤیا حاوی بیانی تله‌پاتیک درباره‌ی چیزی کاملاً بی‌اهمیت بوده، مثلاً چهره‌ی یک فرد ناشناس یا کاملاً متعارف، یا ترتیب خاصی از مبلمان در یک محیط معمولی، یا رسیدن یک نامه‌ی بی‌اهمیت، و غیره. طبیعتاً وقتی می‌گویم «بی‌اهمیت»، منظورم آن است که نه از طریق پرسش‌های عادی و نه از طریق تحلیل نمی‌توانم درونه‌ای را فاش کنم که اهمیتش تا بدان پایه بوده که پدیده‌ی تله‌پاتی را «تأیید کند». در چنین مواردی، بیش‌تر از موارد سابق‌الذکر، دوست داریم به «شانس و اقبال» فکر کنیم. اما به‌نظر من، متأسفانه فرضیه‌ی شانس همیشه نوعی پناهگاه فراموش‌شدگان^۲ است. بی‌تردید، هیچ‌کس انکار نمی‌کند که رویدادهای شگفت و اتفاقی پدید می‌آید، اما می‌توان احتمال

1. premonitio 2. asylum ignorantiae

داد که تکرار آن‌ها، سرشست اتفاق را از بین می‌برد. البته مدعی نیستیم که قانون مربوط به آن‌ها چیزی «فوق طبیعی» است، بلکه تنها چیزی است که با دانش فعلی‌مان نمی‌توانیم بدان پاسخ دهیم. بدین‌گونه، حتی درونه‌های پرسش‌انگیز تله‌پاتیک خصیصه‌ای واقعی دارند که همه‌ی احتمالات را به ریشخند می‌گیرد. هرچند عقیده‌ای نظری در این باب را مسلم نمی‌دانم، با وجود این، آن را درخور شناسایی می‌دانم و بر واقعی شمردنش تأکید می‌ورزم. این دیدگاه، تحلیل رؤیا را تقویت می‌کند.^۱

برعکس نظر فروید که می‌گوید رؤیا اساساً عبارت است از برآوردن کام، من با نظر دوست و همکارم آلفونس مایدر^۲ موافقم که گفته رؤیا عبارت است از خود‌نگاره‌ی خودبه‌خودی^۳ از وضعیت واقعی در ناخودآگاه، به شکلی نمادین. نظرگاه ما در این مورد، با نتایج سیلبرر^۴ منطبق است. موافقت با رأی سیلبرر جذبه‌ی بیش‌تری دارد، چون که در نتیجه‌ی کاری مستقل و متقابل فراهم آمده است.

اکنون می‌بینیم که این نظر با قاعده‌ی فروید تضاد دارد تنها از آن‌رو که آن را تقلیل دهیم و به صورت بیانیه‌ای مشخص پیرامون مفهوم رؤیا درآوریم. قاعده‌ی ما فقط می‌گوید که رؤیا نمودگاری نمادین از درونه‌ی ناخودآگاه است و این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا این درونه‌ها همیشه در جهت برآوردن امیال است. مایدر با پژوهش‌های گسترده‌اش نشان داده که زبان جنسی رؤیاها همیشه نباید به شیوه‌ی واقع‌گرا و ملموس^۵ تفسیر شود - یعنی در حقیقت، زبانی باستانی که به‌طور طبیعی قیاس‌هایی سهل‌الوصول را به‌کار می‌گیرد بدون آن‌که این قیاس‌ها لزوماً با یک درونه‌ی جنسی واقعی منطبق باشند. بنابراین، درست نیست که زبان جنسی رؤیاها را به‌طور تحت‌اللفظی در همه‌ی شرایط به‌کار ببریم، درحالی‌که درونه‌های دیگر به‌گونه‌ی نمادین توجیه می‌شوند. اما به محض آن‌که استعاره‌های جنسی را به صورت نمادهایی برای چیزی ناشناخته در نظر گیرید، صورتان از سرشست رؤیاها بی‌درنگ ژرف‌تر می‌گردد. مایدر این را به واسطه‌ی نمونه‌ای

۱. درباره‌ی تله‌پاتی رکن. Rhine, *New Frontiers of the Mind*

2. Alphonse Maeder 3. spontaneous self - portrayal

۴. رکن. آثار سیلبرر (Silberer) درباره‌ی «شکل‌یابی نماد»: "Über die Symbolbildung"

۵. در این مورد، با آدلر (Adler) موافقیم.

عملی که از سوی فروید ارائه گردیده بود،^۱ نشان داده است. تا زمانی که زبان جنسی رؤیاها به طور ملموس و واقعی درک شود، تنها یک راه حل صریح، عینی و ملموس وجود دارد، وگرنه هیچ کاری انجام نگرفته است - یکی از سر اتفاق، خودش را به بُزدلی یا تنبلی مزمن می سپارد. تصویری واقعی از این مسئله یا نگرشی نسبت به آن وجود ندارد. اما بلافاصله امکان پذیر می شود و آن وقتی است که پندار نادرست ملموس از بین می رود، یعنی وقتی که بیمار زبان جنسی ناخودآگاه رؤیا را به طور تحت‌اللفظی به کار نمی گیرد و شخصیت‌های رؤیا را به گونه‌ی اشخاص واقعی تفسیر می کند.

ما تمایل داریم ببیندیشیم که جهان همان‌گونه است که می بینیم، و به همین اندازه تصور می کنیم که مردم همان‌گونه‌اند که ما می پنداریم. در مورد اخیر، متأسفانه آزمونی علمی در دست نیست که اختلاف بین تصور و واقعیت را به اثبات رساند. هرچند احتمالاً فریب محسوس در این جا به طور نامحدودی بزرگ‌تر از تصور ما از جهان مادی است، ما هنوز به سادگی، روان‌شناسی خود را بر انسان‌های همتای خود معطوف می کنیم. بدین طریق، هرکسی برای خود کمابیش گروهی از روابط تخیلی را می آفریند که اساساً مبتنی بر فرافکنی‌اند. در میان روان‌نژدها، حتی مواردی هست که فرافکنی‌های خیالی تنها وسیله‌ی رابطه‌ی انسانی را به وجود می آورد. شخصی که من عمده‌تاً از طریق فرافکنی‌ها تصور می کنم، یک ایماگو^۲ (انگاره)^۳ یا متناوباً حامل^۴ ایماگوها یا نمادهاست. همه‌ی درونه‌های ناخودآگاه ما پیوسته در حال فرافکنده شدن به پیرامون ماست و تنها با شناختن برخی خواص اشیای فرافکنده شده یا ایماگوهاست که می توانیم آن‌ها را از خواص واقعی اشیای تشخیص بدهیم. اما اگر ندانیم که خاصیت یک شیء در خود فرافکنی آن است، نمی توانیم کار دیگری بکنیم به جز آن که به سادگی متقاعد شویم که واقعاً به آن شیء تعلق دارد. همه‌ی روابط انسانی با این فرافکنی‌ها گرد می آید؛ هرکه به تجربه‌ی شخصی نمی تواند این را

۱. Maeder, *The Dream Problem*, pp.31 ff 2. imago

۳. رک. شرح اصطلاحات روان‌کاوی در پایان کتاب م.

4. carrier

دریابد، تنها باید به روان‌شناسی فشار در زمان جنگ توجه کند.^۱ ما همیشه اشتباهات ناآشکار خود را در شخص متخاصم می‌بینیم. نمونه‌های برجسته‌اش را باید در دعوای خصوصی‌مان پیدا کرد. اگر خودآگاهی ما به اندازه‌ی غیرمعمول برسد، هرگز نمی‌توانیم آن را به واسطه‌ی فرافکنی‌هایمان ببینیم، بلکه همیشه باید به آن‌ها عادت کنیم، چون ذهن در حالت طبیعی‌اش وجود فرافکنی‌ها را از پیش حدس می‌زند. طبیعی است که درونه‌های ناخودآگاه باید فرافکننده شوند. این در یک شخص نسبتاً ابتدایی رابطه‌ی ویژه‌ای با شیء پدید می‌آورد که لوی‌برول به درستی آن را «هویت باطنی» یا «مشارکت باطنی» نامیده است.^۲ بنابراین، هر شخص عادی زمان ما که بیش از حد متوسط، به بازتاب متوسل نمی‌شود، از طریق نظامی فراگیر از فرافکنی‌ها در محیط خود اسیر می‌گردد. تا زمانی که همه‌چیز به خوبی می‌گذرد، او کلاً از ویژگی اجباری، یعنی ویژگی «جادویی» یا «رمزی» این روابط آگاهی ندارد. اما اگر آشفتگی پارانوایی پدید آید، در آن موقع این روابط ناخودآگاه به بسیاری از گره‌های اجباری مبدل می‌شوند که قاعدتاً با همان مواد ناخودآگاهی که درونه‌ی این فرافکنی‌ها را در طول حالت عادی تشکیل می‌داد، آراسته می‌شود. تا موقعی که لی‌بیدو بتواند از این فرافکنی‌ها به صورت پل‌های ارتباطی سازگار و مناسب با این جهان استفاده کند، فرافکنی‌های مزبور شخص را در زندگی به شیوه‌ای مثبت تسکین می‌بخشند. اما به محض آن‌که لی‌بیدو بخواهد طریقه‌ی دیگری برگزیند، و بدین منظور از پل‌های ارتباطی فرافکنی پیشین بگذرد، این فرافکنی‌ها به مثابه بزرگ‌ترین موانعی که تصورشان امکان‌پذیر است، عمل خواهند کرد، زیرا آن‌ها به نحو مؤثری مانع از گسیختگی واقعی از موضوع قبلی خواهند شد. بدین‌گونه ما شاهد پدیده‌ی ویژه‌ی شخصی هستیم که سعی می‌کند موضوع پیشین را بی‌ارزش کند و تا آن‌جا که ممکن است لی‌بیدوی خود را از آن جدا نماید.

1. Cum grano salis

۲. رک. P.129. *How Natives Think*. باید اشاره کرد که لوی‌برول (Lévy-Bruhl) این اصطلاح مناسب را در چاپ‌های بعدی کتاب‌هایش به کار برد. شاید او تسلیم مبارزات اشخاص نادانی شد که تصور می‌کنند «mystic» (باطنی، رمزی) به همان معنی تصوری و نامفهومی است که از آن دارند. [رک. چاپ اصلی کتاب: *Les Fonctions mentales*, P.140. ویراستاران.]

اما همان‌طور که هویت پیشین مطابق فرافکنی درونه‌های ذهنی است، جدایی کامل و نهایی تنها وقتی روی می‌دهد که ایماگو^۱ - که خود را آینه‌وار در شیء اعاده کرده است - همزمان معنای خود را در ذهن نیز احیا کند. این بازسازی و ترمیم از طریق شناخت آگاهانه‌ی درونه‌ی فرافکنده شده، یعنی از طریق افراد به «ارزش نمادین» شیء، انجام می‌گیرد.

فراوانی چنین فرافکنی‌هایی به قدری قطعی است که دیگر به نظر نمی‌آیند. در این صورت، شگفت‌آور نیست که شخص ساده آن را به‌طور بدیهی از هنگامی آغاز می‌کند که او آقای الف را در خواب می‌بیند، این صورت رؤیا با آقای الف واقعی هم هویت است. این پنداشتی است که تماماً با نگرش عادی، غیرانتقادی خودآگاه، که تمایزی بین شیء^۲ و پندار^۳ قایل نیست، هماهنگی دارد. اما با بررسی دقیق و انتقادی نمی‌توان انکار کرد که صورت رؤیا فقط پیوندی بیرونی و بسیار محدود با شیء دارد. در واقع امر، ترکیبی از عوامل روانی است که خودش را زیر نفوذ برخی محرک‌های بیرونی شکل بخشیده و بنابراین، اساساً شامل عوامل ذهنی^۴ است که خاص ذهن‌اند و اغلب هیچ کاری با شیء واقعی ندارند. ما دیگری را به همان شیوه‌ای درک می‌کنیم که خود را درک می‌کنیم یا سعی می‌کنیم که درک کنیم. آن چه که در خود درک نمی‌کنیم، در دیگری هم نمی‌توانیم درک کنیم. پس تا حد زیادی اطمینان می‌یابیم که تصویر او بیش‌تر ذهنی خواهد بود. چنان‌که می‌دانیم، حتی یک دوست صمیمانه ضمانتی برای شناخت عینی ایجاد نمی‌کند.

اکنون اگر کسی مطابق مکتب فروید، درونه‌ی آشکار رؤیا را «غیرواقعی» یا «نمادین» در نظر گیرد و توجیه کند که هرچند رؤیا از منار کلیسا سخن می‌گوید و آن را واقعاً به معنی اِحلیل^۵ می‌گیرد، در این صورت این تنها گامی است برای بیان این نکته که رؤیا اغلب از جنسیت سخن می‌گوید، اما همیشه منظورش آن نیست، و به همین اندازه، رؤیا اغلب از پدر سخن می‌گوید درحالی‌که واقعاً منظور خود رؤیابین است. ایماگوهای ما اجزای سازنده‌ی ذهن ماست، و اگر رؤیاهای ما عقایدی

1. imago 2. object 3. idea 4. subjective 5. Phallus

را پدید آورند، این عقاید در وهله‌ی نخست عقاید ماست، با ساختاری که کل وجود ما با آن تنیده شده است. آن‌ها عوامل ذهنی‌اند که خودشان را گروه‌بندی می‌کنند، چنان که در رؤیا نیز این چنین‌اند، و این یا آن معنی به خصوص را نه به دلایل ویژه، بلکه از روی نزدیکی علائم کلیدی روان ما تشریح می‌کنند. کل فعالیت رؤیا لزوماً ذهنی است. یک رؤیا مثل تئاتر است که رؤیابین خودش در عین حال صحنه، بازیگر، آگاهی‌دهنده، تهیه‌کننده، نویسنده، تماشاگر و منتقد است. این حقیقت ساده، اساس تصور معنی رؤیا را تشکیل می‌دهد و من آن را تفسیر در سطح ذهنی^۱ نامیده‌ام. چنین تفسیری، چنان که از اصطلاح برمی‌آید، همه‌ی شخصیت‌های رؤیا را به‌گونه‌ی خصایص شخصیت خود رؤیابین تصویر می‌کند.^۲

این نظر مقاومت بسیاری را برانگیخته است. یکی از وجوه این بحث برداشت ساده‌ای است که درباره‌ی آقای الف متذکر شدم. بحث دیگر بر پایه‌ی این مسئله‌ی اساسی است: کدام مهم‌تر است، «سطح عینی» یا «سطح ذهنی»؟ من واقعاً چنین می‌اندیشم که هیچ مانع قابل توجهی برای طرح نظری یک سطح ذهنی وجود ندارد. اما مشکل دیگر خیلی دشوارتر از این است. زیرا درست همان‌طور که تصویر یک شیء از یک سو به گونه‌ی ذهنی تشکیل شده است، از سوی دیگر به گونه‌ی عینی مشروط است. وقتی من آن را درخودم بازسازی می‌کنم، چیزی را می‌سازم که همان‌قدر که ذهنی است، به همان اندازه عینی باشد. برای اخذ تصمیم در این مورد که کدام سو غالب است، نخست باید نشان داد که آیا تصویر مزبور بر چه وجه بازسازی شده، وجه ذهنی یا عینی؟ بنابراین، اگر شخصی را به خواب می‌بینم که علاقه‌ای ذاتی و حیاتی ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد، تفسیر از روی سطح عینی بی‌تردید به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود تا از روی سطح دیگر. اما اگر شخصی را به خواب ببینم که در واقع برایم اهمیتی ندارد، آن‌گاه تفسیر از روی سطح ذهنی بیش‌تر مقرون به حقیقت خواهد بود. به هر حال، ممکن است — و در عمل بارها اتفاق افتاده — که رؤیابین زمانی این

1. Interpretation of the subjective level

۲. چند نمونه‌ی تفسیر در سطح ذهنی را مایدر رقم‌زده است. دو نوع تفسیر به‌طور مشروح در دو مقاله درباره‌ی روان‌شناسی تحلیلی، بندهای ۱۲۸ به بعد.

شخص بی‌اهمیت را، به واسطه‌ی چیزی که او را به یک هیجان یا عاطفه‌ی شدید پیوند می‌دهد، در ذهن تداعی می‌کند. قبلاً می‌گفتند: چهره‌ی بی‌اهمیت بدون قصد و منظوری در رؤیا رخنه کرده است تا سبب پوشش وجه دردناک دیگری گردد. در این مورد، باید از طریقی طبیعی مسئله را دنبال کنیم و بگوییم: در رؤیایی که واجد خاطره‌ای با هیجانان شدید باشد و آشکارا جای خود را به شخصیت بی‌اهمیتی مثل آقای الف می‌دهد، تفسیر از روی سطح ذهنی به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود. برای اطمینان، این جانشینی که از طریق رؤیا به وجود آمده، معادل سرکوبی خاطره‌ی دردناک است. اما اگر این خاطره به آسانی بتواند به بیرون رخنه کند، نمی‌تواند آن اهمیت را داشته باشد. جایگزینی نشان می‌دهد که این عاطفه‌ی شخصی خود را مجاز می‌دارد که شخصیت‌زدایی کند. پس، می‌توانم خود از آن فرارِ وَم و با بی‌ارزش کردن جریان شخصیت‌زدایی که رؤیا تنها از راه سرکوب پدید می‌آورد، دیگر به آن وضعیت شخصی و هیجانی گذشته‌ی خویش بازنگردم. فکر می‌کنم اگر جابه‌جایی شخصیت دردآور و شخصیت بی‌اهمیت را به عنوان شخصیت‌زدایی عاطفه‌ی شخص پیشین در نظر گیرم، درست‌تر عمل کرده‌ام. بدین‌گونه، عاطفه، یا بخش قابل توجهی از لی‌بیدو که غیر شخصی شده، از وابستگی شخصی‌اش به شیء‌ها شده است و من اکنون تعارض واقعی پیشین را به قلمرو ذهنی نسبت می‌دهم و سعی می‌کنم بفهمم که این تعارض تا چه میزان منحصراً ذهنی است. برای وضوح بیشتر، تمایل دارم این مورد را با ذکر مثال کوتاهی روشن کنم:

زمانی با آقای الف خصومتی شخصی داشته‌ام. از آن رو، کم‌کم به این نتیجه رسیدم که تقصیر بیش‌تر به گردن اوست تا من. در همین ایام، خواب زیر را دیده‌ام: برای موضوع خاصی با وکیل مشورت کردم، با کمال تعجب، او برای وجه مشاوره حدود پنج هزار فرانک طلب کرد - که باعث مقاومت شدید من شد.

وکیل شخصیت بی‌اهمیتی بود که از دوران دانشجویی در خاطره‌ی من بود. اما دوران دانشجویی اهمیت داشت، چون در آن هنگام من در بحث‌ها و مشاجرات بسیاری شرکت می‌جستم. با علاقه‌ی تمام، شخصیت خشن و بی‌ادبانه‌ی وکیل را با شخصیت آقای الف تداعی

کردم و درواقع دعوا را ادامه دادم. اکنون می‌توانستم از روی سطح عینی پیش‌بینی کنم و بگویم: آقای الف خود را پشت و کیل پنهان کرده، پس آقای الف مرا به باد پرسش گرفته است. او اشتباه می‌کرد. اندکی پیش از این رؤیا، دانشجوی فقیری پیش من آمد و پنج هزار فرانک از من قرض خواست. پس (بر اساس تداعی)، آقای الف دانشجوی فقیری است که نیاز به کمک دارد و بی‌کفایت است چون هنوز آغاز دوران تحصیل خود را سپری می‌کند. چنین شخصی حق ندارد تقاضایی بکند یا عقیده‌ای ابراز کند. بنابراین، کارش نوعی برآوردن کام است: شخص مقابل من باید محترمانه بی‌ارزش جلوه یابد و کنار زده شود و در این صورت، آرامش روح من محفوظ می‌ماند. اما درواقع، من در این لحظه با نهایت سرزندگی و علاقه، درحالی‌که از وکیل مزبور به سبب پنداشتش از خواب پریدم. بدین‌گونه، از طریق «برآوردن کام» کم‌ترین آرامش به من دست نداد.

بی‌تردید، فراسوی وکیل، مورد ناخوشایند آقای الف را باید دید. اما مهم این است که رؤیا آن حقوق‌دان بی‌اهمیت را از دوران دانشجویی من بیرون کشیده است. «وکیل» را از طریق لباس و کالت تداعی کردم، خودم را برحق می‌دانستم و با وجود این، با خاطره‌ای که از ایام دانشجویی داشتم، چه درست چه نادرست، همیشه از سر خودخواهی، خصمانه و خودراست‌پنداری از نظر خودم دفاع می‌کردم تا دست‌کم از طریق جنگ و دعوا خودم را به ظاهر برتر و برنده به شمار آورم. پس احساس می‌کنم که همه‌ی این مسایل مربوط به نزاع با آقای الف بوده است. می‌دانم که او واقعاً خودم هستم. آن بخش از وجودم که با شرایط و خواست‌های کنونی چندان سازگاری ندارد، چنان‌که قبلاً سازگار بود، به عبارتی، بخش بزرگی از لی‌بیدوی مرا می‌چلاند. بنابراین، می‌دانم که نزاع با آقای الف از بین رفتنی نیست، چون شخصیت نزاع‌کننده و محق‌پندار وجود من هنوز دوست دارد که به نتیجه‌ی «راست‌پنداری» خویش دست یابد.

این تفسیر به‌گمان من، نتیجه‌ای معنی‌دار در پی داشت، درحالی‌که تفسیر بر پایه‌ی سطح عینی پُربار نبود، و من زده‌ای تمایل ندارم که ثابت کنم رؤیاها برآورنده‌ی امیال‌اند. اگر یک رؤیا به من نشان دهد که چه اشتباهی کرده‌ام، فرصتی به من می‌دهد که نگرشم را اصلاح کنم و

این خود همیشه مزیت به‌شمار می‌رود. طبیعتاً چنین نتیجه‌ای از راه تفسیر بر پایه‌ی سطح ذهنی به دست می‌آید.

روشنگری به گونه‌ی تفسیر بر اساس سطح ذهنی ممکن است در چنین موردی میسر باشد، و وقتی رابطه‌ای بسیار مهم، محتوا و علتِ درگیری باشد، در این صورت تفسیر کاملاً بی‌ارزش جلوه می‌کند. در اینجا شخصیت رؤیا باید به عینیتی واقعی مربوط باشد. این معیار را همیشه می‌توان از عنصر خودآگاه دریافت، به‌جز در مواردی که رسانش و انتقال مشکلاتی به بار آورد. انتقال به آسانی می‌تواند باعث نادرستی قضاوت گردد، به طوری که روان‌کاو ممکن است کاملاً به نحو اجتناب‌ناپذیری به گونه‌ی شخصیتی غیرمنتظره^۱ یا ناگزیر به گونه‌ی پوششی برای واقعیت پدیدار می‌شود. تا آن‌جا که به بیمار مربوط می‌شود، او عملاً این طور است. تصمیم را باید به تحلیل‌گر سپرد و این‌که او خودش چقدر مشکل واقعی بیمار را درک می‌کند. به محض این‌که سطح عینی تفسیر یکنواخت و نازا شود، وقت آن است که شخصیت روان‌کاو را به گونه‌ی نمادی برای درونه‌های واپس‌زده‌ای که به بیمار تعلق دارد، در نظر بگیریم. اگر روان‌کاو این کار را نکند، او تنها دوراه دارد؛ یا می‌تواند رسانش را ارزش‌زدایی کند و نتیجتاً آن را از میان ببرد؛ این کار را با کاهش دادن آن به امیال کودکی انجام می‌دهد، یا می‌تواند واقعیت آن را بپذیرد و خود را برای بیمار قربانی کند و گاهی در چنگ مقاومت ناخودآگاهانه‌ی او گرفتار می‌شود. این به سود گروه نیست و تحلیل‌گر نیز حتماً شکست می‌خورد. اما اگر بتوان شخصیت روان‌کاو را بر اساس سطح ذهنی مشخص کرد، همه‌ی درونه‌های فرافکننده با ارزش واقعی‌شان برای بیمار احیا می‌شود. نمونه‌ای از فرافکنی‌های پس‌زده را در دو مقاله درباره‌ی روان‌شناسی تحلیلی نوشته‌ی این جانب می‌توان یافت.^۲

برایم آشکار است که روان‌کاو‌ی که تجربه‌ی عملی ندارد، در بحث مربوط به ارزش «سطح ذهنی» و «سطح عینی» نکته‌ی ویژه‌ای نخواهد دید. اما هرچه عمیق‌تر در مسئله‌ی رؤیاها غور کنیم، جنبه‌های فنی

1. deus ex machina

۲. Two Essays on Analytical Psychology. بندهای ۲۰۶ به بعد. درباره‌ی فرافکنی‌ها موجود در رسانش، رک. روان‌شناسی رسانش، نمایه‌های رسانش، و فرافکنی.

درمان عملی بیش‌تری باید مورد توجه قرار گیرند. از این نظر، «نیاز واقعاً مادر اختراع است»، زیرا روان‌کاو باید پیوسته بکوشد که روش‌های فنی خود را به گونه‌ای تحول بخشد که حتی در دشوارترین موارد مؤثر واقع شوند. ما این را مدیون مشکلاتی هستیم که از طریق درمان روزمره‌ی بیماران با آن مواجه می‌شویم و ناگزیریم نظریاتی را قاعده‌مند کنیم که پایه‌های عقاید روزانه‌ی ما را می‌لرزاند. هرچند مسئله‌ای پیش‌پا افتاده است بگوییم که یک انگاره ذهنی است، اما این گفته تاحدی دارای حلقه‌ای فلسفی است که برای برخی چندان خوشایند نیست. چند و چونی آن را باید از اظهارات فوق دریافت، چون ذهن طبیعی بلافاصله انگاره را با شیء یکی می‌گیرد. هر چیزی که این پنداشت را بر هم زند، تأثیری آشوبگرانه بر این دسته از مردم خواهد داشت. پندار یک سطح ذهنی به همین اندازه با آنان ناسازگار است، چون این پنداشت طبیعی را که درونه‌های خودآگاه با اشیاء یکی هستند، دگرگون می‌کند. چنان‌که رویدادها در زمان جنگ^۱ آشکارا نشان داده‌اند، ذهنیت ما از طریق سادگی بی‌پروایی که براساس آن دربارهی دشمن خود داوری می‌کنیم، مشخص می‌شود و در قضاوت دربارهی او، ندانسته معایب خود را آشکار می‌کنیم؛ ما به سادگی دشمن خود را به تقصیرات غیرقابل قبول خود متهم می‌نماییم. همه چیز را از چشم دیگر می‌بینیم، دیگری را به باد انتقاد می‌گیریم و سرزنش می‌کنیم، حتی می‌خواهیم طرف را اصلاح کنیم و تعلیم دهیم. نیازی نیست که موردی را مطرح کنم تا این فرضیه را به اثبات برسانم؛ بهترین دلیل را هر روز در روزنامه‌ها می‌توان یافت. اما کاملاً بدیهی است که هرچه به مقیاس وسیع رخ می‌دهد، در مقیاس کوچک نیز در فرد رخ‌دانی است. ذهنیت ما هنوز به قدری ابتدایی است که تنها کارکردها و حوزه‌های خاصی از این همانی^۲ باطنی اولیه با عینیت بیش‌تر رشد کرده‌اند. انسان ابتدایی حداقل خودآگاهی را با حداکثر پیوستگی با شیء را داراست؛ با وجود این، عینیت می‌تواند تنش جادویی مستقیم بر او ایجاد کند. همه‌ی جادوگری‌ها و دین‌های ابتدایی بر این

۱. جنگ جهانی نخست.

پیوستگی‌های جادویی استوارند، که تنها شامل فرافکنی درونه‌های ناخودآگاه در عینیت است. خودآگاهی کم کم از این حالت آغازین هویت تحول یافت و با دگرگونه‌سازی ذهن و عین دگرگون شد. این دگرگونه سازی جای خود را به دریافتی داد که صفات خاص وابسته به شیء را در اصل در درونه‌های ذهنی جای می‌دهد. اگرچه مردان عتیق دیگر معتقد نبودند که طوطی سرخ هستند یا با تمساح نسبت برادری دارند. اما هنوز زیر تأثیر خیالات جادویی بودند. این طرز تلقی تا عصر روشنگری ادامه داشت و پس از آن بود که پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل شد. اما همان طوری که همه می‌دانند، خود آگاهی ما راهی دراز فراسوی دانش عملی ما می‌پیماید. وقتی به خود اجازه می‌دهیم که از چیزی آزرده شویم، نباید بیندازیم که علت آزردگی را فقط و فقط بیرون از دایره‌ی وجودمان، در چیز یا شخص آزارگر می‌توان یافت. در این صورت، به آن‌ها قدرتی می‌بخشیم که ما را در حالت آزردگی، و احتمالاً در حالت بی‌خوابی و پریشانی قرار دهند. پس برمی‌گردیم و بی‌هیچ تردیدی موضوع جرم را مورد سرزنش قرار می‌دهیم. درحالی‌که همیشه بر آن بخش از ناخودآگاه خودمان که به موضوع خشم‌برانگیز فرافکننده می‌شود، خشم می‌گیریم.

این فرافکنی‌ها گروهی‌اند. برخی مطلوب‌اند و مثل پلی برای آسودگی لی‌بیدو عمل می‌کنند، برخی نامطلوب‌اند اما عملاً این‌ها هرگز به‌عنوان موانع و سد راه در نظر گرفته نمی‌شوند از آن‌رو که فرافکنی‌های نامطلوب معمولاً بیرون از دایره‌ی روابط صمیمانه‌مان شکل می‌گیرند. روان‌نژند از این قاعده مستثنی است: او آگاهانه یا ناخودآگاه با محیط پیرامون خود رابطه‌ای چنان نزدیک برقرار می‌کند که حتی نمی‌تواند مانع فرافکنی‌های نامطلوب از جانب نزدیک‌ترین چیزها شود و تضاد برانگیزد. بنابراین، او اگر می‌خواهد درمان شود، ناگزیر است به فرافکنی‌های ابتدایی خویش به میزان زیادی، حتی بیش‌تر از شخص عادی، بصیرت حاصل کند. درست است که شخص عادی همین فرافکنی‌ها را انجام می‌دهد، اما آن‌ها به گونه‌ی بهتری توزیع می‌شوند: موضوع فرافکنی‌های مطلوب خیلی روشن است، اما گونه‌ی نامطلوب دور از دسترس می‌باشد. همین‌گونه است در مورد فرافکنی‌های ابتدایی: هرچیز شگفت‌آور دشمنانه و شرانگیز است. این

نوع تقسیم‌بندی هدفی را دنبال می‌کند، و آن این است که چرا شخص عادی تحت هیچ شرایطی احساس نمی‌کند که این فراافکنی‌ها را آگاهانه بسازد، هرچند به‌طور خطرناکی و هم‌انگیزاند. روان‌شناسی جنگ این موضوع را تا حد زیادی روشن کرده است: هر کاری که وطنم انجام می‌دهد، خوب است. هر کاری که دیگران انجام می‌دهند، بد است. مرکز همه‌ی شرارت‌ها به‌گونه‌ای تغییرناپذیر در چند مایلی پشت سر خطوط دشمن دیده می‌شود. چون هر فرد دارای همین روان‌شناسی ابتدایی است، هر تلاشی برای خودآگاه کردن این فراافکنی‌های دیرسال آزاردهنده به‌نظر می‌رسد. طبیعتاً هر کسی دوست دارد با هم‌قطاران‌ش روابط بهتری داشته باشند، اما فقط در شرایطی که آن‌ها انتظارات ما را برآورند – به عبارت دیگر، تمایل یابند که حامل فراافکنی‌های ما باشند. با وجود این، اگر خودمان از این فراافکنی‌ها آگاه شویم، به آسانی مثل مانعی در برابر روابطمان با دیگران عمل می‌کنند. چون در آن زمان، پلی از توهم نیست که عشق و نفرت بتوانند با آسودگی تمام گذر کنند، و هیچ راهی برای گرایش ساده و خشنودکننده به همه‌ی پرهیزگاری‌های اظهار شده به منظور تهذیب و بهبودی دیگران وجود ندارد. در نتیجه‌ی این اشکال‌تراشی، سدی از لی‌بیدو پدید می‌آید و طبیعتاً فراافکنی‌های منفی به نحو فزاینده‌ای خودآگاه می‌شوند. در این صورت، فرد با این هدف مواجه می‌شود که همه‌ی شرارت‌ها، نابه‌کاری‌ها و بدی‌های دیگر را که به‌تدریج به دیگران نسبت داده و تمام عمر به خاطر آن رنجیده‌خاطر است، به خودش نسبت دهد. نکته‌ی آزاردهنده در مورد این اقدام از سوی محکومیتی است که اگر هر کسی بدین‌گونه عمل کند، زندگی بیش‌تر قابل تحمل خواهد شد، از سوی دیگر، در برابر به کار بردن مُجدانه‌ی این اصل برای خود سخت مقاومت می‌ورزد. اگر هر کس دیگر این کار را می‌کرد، جهان چقدر بهتر می‌شد؛ اما اگر خود شخص بدین کار دست زند، چقدر زندگی‌اش غیرقابل تحمل می‌شود!

روان‌نژند برای برداشتن این گام، زیر فشار روان‌نژندی خویش است، اما شخص عادی این‌طور نیست. در عوض، او در صحنه‌ی اجتماع و سیاست مطابق ناهنجاری‌های روانی خود، به شکل روان‌پریشی‌های جمعی مانند جنگ‌ها و انقلاب‌ها رفتار می‌کند. وجود حقیقی یک دشمن که شخص می‌تواند هر چیز شرارت‌باری بدو نسبت دهد، خود برای

وجدان به اندازه‌ی زیادی آسایش می‌آورد. بنابراین، دست‌کم می‌توانید بی‌هیچ تردیدی بگویید که شرور کیست و کاملاً مطمئن‌اید که علت بداقبالی‌تان را نه در نگرش درونی، بلکه در محیط بیرون خودتان باید یافت. به هر حال، زمانی که نتایج نسبتاً ناسازگار تفسیر از روی سطح ذهنی را پذیرفتید، این شبیه به شما فشار می‌آورد که کاملاً غیرممکن است همه‌ی صفات بد دیگران که به شما آزار می‌رساند، باید به شما تعلق داشته باشد. با این نشانه، اخلاق‌گرای بزرگ، اصلاحگر خشک و متعصب، بدترین آنان خواهند بود. درباره‌ی قرابت تنگاتنگ نیک و بد چیزهای بسیار می‌توان گفت و حتی درباره‌ی روابط مستقیم میان اجزاء نقیضین بیش‌تر می‌توان سخن گفت، اما با این کار از مضمون اصلی دور می‌شویم.

تفسیر از روی سطح ذهنی البته نباید به حواشی کشانده شود. این تفسیر فقط عبارت است از آزمون نسبتاً حادث‌تر انتخاب میان شایست و ناشایست. چیزی که مرا در مورد عینیت به حیرت می‌افکند، به خوبی می‌تواند خاصیت واقعی آن عینیت باشد. اما هرچه این برداشت ذهنی‌تر و عاطفی‌تر باشد، ویژگی مزبور به احتمال بیش‌تری فرافکنی خواهد بود. با وجود این، در این‌جا باید تمایزی مهم میان کیفیت عملاً حاضر در عینیت - که بدون آن فرافکنی رخ نخواهد داد - و ارزش، ویژگی یا کارمایه‌ی این کیفیت قایل شویم. ممکن است کیفیتی که باید بر شیء فرافکننده شود، آشکارا نشانه‌ای از واقعیت را نشان دهد (مثل فرافکنی کیفیات جادویی در اشیاء بی‌جان). اما این فرافکنی با فرافکنی عادی با صفات ویژه‌ی شخصیتی و نگرش‌های آنی متفاوت است. در این‌جا بارها اتفاق می‌افتد که شیء در برابر فرافکنی دام و تله‌ای می‌گذارد و حتی آن را به دام می‌اندازد. این عموماً در مواردی صادق است که شخص خودش از کیفیت مورد پرسش آگاه نیست؛ بدین طریق، از روی ناخودآگاه مورد فرافکننده شده عمل می‌کند. زیرا وقتی شیء از کیفیت فرافکننده بر آن از طریق ذهن، ناآگاه می‌شود همه‌ی فرافکنی‌ها، فرافکنی‌های ضد خود را پدید می‌آورند، به همان طریقی که انتقال به واسطه‌ی انتقال متقابل^۱ از سوی تحلیل‌گر پاسخ داده می‌شود و این

1. counter - transference

هنگامی است که درونه‌ای که او از آن آگاه نیست، اما با وجود این در او وجود دارد، فرامی‌افکند.^۱

پس انتقال متقابل به همان اندازه مفید و معنی‌دار، یا دست و پاگیر است که انتقال بیمار، برطبق این که بخواهد رابطه‌ی بهتری برای آنچه که جهت تشخیص برخی درونه‌های ناخودآگاه ضروری است، ایجاد کند یا نه. انتقال متقابل مانند انتقال وسواسی و گره‌ای زورمند است، چون در شخص نوعی این همانی «باطنی» یا ناخودآگاه پدید می‌آورد. در برابر این گره‌های ناخودآگاه همیشه مقاومت‌هایی اعمال می‌شود که عبارت‌اند از مقاومت‌های خودآگاه اگر که نگرش ذهن به شخص اجازه دهد که لی‌بیدوی خود را فقط به‌طور اختیاری به‌کار گیرد، نه این‌که آن را ریشخند کند یا به زور از او خارج کند؛ و مقاومت‌های ناخودآگاه اگر که او چیزی بهتر از این دوست نداشته باشد که لی‌بیدو را از خود دور کند. بنابراین، انتقال و انتقال متقابل اگر درونه‌هایشان ناخودآگاه باقی بمانند، روابطی ناهنجار و غیرقابل تصرف پدید می‌آورند که میل به نابودی خود دارند.

اما حتی اگر فرض کنیم که نشانه‌ای از کیفیت فرافکنده شده در شخص یافت شود، فرافکنی هنوز عملاً ویژگی خاص ذهنی دارد و به درون ذهن پس می‌نشیند، چون به نشانه‌ی صفت موجود در شخص، ارزش اغراق‌گونه‌ای می‌بخشد.

وقتی فرافکنی به صفتی واقعاً موجود در شخص مربوط باشد، با وجود این، درونه‌ی فرافکنده شده در ذهن - یعنی در جایی که بخشی از شیء - انگاره را تشکیل می‌دهد - نیز وجود دارد.

شیء - انگاره^۲ خود گوهری روان‌شناختی است که از دریافت عملی شخص متمایز است و تصویری است که به‌طور مستقل از همه‌ی دریافت‌ها - و گاهی وابسته به آن‌ها - وجود دارد^۳، و خودکاری نسبی این تصویر، ناخودآگاه باقی می‌ماند، تا مدتی که با رفتار عملی شخصی هماهنگ گردد. بنابراین، خودکاری انگاره توسط ذهن آگاه

۱. رک. روان‌شناسی رمانش، پندهای ۳۶۶ به بعد، ۳۸۳ به بعد.

2. object-*imago*

۳. برای تکمیل مطلب، باید یادآور شوم که هیچ انگاره‌ای منحصرأ از بیرون نمی‌آید. شکل خاص آن به خاطر سرشت متقدم روانی، یعنی کهن نمونه (archetype) است.

قابل شناسایی نیست و ناخودآگاهانه بر شخص فراقفکننده می‌شود - به عبارت دیگر، با خودکاری شخص آلوده می‌گردد. این عمل طبیعتاً واقعیتی اجتناب‌ناپذیر در پیوند با ذهن، به عین می‌بخشد و ارزشی گزافه‌گو بدان می‌دهد. این ارزش از فراقفکنی انگاره بر عین پدید می‌آید یعنی از این همانی متقدم^۱ با آن، با این نتیجه که عینیت برونی در عین حال با عینیت درونی یکی می‌شود. بدین گونه، عینیت برونی از طریق ناخودآگاه می‌تواند تأثیر روانی مستقیم بر ذهن گذارد، چون به خاطر این همانی‌اش با انگاره، دخالت مستقیم در عملکرد روانی ذهن دارد. در نتیجه، شخص می‌تواند قدرت «جادویی» بر ذهن به دست آورد. نمونه‌های برجسته‌ی این مورد را در میان اقوام ابتدایی می‌توان یافت، اقوامی که با فرزندان یا با اشخاص دیگر از طریق «ارواح» ارتباط دارند درست مثل این‌که با روان خود ارتباط دارند. آن‌ها جرئت ندارند از ترس تخطی روح فرزندان یا شخص دیگر، دست به کاری بزنند. به همین سبب است که کودکان تا سن بلوغ در حد امکان آموزش زیادی نمی‌بینند، اما ناگهان به هنگام بلوغ، آموزشی دیررس - اغلب به شکل مهیب (آیین تشرف) به آن‌ها تحمیل می‌شود.

تاکنون گفته‌ام که خودکاری انگاره، ناخودآگاه باقی می‌ماند، چون با خودکاری شخص یکی پنداشته می‌شود. مرگ شخص نیز باعث پدیداری آثار برجسته‌ی روان‌شناختی می‌شود، چون عینیت شخص کاملاً محو نمی‌گردد، بلکه به شکل نامحسوسی دوام می‌یابد. انگاره‌ی ناخودآگاه، که دیگر عینیتی ندارد تا با آن ارتباط برقرار کند، به شبجی تبدیل می‌شود و اکنون بر ذهنی که نمی‌تواند اساساً از پدیده‌های روانی منفک گردد، تأثیر می‌گذارد. فراقفکنی‌های ناخودآگاه ذهن، که درونه‌های ناخودآگاه را به سمت انگاره هدایت کرده و آن را با شیء همسان نموده، از دست رفتن عملی شیء را دوام بیش‌تری می‌بخشد و در زندگی اقوام ابتدایی و همه‌ی ملت‌های متمدن گذشته و اکنون نقش مهمی ایفا می‌کنند. این پدیده‌ها دلیل فوق‌العاده‌ای برای وجود خودمختار شیء - انگاره‌ها در ناخودآگاه‌اند. آن‌ها آشکارا در ناخودآگاه‌اند، چون هیچ وقت آگاهانه از شیء متمایز نشده‌اند.

هر پیشرفت، هر دستاوردِ تصویری نوع بشر، در ارتباط با پیشرفت در خود-آگاهی است، انسان خود را از «عالم خارج» منفک کرده و با طبیعت به گونه‌ی منفک از او، مواجه گردیده است. هرگونه تشخیص دوباره‌ی نگرش روان‌شناسانه باید در همین راستا باشد. آشکار است که این همانی‌شیء با انگاره‌ی ذهنی بدان مفهومی می‌بخشد که به درستی بدان تعلق ندارد، بلکه از آن زمان‌های دور و به یادماندنی است. این همسانی همان حالت اصلی اشیا است. به هر حال، شرط اصلی برای ذهن آن است که بتواند تنها تا موقعی که به ناهماهنگی جدی منجر نگردد، دوام یابد. ارزیابی مجدد شیء یکی از چیزهایی است که وابستگی زیادی با آسیب رساندن به تحول ذهن دارد. یک عینیت برجسته و «جادویی» به خودآگاهی ذهن در مسیر شیء گرایش دارد و برای دگرگونی فرد کوشش می‌کند که آشکارا منجر به جدایی انگاره از شیء می‌شود. اگر عوامل بیرونی «به نحوی سحرآمیز» در عملکرد روانی دخالت نکنند، مسیر دگرگونی نمی‌تواند مشخص گردد. جدایی انگاره‌هایی که معنی اغراق شده‌ای به اعیان یا اشیا می‌بخشند، در ذهن ذخیره می‌شود که نهایتاً کارمایه‌ای را که شخص لزوماً برای تحول خویش بدان نیاز دارد، از هم می‌شکافد.

بنابراین، تفسیر رؤیا-انگاره‌ها از روی سطح ذهنی برای انسان نوین همان معنی را دارد که دور انداختن شخصیت‌ها و بت‌های اجدادی در نزد انسان ابتدایی، و سعی می‌کند که او را متقاعد کند به این‌که «طبابتش» نیروی معنوی است که نه در شیء که در روان انسان وجود دارد. انسان ابتدایی مقاومتی معقول در برابر این پنداشتِ بدعت‌گرایانه دارد، و به همین طریق، انسان نوین احساس می‌کند که این امر ناسازگار و شاید حتی تا حدی خطرناک باشد که همسانی مقدس و محترم شمرده شده از روزگاران دور میان انگاره و شیء را نقض کنیم. نتایج روان‌شناسی ما نیز به ندرت قابل تصور است: دیگر کسی را نمی‌توانیم مقصر بشماریم، هیچ‌کس را نمی‌توانیم مسئول بدانیم، هیچ کس را نمی‌توانیم آموزش دهیم، بهبود ببخشیم یا تنبیه کنیم! برعکس، برای همه چیز باید از خود آغاز کنیم؛ باید همه‌ی چیزهایی که از روی عادت از دیگران تقاضا می‌کردیم، از خود، و نه از کس دیگر، تقاضا کنیم. در این حالت، می‌توان فهمید که چرا تفسیر رؤیا-انگاره‌ها از روی

سطح ذهنی گام ساده‌ای نیست، به‌ویژه آن‌گونه که به یک سویگی و گرافه‌نگری در یک سمت یا جهات دیگر ختم می‌شود.

غیر از این مشکل کاملاً اخلاقی، موانع معنوی بسیاری نیز هست. اغلب ایراد گرفته‌اند که تفسیر از روی سطح ذهنی مسئله‌ای فلسفی است که کاربرد این اصل متمایل به جهان‌بینی^۱ است و بنابراین، دیگر عملی نیست. تعجبی ندارد که روان‌شناسی از فلسفه سر درآورده است، زیرا اندیشه‌ای که بر پایه‌ی فلسفه باشد، پیش از هر چیز کنشی روانی است و در نتیجه، مطالعه‌ی مستقیم روان‌شناسی به‌شمار می‌آید. من همیشه روان‌شناسی را دانشی می‌دانم که کل روان را دربرمی‌گیرد و شامل فلسفه، الهیات و شمار دیگری از علوم نیز می‌باشد. همه‌ی مکاتب فلسفی و همه‌ی ادیان به حقایق روح انسان می‌پردازند که نهایتاً ممکن است میانجی حقیقت و خطا تلقی شوند.

خیلی مهم نیست که روان‌شناسی از این حوزه یا حوزه‌ی دیگر به مسایل ما بپردازد. در وهله‌ی نخست باید به نیازمندی‌های عملی پرداخت. اگر دیدگاه بیمار نسبت به جهان، مسئله‌ای روان‌شناختی شود، باید بدون توجه به این‌که فلسفه به روان‌شناسی وابسته است یا نه، بدان بپردازد. به همین‌گونه، مسایل دینی تا آن‌جا که به ما مربوط است، پیش از هر چیز مسایلی روان‌شناختی است. یکی از مشکلات تأسفبار این است که روان‌پزشکی امروز به‌طور کلی دور از این مسایل است، و هیچ‌چیز آشکارتر از درمان روان‌نژندی‌های روان‌پندایشی نیست که اغلب اقبال بیش‌تری نسبت به پزشکی فرهنگستانی دارد. هرچند من خود یک پزشکم و به مقتضای این ضرب‌المثل که «چاقو دسته‌ی خودش را نمی‌برد»^۲، به هر دلیلی نباید حرفه‌ی پزشکی را به نقد کشید، با وجود این، باید اقرار کنم که پزشکان همیشه بهترین نگاهبانان فن روان‌پزشکی نیستند. استنباط من همیشه چنین بود، که روان‌پزشکان سعی می‌کنند علم خود را به شیوه‌ای اصیل با بهره‌مندی از سرشت و ویژه‌ی مطالعاتشان به‌کار گیرند. مطالعه‌ی پزشکی از سویی شامل ذخیره کردن شمار انبوهی از حقایق است، حقایقی که بدون دانش واقعی از پایه‌های آن، به سادگی در حافظه

1. Weltanschauung 2. dog doesn't eat dog

می‌گنجد، و از سوی دیگر، شامل فراگیری مهارت‌های کاربردی است و مطابق اصل «فکر نکن، عمل کن!» باید کسب شود. در مورد همه‌ی حرفه‌ها، همین اصل صدق می‌کند و در این میان، پزشک کم‌ترین فرصت را برای توسعه‌ی کارکرد تفکر داراست. پس شگفت نیست که حتی پزشکی که آموزش روان‌شناختی دارند، در پیروی از اندیشه‌های من - اگر اصلاً پیرو آن باشند - بیش‌ترین مشکل را دارند. آنان عادت کرده‌اند که نسخه تجویز کنند و به‌طور مکانیکی روش‌هایی را به کار گیرند که خود دربارهاش نیاندیشیده‌اند. این نامناسب‌ترین گرایش است که در کار روان‌پزشکی می‌توان تصور کرد، زیرا در دام نظریات و فنون معتبر و قدرت‌مدار گرفتار آمده‌اند و از گسترش اندیشه‌ی فردی و مستقل بازمانده‌اند. دریافته‌ام که حتی تشخیص‌های ابتدایی، از قبیل تمایز بین سطح ذهنی و سطح عینی، من (ego) و خود (self)، نشانه (sign) و نماد (symbol)، علیت (causality) و غایت‌مندی (finality)، و غیره... که در درمان عملی بسیار مهم اند - ظرفیت‌های فکری خود را بیش از حد به کار می‌گیرند. آن‌ها ممکن است پیوستگی سرسختانه‌ی خود را به عقایدی که قدیمی شده‌اند و باید تجدیدنظر شوند، توجیه می‌کنند. این تنها مشغله‌ی ذهنی من نیست، آن را از یک سو یکی تعصب آمیز و محدودیت فرقه‌ای برخی از گروه‌های روان‌کاوی می‌توان آشکارا دریافت. همه می‌دانند که این نگرش نشانه‌ای از تردید فراجبرانی است. اما در این صورت، چه کسی معیار روان‌شناختی را برای خود به کار می‌گیرد.

تفسیر رؤیا به‌عنوان کام‌روایی دوران کودکی یا به‌عنوان «ترتیبات» غایت‌مندانه که به درد کوششی کودکانه می‌خورد برای رسیدن به قدرت، بسیار باریک‌بینانه است و نمی‌تواند برای سرشت ضروری رؤیاها خوب دآوری کند. یک رؤیا، مانند هر عنصری در ساختار روانی، فرآورده‌ی کل روان است. با وجود این، ما انتظار داریم هر چیزی را که در زندگی انسان اهمیت دارد، در رؤیا بیابیم. درست همان‌گونه که زندگی انسان به این یا آن غریزه‌ی اساسی منحصر نشده، بلکه متشکل از چندگانگی غرایز، نیازها، امیال، و شرایط جسمی و روانی، و غیره است، به همین ترتیب رؤیا را نمی‌توان با این یا آن عنصر خاص آن توجیه کرد؛ به هر حال چنین توجیهی چقدر می‌تواند

ساده و فریبنده جلوه کند. می‌توان مطمئن بود که این توجیه درستی نیست، زیرا هیچ نظریه‌ی ساده‌ای درباره‌ی غریزه قادر به درک روان انسان - که بسیار توانمند و رازگونه است - نخواهد شد و نتیجتاً، تجلی بیرونی آن یعنی رؤیا را نیز درک نخواهد کرد. برای داوری درست درباره‌ی رؤیا به ابزار تفسیرکننده نیازمندیم که باید با مشقت فراوان از همه‌ی شاخه‌های علوم انسانی به درستی بهره گرفت.

منتقدان گاهی مرا متهم می‌کنند که گرایشات «فلسفی» یا حتی «دین شناسانه» دارم و می‌گویند که من همه چیز را می‌خواهم به «شکل فلسفی» توجیه کنم و دیدگاه‌های روان‌شناختی من «مابعدالطبیعی» است.^۱ اما من تنها از برخی مسایل فلسفی، دینی و تاریخی فقط و فقط برای تصویر حقایق روان‌شناختی بهره می‌گیرم. برای نمونه، اگر از مفهوم خدا یا مفهوم مابعدالطبیعی کارمایه (انرژی) استفاده کنم، از این روست که آن‌ها تصاویری هستند که از آغاز در روان انسان پیدا شده‌اند. فکر می‌کنم که باید بارها و بارها تأکید کنم که نه نظام اخلاقی و نه آرمان خداوند، و نه هیچ دینی چنان که گمان می‌کنند، از بیرون به دست انسان نرسیده و بی‌واسطه از آسمان نازل نشده، بلکه او از آغاز آن‌ها را با خود داشته، و به همین سبب می‌تواند همه را از خود بازپس دهد. بنابراین، بیهوده است بیاندیشیم که به هیچ چیز جز روشنگری نیاز نیست تا این خیالبافی‌ها را دور بریزیم. آرمان نظام اخلاقی و نظام خداوندی به لایه‌ی از میان نرفتنی روح انسان تعلق دارد. به همین دلیل، هر نوع روان‌شناسی متعارف، که با اندیشه‌های پر زرق و برق روشنگرانه چشم‌هایش را بسته، باید به این حقایق بپردازد. آن‌ها را نمی‌توان توجیه کرد و دور انداخت یا با کنایه و طنز از بین برد. در دانش فیزیک می‌توان بدون انگاره‌ی خداوند به کار پرداخت، اما در روان‌شناسی، شناخت خداوند مسئله‌ای است که قطعاً باید آن را شناخت، درست مثل این‌که مفاهیمی چون «عشق»، «غریزه»، «مادر» و غیره را باید بشناسیم. این تقصیر آرایش همیشگی شیء و انگاره است که مردم نمی‌توانند بین «خدا» و «انگاره‌ی خدا» تمایز قائل شوند، و به

۱. باگفتن این نکته، آن‌ها منظورشان اشاره به «کهن نمونه‌ها» است. اما آیا مفهوم زیست‌شناسانه‌ی «الگوی رفتار» نیز «مابعدالطبیعی» است؟

این ترتیب فکر می‌کنند که وقتی کسی از «انگاره‌ی خدا» سخن می‌گوید، از خدا سخن می‌گوید و توجیهاات «خداشناسانه» ارائه می‌دهد. روان‌شناسی به‌عنوان یک علم نمی‌تواند خواهان ذات‌انگاری^۱ انگاره‌ی خداوند باشد. اما با آن‌که حقایق با ذات خود یگانه‌اند، باید وجود انگاره‌ی خداوند را شناخت. به همین طریق، غریزه شناخته می‌شود، اما واقعاً نمی‌تواند بگوید که واقعاً «غریزه» چیست. عامل روان‌شناختی که در این‌جا بدان اشاره شده، بر کسی پوشیده نیست؛ به همین اندازه نیز کسی نمی‌داند که این عامل فی‌نفسه چیست. به همین نحو، آشکار است که انگاره‌ی خدا به مجموعه‌ای مشخص از حقایق روان‌شناختی مربوط است و بنابر این، کمیته‌ی است که می‌توانیم به کمک آن دست به عمل زنیم؛ اما این که ذات خدا چیست، مسئله‌ای است که روان‌شناسی نمی‌تواند بدان پاسخ گوید. باید چنین حقایق ابتدایی را باز تکرار کنم.

در این‌جا همه‌ی آن‌چه را که باید درباره‌ی جنبه‌های کلی روان‌شناسی رؤیا بگویم، باز گفته‌ام^۲. من عملاً وارد جزئیات نشده‌ام و آن‌ها را به مطالعات بعدی سپرده‌ام. بحث درباره‌ی جنبه‌های عمومی، ما را با مسایل گسترده‌تری مواجه کرده که در سخن گفتن از رؤیاها اجتناب‌ناپذیر است. طبیعتاً حرف‌های بیش‌تری درباره‌ی اهداف تحلیل رؤیا می‌توان زد، اما چون تحلیل رؤیا در برخورد تحلیلی به‌طور کلی هدف‌مند است، فقط در صورتی میسر است که من وارد مسئله‌ی درمان شوم. اما توصیف کامل درمان نیازمند مطالعات اولیه‌ای است که مشکل را از جوانب گوناگون بررسی کند. این مسئله بس غامض و پیچیده است، به رغم این حقیقت که برخی از نویسندگان سعی می‌کنند آن را ساده کنند و به ما بجاوراندند که «ریشه‌ها»ی شناخته شده‌ی بیماری با ساده شدن قابل حصول است. باید برای پذیرش‌های سبک‌سازانه هشدار دهم. ترجیح می‌دهم ببینم که اندیشه‌های جدی به‌طور کامل و با وجدان خشنود، مسایل بزرگی را به بحث می‌کشند که در ضمن تحلیل به‌وجود آمده‌اند. در واقع روان‌شناسان فرهنگستانی به دنیا آمدند تا درباره‌ی روان انسان، درست همان‌گونه که هست،

1. hypostatization

۲. افزوده‌هایی چند را در مقاله‌ی بعدی می‌توان یافت که بعدها نوشته شد.

چیزهایی بشنوند نه آن که تنها متکی به آزمایش‌های تجربی باشند. نمی‌توان تحمل کرد که استادان دانشجویان خود را از هر نوع روان‌شناسی تحلیلی باز می‌دارند و آن‌ها نباید از مفاهیم تحلیلی سود برند و به شیوه‌ای غیرعلمی روان‌شناسی ما را متهم می‌کنند به این که «تجربیات روزمره» را مورد توجه قرار می‌دهند. می‌دانم که روان‌شناسی به‌طور کلی می‌تواند بیش‌ترین سود را از مطالعه‌ی جدی مسئله‌ی رؤیا کسب کند، درحالی‌که زمانی می‌توانست خود را از تعصب بی‌خردانه‌ای پرهاند که بر طبق آن، رؤیاها تنها در اثر تحریک‌های جسمانی پدید می‌آیند. این ارزیابی فزاینده‌ی عامل جسمانی در روان‌پزشکی، یکی از دلایل اصلی عدم پیشرفت روان‌درمانی است مگر آن که مستقیماً به واسطه‌ی اقدامات تحلیلی بارور شود. این عقیده که «بیماری‌های روانی، بیماری‌های مغزی‌اند»، منتج از ماتریالیسم دهه‌ی ۱۸۷۰ است که خود تعصبی به بار آورده که مانع هر نوع پیشرفتی می‌گردد و هیچ‌چیز آن را نمی‌توان تأیید کرد. حتی اگر درست بود که همه‌ی بیماری‌های روانی، بیماری‌های مغزی‌اند، با این حال، دلیلی برای عدم بازکاری جنبه‌ی روانی بیماری وجود نداشت. اما تعصب ورزیدن باعث بی‌اعتباری همه‌ی تلاش‌ها در این راستا می‌شود و آن‌ها را خنثی می‌کند. اما دلیل این‌که همه‌ی بیماری‌های روانی بیماری‌های مغزی‌اند، هرگز مشخص نشده و هیچ‌وقت مشخص نمی‌شود و تنها می‌توان اثبات کرد که انسان می‌اندیشد یا عمل می‌کند چون که این یا آن پروتئین تجزیه شده یا به شکل این سلول یا آن سلول درآمده است. چنین دیدگاهی مستقیماً به این شعار ماتریالیستی منجر می‌شود که «انسان عبارت است از آنچه که می‌خورد». آن‌هایی که این طوری فکر می‌کنند، حیات فکری ما را همچون فرایندهای سوخت و سازی سلول‌های مغز می‌پندارند. این فرایندها لزوماً مثل فرایندهای آزمایشگاهی تجزیه و ترکیب پنداشته می‌شوند - زیرا تفکر درباره‌ی فرایندهای زنده تا زمانی که نتوان بر طبق خود فرایند حیات بدان اندیشید کلاً غیرممکن است. اما بدین طریق است که اگر مدعی اعتباری برای دیدگاه ماتریالیستی هستیم، باید فرایندهای سلولی را در نظر بگیریم. در آن صورت، باید قبلاً از فراسوی ماتریالیسم می‌گذشتیم، چه حیات را هرگز به گونه‌ی کارکرد ماده نمی‌توان پنداشت، بلکه آن را باید

به صورت فرایندی موجود در خود و برای خود در نظر گرفت، به طوری که انرژی و ماده تابع آن‌اند. حیات به مثابه کارکرد ماده، پیدایش خود به خودی را مسلم می‌انگارد و برای استدلال آن باید زمان درازی در انتظار باشیم. دیگر نمی‌توان تأیید کرد که روان را به عنوان فرایندی مغزی درک می‌کنیم، همین گونه است در مورد درک حیات به طور کلی از نقطه نظر ماتریالیستی یکسونگر و اختیاری که هرگز قابل اثبات نیست و کاملاً فاقد این حقیقت است که هر تلاشی برای تصور یک چیز فی‌نفسه دیوانگی است و هر وقت هم که جدی گرفته شد، باعث شوریدگی گردید. برعکس، باید فرایند روانی را مثل فرایند روانی و نه فرایند سلولی و اندامی در نظر گیریم. به هر حال، وقتی فرایندهای سلولی از نظرگاه حیات توجیه می‌شوند، افراد رنجور نیز ممکن است دستخوش «خیالات ماوراءالطبیعی» شوند، با وجود این، آن‌ها فرضیه‌ی مادی را «علمی» تصور می‌کنند، هرچند خیال‌گونه نیست. اما با تعصب ماتریالیستی هماهنگ است و در نتیجه، بیهودگی هر چقدر هم کم باشد، تنها به شرط آن‌که امر روانی را به جسمانی مبدل می‌کند، به گونه‌ای علمی قداست می‌یابد. امید است که زمان آن فرا رسیده باشد که این نقش‌مایه‌ی عتیق ماتریالیسم دیرین و بی‌اندیشه، از اذهان دانشمندان ما زدوده شود.

..... درباره‌ی سرشت رؤیاها^۱

روان‌شناسی طبیعی با دیگر نظام‌های علمی از این نظر متفاوت است که باید به پیچیده‌ترین مسایل پردازد بی‌آن‌که بتواند بر پایه‌ی آزمایشات دقیق و حقایق منطقی و روشن، به قواعد آزمون شده‌ی رَوَند کار متکی باشد. برعکس، با انبوهی از رویدادهای متناوب و ناخردگرا روبه‌روست، زیرا روان‌شناسی شاید دست نیافتنی‌ترین و بی‌حاصل‌ترین پدیده‌ای است که اندیشه‌ی علمی تا کنون با آن درگیر است. هرچند باید تصور کنیم که همه‌ی پدیده‌های روانی در ابعاد گسترده، تا حدودی به علّیت وابسته است. بهتر است در این جا به یاد داشته باشیم که علّیت در واپسین تحلیل، چیزی بیش از یک حقیقت آماری نیست. بنابراین، شاید در برخی موارد بتوانیم با وجود ناخردگرایی مطلق، از عهده‌ی کار برآییم و در زمینه‌های استدلالی با کاوش در علّیت، بتوانیم با مورد خاصی برخورد کنیم. حتی بهتر است دست‌کم یکی از تمایزات کهن مثل تمایز بین علت کفایی^۲ و علت غایی^۳ را به یاد داشته باشیم. در مسایل روان‌شناسی، پرسش «چرا اتفاق

۱. نخست این عنوان چاپ شد: "Vom Wesen der Träume" *Ciba-Zeishrift* (Basel), IX:99. (July, 1945) *Über psychische Energetik und das Wesen der Träume* (Psychologische Abhandlungen, II; Zurich 1948) (ویراستاران).

2. causa efficiens 3. causa finalis

می‌افتد؟» لزوماً از نتایج پرسش «به چه منظوری اتفاق می‌افتد؟» پُر بارتر نیست.

در میان معماهای بسیار روان‌شناسی طبیعی، رؤیا تنها مسئله‌ای کوچک و کودکانه است. تنها بررسی جنبه‌های طبیعی رؤیا با توجه به تشخیص و پیش‌آگهی شرایط آسیب‌شناختی، جالب و در عین حال دشوار است. در حقیقت، رؤیا به تندرستی و بیماری وابسته است، و چون ریشه در ناخودآگاه دارد و از دریافت‌های زیر-مرزآگاهی بهره‌مند است، گاهی می‌تواند چیزهایی پدید آورد که شناخت‌شان بسیار ارزشمند است. در مواردی که تشخیص افتراقی میان نشانه‌های اندامی و روان‌زاد مشکلاتی به بار آورده، برای من اغلب مفید بوده است. برای پیش‌آگهی نیز برخی رؤیاها مهم‌اند.^۱ به هر حال، در این زمینه، مطالعات اولیه و ضروری مانند ثبت دقیق شرح حال و همانند آن انجام نمی‌گیرد. پزشکی که آموزش روان‌شناسی داشته‌اند، به‌طور منظم به کار ثبت رؤیاها دست نمی‌یازند، تا داده‌هایی را حفظ کنند که با بیماری شدید بعدی یا مسئله‌ی مرگ یا به عبارتی رویدادهایی که در آغاز ثبت کردن قابل پیش‌بینی نیست، پیوند دارد. به‌طور کلی، کاوش رؤیاها خودبه‌خود یک کار عمری است و بررسی جزئیات آن نیازمند همکاری بسیاری از همکاران است. بنابراین، در این بررسی کوتاه، ترجیح دادم به جنبه‌های بنیادی روان‌شناسی و تفسیر رؤیا به شیوه‌ای پیردازم که برای کسانی که تجربه‌ای در این زمینه ندارند، دست کم بتواند طرحی از مسئله و روش کاوش آن در ذهن داشته باشد. هرکسی که با موضوع آشنا باشد، احتمالاً با من موافق خواهد بود که دانش بنیادین ازگردآوری شرح حال که هنوز نمی‌تواند فقدان تجربه را جبران کند، مهم‌تر است.

رؤیا بخشی از کنش روانی غیرارادی است و تا اندازه‌ای آگاهانه است که در حالت بیداری قابل بازسازی باشد. رؤیا در میان همه‌ی پدیده‌های روانی شاید نمایانگر بیش‌ترین عوامل «ناخردگرا» است. به‌نظر می‌رسد که رؤیا دارای حداقل تجانس منطقی و سلسله‌مراتب ارزش‌ها باشد که توسط دیگر درونه‌های خودآگاهی نشان داده

۱. رک. و کاربرد عملی تحلیل رؤیا، بندهای ۳۴۳ به بعد.

می‌شود و بنابراین، کمتر گذرا و قابل درک است. رؤیاهایی که از نظر منطقی، اخلاقی یا زیبایی‌شناختی، کلیتی خشنودکننده را تشکیل می‌دهند، مستثنی‌اند. معمولاً یک رؤیا فرآوردی شگفت‌انگیز و مشوشی است که با بسیاری از «صفات بد»، مثل بی‌منطقی، اخلاق مشکوک، شکل ناهنجار، و پوچی آشکار یا بیهودگی شناخته می‌شود. پس، مردم تنها از این خوشحال‌اند که آن را با عناوینی چون احمقانه، بی‌معنی و پوچ رد کنند.

هر تفسیری از رؤیا اظهاری است درباره‌ی برخی از درونه‌های آن رؤیا. این کار بی‌خطر نیست، چون رؤیابین، مثل اغلب مردم، معمولاً حساسیت شگفت‌آوری به نشانه‌های حاد نشان می‌دهد، چه این نشانه‌ها نادرست باشند یا حتی درست. از آنجایی که به جز در موارد خاص ممکن نیست که معنی رؤیا را بدون همکاری با رؤیابین ارزیابی کنیم، مقدار زیادی به زبان‌ورزی^۱ نیاز است تا بی‌دلیل اعتماد به نفس خود را از دست ندهد. برای نمونه، وقتی بیمار شماری از رؤیاهای زشت را تعریف می‌کند و بعد می‌پرسد: «چرا باید چنین خواب‌های ناشایستی ببینم؟»، چه باید گفت. بهتر است به این گونه پرسش‌ها، پاسخ ندهیم، چون پاسخ آن به دلایل زیاد دشوار است؛ به ویژه برای مبتدی، که در این شرایط خیلی مایل است حرف‌های ناآزموده و مهم‌بزند، به خصوص وقتی شخص فکر می‌کند که پاسخ را می‌داند. این هم خیلی دشوار است که رؤیایی را با توجه به قاعده‌ای که از مدت‌ها قبل بر ساختم، معنی کنم، وقتی کسی رؤیایی را برایم تعریف می‌کند و عقیده‌ام را جویا می‌شود، اول به خودم می‌گویم: «نمی‌دانم معنی این رؤیا چه می‌تواند باشد.» در این صورت، می‌توانم به آزمون رؤیا بپردازم.

در این جا خواننده بی‌شک خواهد پرسید: «در هر مورد خاص، به فرض این که رؤیا اصلاً دارای معنی باشد و معنی‌اش به اثبات برسد، آیا ارزش دارد که در پی معنی رؤیا باشیم؟»

آسان است ثابت کنیم که حیوانی که ستون فقراتش نمایان است، جزو مهره‌داران است. اما چگونه می‌توان درباره‌ی نمایان کردن ساختار درونی و معنی‌دار یک رؤیا داوری کرد؟ ظاهراً رؤیاها غیر از

1. tact

رؤیاهای «نمونه» و معروف، مثل کابوس یا بختک، از هیچ قانون یا شیوهی رفتاری منظمی پیروی نمی‌کنند. رؤیاهای نگران‌کننده غیرعادی نیستند، اما به هیچ وجه از قاعده‌ای پیروی نمی‌کنند. همچنین، بِن‌مایه - رؤیاهای نمونه‌ای برای شخص غیرحرفه‌ای شناخته شده‌اند، مثل پرواز، بالارفتن از پله یا کوه، پرسه زدن با لباس ناکافی، از دست دادن دندان، جمعیت زیاد، مهمان‌سراها، ایستگاه راه‌آهن، قطار، هواپیما، خودرو، جانوران ترسناکی (چون مارها)، و غیره. این بِن‌مایه‌ها خیلی رایج‌اند، اما به هیچ وجه نمی‌توان وجود نظامی در سازمان‌دهی یک رؤیا را تأیید کرد.

برخی از مردم رؤیاهای بازگردنده^۱ دارند. این به ویژه در جوانی روی می‌دهد، اما بازپیدایی ممکن است چند دهه ادامه یابد. این‌ها اغلب رؤیاهای مؤثری هستند که شخص را متقاعد می‌سازند که «باید حتماً معنی داشته باشند». این احساس تا موقعی تأیید می‌شود که شخص حتی اگر محتاط‌ترین دیدگاه را داشته باشد، نتواند از این پنداشت اجتناب ورزد که یک وضعیت مشخص روانی گاه‌گاهی شکل می‌گیرد و باعث پدید آمدن رؤیا می‌شود. اما یک «وضعیت روانی» چیزی است که، اگر بتواند قاعده‌مند شود، با معنی مشخصی شناخته می‌شود - البته مشروط بر این که شخص سرسختانه به این فرضیه (که مطمئناً ثابت شده نیست) نجسید که می‌گوید همه‌ی رؤیاهای او می‌تواند به مشکل معدی یا به پشت خوابیدن یا چیزهایی مانند این نسبت داد. چنین رؤیاهایی به راستی شخص را وسوسه می‌کند که به علت خاصی بیانده‌اشد. این در مورد بِن‌مایه‌های الگویی که در گروهی گسترده‌تر از رؤیا تکرار می‌شوند، هم صدق می‌کند. این جا نیز باز سخت است از این اندیشه دست برداریم که آن‌ها معنی خاصی دارند.

اما چگونه می‌توان معنی موجهی از آن برداشت کرد و چگونه می‌توان درستی تفسیر را تأیید کرد؟ به هر حال، یک روش غیرعلمی این است که به کمک یک کتاب تعبیر رؤیا، آینده را پیش‌گویی کنند و تفسیر را با رویدادهای بعدی بررسی نمایند و البته فرض می‌کنند که معنی رؤیاهای او با پیش‌گویی آینده می‌توان دریافت.

1. recurrent dreams

راه دیگر درک مستقیم رؤیا می‌تواند بازگشت به گذشته و بازسازی تجربیات پیشین از پدیداری بُن‌مایه‌های خاصی در رؤیاها باشد. با آن‌که تا حدودی این امکان‌پذیر است، ارزش مشخصی خواهد داشت مشروط بر این‌که از این طریق بتوانیم چیزی را کشف کنیم که، هرچند واقعاً اتفاق افتاده، در ناخودآگاه رؤیابین باقی مانده، یا به هیچ قیمتی نمی‌خواهد چیزی را تحت هیچ شرایطی فاش سازد. اگر هیچ یک میسر نشد، پس تنها به یاد -نگاره‌ها^۱ پرداخته‌ایم که ظهورشان در رؤیا بدین‌گونه است: الف) کسی منکر آن‌ها نیست؛ ب) تا آن‌جا که به کارکرد معنی‌دار رؤیا مربوط است، کاملاً غیرعادی‌اند، چون رؤیابین می‌تواند اطلاعاتی را آگاهانه به دست آورد. این متأسفانه راه‌های ممکن و مستقیم اثبات معنی رؤیا را میسر می‌کند.

این دستاورد بزرگ فروید است که تفسیر رؤیا رادر مسیر درستی افکنده است. از این گذشته، او تشخیص داد که هیچ تفسیری بدون در نظر گرفتن رؤیابین پذیرفتنی نیست. واژه‌هایی که روایت رؤیا را تشکیل می‌دهند، نه تنها یک معنی، که معانی بسیاری دارند. برای نمونه، اگر کسی میزی را در خواب ببیند، هنوز نمی‌دانیم که این «میز» ویژه‌ی رؤیابین چه معنی خاصی دارد، هرچند واژه‌ی «میز» کاملاً واضح و دور از ابهام است. چیزی که ما از آن آگاه نیستیم این است که این «میز»، از نوعی است که پدر رؤیابین پشتش می‌نشسته، آن هم در هنگامی که از دادن هرگونه کمک مالی بیش‌تر به او خودداری ورزیده و او را مثل مفلسی از خانه بیرون انداخته است. سطح براق این میز در چشم او، نماد بی‌ارزشی سرزنش‌بار او در خودآگاهی روزمره، همانند رؤیاهای شبانه‌ی اوست. این چیزی است که رؤیابین ما از «میز» درک می‌کند. بنابر این، ما به کمک رؤیابین نیاز داریم تا معانی چندگانه‌ی واژه‌های ضروری و متقاعدکننده را محدود کند. این که «میز» شاخص و راهنمای آرزوی در زندگی رؤیابین است، می‌تواند توسط کسی که حضور نداشته، مورد تأیید قرار گیرد. اما نه رؤیابین، نه من بدان شک نداریم. آشکار است که تفسیر رؤیا در وهله‌ی نخست تجربه‌ای است که فقط برای دو تن ارزش فوق‌العاده دارد.

بنابر این، اگر بگوییم که «میز» در این رؤیا فقط آن مفهوم سرنوشت‌ساز را دربردارد، با همهی معانی‌ای که داراست، هرچند رؤیا را توجیه نکرده‌ایم، اما در این صورت، حداقل یک بُن‌مایه‌ی مهمش را تفسیر کرده‌ایم، یعنی بافت ذهنی‌ای را که واژه‌ی «میز» در آن گنجانده شده، شناخته‌ایم.

با پرسشگریِ روش‌مندان از تداعی‌های خود رؤیابین به چنین نتیجه‌ای دست یافتیم. بقیه‌ی اقداماتی که فروید برای درونه‌های رؤیا انجام می‌دهد را ناگزیر رد کرده‌ام، زیرا خیلی‌ها تحت تأثیر این عقیده‌ی پیش‌پنداشته قرار دارند که رؤیاها چیزی به جز برآوردن «امیال واپس‌زده» نیستند. هرچند چنین رؤیاهایی بیش‌تر از اندیشه‌های زندگی روانی خودآگاه ما وجود دارند، نمی‌توان ثابت کرد که همهی رؤیاها برآورنده‌ی امیال‌اند. نمی‌توان فرض کرد که فرآیندهای ناخودآگاه که در رؤیا قرار دارند، از نظر شکل و محتوا نسبت به فرآیندهای خودآگاه محدودتر و یکسویه‌تراند. بهتر است انتظار داشته باشیم که فرآیندهای خودآگاه محدود به مقوله‌های شناخته شده‌اند، چون معمولاً بازتابی از نظم یا حتی یکنواختی شیوه‌ی زندگی خودآگاه‌اند.

برپایه‌ی این نتایج و به قصد مشخص کردن معنی رؤیا، فرایندی پدیدآورده‌ام که آن را «پی‌جویی بافت»^۱ نامیده‌ام. برای این کار، باید مطمئن شد که هر بهره‌ای از معنی که یک صفت برجسته‌ی رؤیا داراست، از طریق تداعی‌های خود خواب‌بین برای او مشخص می‌شود. بنابراین، به همان طریقی که درباره‌ی یک متن دشوار رمزگشایی می‌کنم، در این‌باره اقدام می‌کنم. این روش همیشه نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد که بی‌درنگ قابل درک باشد؛ در آغاز، آنچه اغلب پدید می‌آید، نشانه‌ای است که مهم به نظر می‌رسد. برای نمونه، زمانی داشتم با مرد جوانی کار می‌کردم که در شرح حال خود گفت که با دختری از خانواده‌ای «خوب» نامزد کرده است. در رؤیاهایش، دختر بارها به شکل غیرچاپلوسانه ظاهر شد. بافت نشان داد که ناخودآگاه رؤیابین، شکل نامزدش را با انواع داستان‌های رسواگونه از منبعی دیگر مربوط دانسته است که برای او و طبیعتاً برای من قابل درک نبود. اما با تکرار

1. taking up the context

پیوسته‌ی چنین ترکیب‌هایی، بایست نتیجه می‌گرفتم که به رغم مقاومت خودآگاه او، گرایش ناخودآگاه در او وجود داشته که نامزدش را به این صورت مبهم نشان دهد. او به من گفت که این درست باشد، فاجعه‌بار خواهد بود. روان‌نژندی صامت او اندکی پس از نامزدی شکل گرفت. هرچند این چیزی بود که او نمی‌توانست بدان بیانید. مظنون بودن به نامزد به نظر من، نکته‌ای مهم و حیاتی است که از او درخواست کردم پی‌جویی کند. این‌ها شک او را به خوبی استوار کرد، و تکانه‌ی این کشف ناخوشایند بیمار را نکشت، بلکه بر عکس، او را از روان‌نژندی و نیز از نامزدش خلاص کرد. بدین‌گونه، هرچند در نظر گرفتن بافت، به معنی «غیرقابل تفکر» و در عین حال، به تفسیر ظاهراً بی‌معنی منجر شد، درستی‌اش در پرتو حقایقی که متعاقباً فاش گردید، به اثبات رسید. این مورد نمونه‌ای از سادگی است و جالب است متذکر شویم که رؤیاها به ندرت چنین راه‌حل ساده‌ای دارند.

آزمون بافت مطمئناً کاری ساده و مکانیکی است که تنها معنی تدارکاتی دارد. اما فرآورده‌ی بعدی آزمون خواندنی، یعنی تفسیر عملی رؤیا، طبق قاعده هدف خوب و مناسبی است و نیاز به همدلی روان‌شناختی، توانایی هماهنگی، شهود، آگاهی از جهان و انسان، و بیش از همه نیاز به هوشمندی^۱ خاصی دارد که به درک فراگیر و بصیرت قلبی ویژه‌ای می‌رسد. همه‌ی این خصوصیات پیش‌پنداشته، واپسین خصوصیت، در فن تشخیص طبی به‌طور کلی با ارزش‌اند. برای درک رؤیاها به حس ششم نیازی نیست. اما به چیزهایی غیر از نسخه‌های رایج، مثل چیزهایی که در کتابچه‌های عامیانه‌ی تعبیر خواب دیده می‌شود، یا به نحو ثابت زیر تاثیر عقاید پیش‌پنداشته تحول می‌یابند، نیاز است. از تفسیر قالبی بُن‌مایه - رؤیاها باید اجتناب کرد؛ تنها تفسیرهای قابل قبول، آن‌هایی هستند که از طریق آزمون پروردسّر بافت کسب می‌گردند. حتی اگر در این موضوعات تجربه‌ی زیادی داشته باشد، بارها و بارها موظف است، پیش از هر رؤیا، ناآگاهی‌اش را بپذیرد و از عقاید پیش‌پنداشته چشم‌پوشد تا کاملاً برای چیزهای غیرقابل پیش‌بینی آماده شود.

اگرچه رؤیاها به نگرش قطعی خودآگاه و وضعیت مشخص روانی مربوطاند، ریشه‌هایشان عمیقاً در رکود تیره و غیرقابل تصور ذهن خودآگاه فرو می‌روند. برای آن‌که اصطلاح بهتری به کار ببریم، این زمینه‌ی ناشناخته را ناخودآگاه می‌نامیم. ما سرشت ناخودآگاه را فی‌نفسه نمی‌شناسیم، اما آثار خاصی را مشاهده می‌کنیم که از صفاتش با توجه به سرشت روان ناخودآگاه به نتایجی دست می‌یابیم. رؤیاها چون مناسب‌ترین و عادی‌ترین تجلی روان ناخودآگاه‌اند، حجم اطلاعاتی زیادی برای کاوش فراهم می‌آورند.

از آن‌جایی که معنی بسیاری از رؤیاها با گرایشات ذهن خودآگاه هماهنگ نیست، اما تحریفات خاصی را می‌نمایاند، باید چنین تصور کنیم که ناخودآگاه، یا زهدان^۱ رویاها^۱ کارکردی مستقل دارد. این را من «خودکاری ناخودآگاه»^۲ می‌نامم. رؤیا نه تنها نمی‌تواند مطیع اراده‌ی ما باشد، بلکه اغلب در تقابل آشکار با مقاصد خودآگاه ما قرار دارد. این تقابل همیشه خیلی برجسته نیست؛ گاهی رؤیا کمی از نگرش خودآگاه منحرف می‌شود و فقط تغییرات اندکی به‌وجود می‌آورد؛ گاهی حتی می‌تواند این رفتار را طبق یک قاعده تشریح کند، مفهوم جبران به نظر من تنها قاعده‌ی کافی است، زیرا به تنهایی قادر است همه‌ی روش‌های گوناگونی را که رؤیا از آن پیروی می‌کند، برآورد نماید. فرآیند جبران باید کاملاً از تکمیل‌سازی^۳ مُنفک گردد. مفهوم تکمیل‌سازی خیلی دقیق و محدود است و برای توجیه کارکرد رؤیاها کافی نیست، زیرا رابطه‌ای را نقش می‌زند که کمابیش به‌طور مکانیکی دو چیز مکمل یکدیگر می‌شوند^۴. اما تا آن‌جا که از اصطلاح جبران برمی‌آید، به معنی توازن و سنجش داده‌ها یا نقطه نظرهای گوناگونی است که وظیفه‌ی تنظیم یا تصحیح را برعهده دارند.

در این مورد، سه احتمال وجود دارد. اگر نگرش خودآگاه به وضعیت زندگی تا حد زیادی یکسویه باشد، پس رؤیا سویی‌ی متضاد را برمی‌گزیند. اگر خودآگاه موقعیتی نزدیک به «میانه» دارد،

1. autonomy of unconscious 2. matrix of dreams

3. complementation

۴. این برای انکار اصل تکمیل‌سازی نیست. «جبران» تنها عبارت است از تصفیه‌ی روان‌شناختی این مفهوم.

رؤیا از تغییرات خشنود است. اگر نگرش خودآگاه «صحیح» (کافی) است، پس رؤیا با این گرایش هماهنگ است و بر آن تأکید می‌ورزد، هرچند از خودکاری و ویژه‌اش نمی‌کاهد. همان‌گونه که کسی هرگز با اطمینان نمی‌داند که وضعیت خودآگاه یک بیمار را چگونه ارزیابی کند، تفسیر رؤیا نیز طبیعتاً بدون پرسش‌گری از رؤیابین غیرممکن خواهد بود. اما حتی اگر از وضعیت خودآگاه هم آگاه باشیم، از نگرش ناخودآگاه هیچ نمی‌دانیم. همان‌طوری که ناخودآگاه نه تنها خاستگاه رؤیاها بلکه از نشانه‌های روان‌زادی نیز به‌شمار می‌رود، مسئله‌ی نگرش ناخودآگاه اهمیت کاربردی زیادی دارد. ناخودآگاه، بی‌توجه به این که من و آن چه درباره‌ی من است، نگرش مرا درست می‌پندارد، شاید از «ذهن دیگری» باشد. این، به ویژه در مورد روان‌نژندی، باعث بی‌اعتنایی نیست، چون که ناخودآگاه کاملاً قادر است همه‌ی انواع آشفتگی‌های ناخوشایند را «اشتباهاً» پدید آورد و اغلب آن‌ها با نتایج جدی یا با نشانه‌های روان‌نژندی همراه‌اند. این اختلالات به سبب عدم هماهنگی میان خودآگاه و ناخودآگاه است. چنان که می‌گوییم، «به‌طور عادی» این هماهنگی باید وجود داشته باشد. به هر حال، حقیقت این است که همیشه این طور نیست و همین خود دلیل تعداد گسترده‌ی بداقبالی‌های روان‌زادی است که از رویدادهای حاد، بیماری تا لکننت‌های زبانی بی‌ضرر نوسان دارد. ما آگاهی از این روابط را به اثری از فروید مدیونیم.^۱

هرچند در اکثریت موارد، اهداف جبرانی معطوف به برقراری موازنه‌ی به‌هنگار و روان‌شناختی است و بنابراین نوعی خود تنظیمی نظام روانی به‌شمار می‌رود، نباید فراموش کرد که تحت شرایط خاص و در موارد ویژه (مثلاً در روان‌نژندی‌های نهفته)، جبران ممکن است به بازده سرنوشت‌سازی منجر گردد که مدیون برتری گرایش‌های نابودگر است. نتیجه‌اش خودکشی یا کنش ناهنجار دیگر است که ظاهراً در الگوی زندگی برخی افراد به‌طور موروثی فاسد، از پیش مقرر شده است.

در درمان روان‌نژندی، وظیفه‌ی ما برقراری هماهنگی تقریبی بین خودآگاه و ناخودآگاه است. چنان که می‌دانیم، این کار به شیوه‌های

گونگون مثل «زیستن طبیعی»، استدلال قانع‌کننده و تقویت اراده گرفته تا تحلیل ناخودآگاه، میسر می‌گردد.

کارکرد جبرانیِ رؤیاهای بسیار مفید واقع می‌شود، چون که روش‌های ساده‌تر اغلب منجر به شکست می‌شوند و پزشک نمی‌داند چگونه درمان بیمار را ادامه دهد. منظورم این نیست که رؤیاهای انسان عصر جدید روش درست معالجه را نشان می‌دهند، آنچنان که از رؤیاهای نهانی پرستشگاه‌های اسکولاپیوس گزارش شده است^۱. به هر حال، آن‌ها وضعیت بیمار را به شیوه‌ای روشن می‌کنند که برای سلامتی شخص سخت مفید می‌افتد. آن‌ها برای او خاطرات، درون‌نگری یا بصیرت^۲ و تجربه می‌آورند؛ صفات خفته‌ی شخصیت را بیدار می‌کنند و عنصر ناخودآگاه را در روابط آشکار می‌سازند. بنابراین به ندرت پیش می‌آید که هر کسی که مدتی زیاد با همیاری شایسته‌ای رؤیاهایش را با زحمت تمام مرور می‌کند، چیزی به دست نمی‌آورد و افق ذهنی‌اش نیز محدود می‌ماند. فقط به خاطر رفتار جبرانی آن‌هاست که تحلیل روش‌مندانِ رؤیا، دیدگاه‌ها راه‌های نوینی می‌گشاید تا از بن‌بست ترسناک بگذرد.

اصطلاح «جبران‌پذیری» طبیعتاً دیدی کلی از کارکرد رؤیاهای به دست می‌دهند. اما اگر تحلیل‌گر گروهی از رؤیاهای مشاهده‌کننده شمارشان به صدها می‌رسد - چنان که در درمان‌های درازمدت و سخت پیش می‌آید - کم‌کم پدیده‌ای را بر خود تحمیل می‌کند که در یک رؤیای منزوی شده، فراسوی روند جبرانی آن لحظه پنهان می‌ماند. این پدیده در خود شخصیت، نوعی فرایند تکاملی است. ابتدا به نظر می‌رسد که هر جبرانی عبارت از تنظیم لحظه‌ای یک سویگی یا برابری توازن مختل شده است. اما با بینش و تجربه‌ی ژرف‌تر، این اعمال ظاهراً جداگانه‌ی جبرانی طی طرح خاصی خود را منظم می‌کنند. آن‌ها ظاهراً به یکدیگر وابسته‌اند و در بُعد عمیق‌تری پیرو هدفی مشترک‌اند، تا این که گروه‌های بی‌شماری از رؤیا دیگر به صورت زنجیره‌ای بی‌معنی از رویدادهای ناپیوسته و جدا ظاهر می‌شود، اما شبیه گام‌های پیاپی در

۱. [رک. مایر، رشد نهفته‌ی باستانی و روان درمانی نوین. ویراستاران.]؛ Aesculapius: ایزد

رومی پزشکی و درمان‌م.

2. insight

روند طراحی شده و منظم تکاملی است. من این را فرایند ناخودآگاه نامیده‌ام که خود به خود در نمادپردازی گروه-رؤیا، فرایند تفرّد را تشریح می‌کنند.

در این جا، بیش از هر جای دیگر در بحث روان‌شناسی رؤیا، نمونه‌های تصویری مطلوب خواهد بود. متأسفانه، این به دلایل فنی کاملاً غیرممکن است. پس باید خواننده را به کتابم، روان‌شناسی و کیمیاگری^۱، ارجاع دهم که در بردارنده‌ی جستاری در ساختار گروه-رؤیا، با ارجاعی ویژه به فرایند تفرّد می‌باشد.

این پرسش که گروه‌های طولی از رؤیاها بیرون از روند تحلیلی ضبط شده‌اند، احتمالاً هدف متحولانه‌ای را آشکار می‌کند مبنی بر این که تفرّد چیزی است که اکنون کسی نمی‌تواند به خاطر عدم اطلاعات لازم، بدان پاسخ دهد. اقدام تحلیلی، به ویژه وقتی که شامل تحلیل نظام‌مند رؤیاست، «فرایندی از بلوغ زودرس» است، چنان که استنلی هال^۲ زمانی هشیارانه اشاره کرده بود. بنابراین، احتمال دارد که بن‌مایه‌های همراه فرایند تفرّد عمدتاً و در اکثریت قریب به اتفاق، در گروه-رؤیاهای ضبط شده در خلال تحلیل ظاهر می‌شوند. درحالی‌که در گروه-رؤیاهای «فوق-تحلیلی» تنها فواصل بزرگ زمانی پدید می‌آیند.

قبلاً یادآور شدم که تفسیر رؤیا پیش از هرچیز، مستلزم آگاهی تخصصی است، درحالی‌که من کاملاً آماده‌ام بپذیرم که یک شخص عادی هوشمند با دانش روان‌شناسی و تجربه‌ی عملی در زندگی، از طریق تمرین می‌تواند رؤیا-جبران را به درستی تشخیص دهد، نمی‌توانم بپذیرم که کسی بدون آگاهی از اساطیر و فرهنگ عامه و بدون درک روان‌شناسی اقوام ابتدایی و دین تطبیقی بتواند جوهر فرایند تفرّد را درک کند و چنان‌که می‌دانیم، این آگاهی بر پایه‌ی جبران روان‌شناختی استوار است.

همه‌ی رؤیاها از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. حتی اقوام ابتدایی بین رؤیاهای «کوچک» و «بزرگ»، یا می‌توان گفت، بین رؤیاهای

۱. Psychology and Alchemy: این اثر به قلم خانم پروین فرامرزی (انتشارات آستان قدس،

۱۳۷۳) ترجمه شده است. م.

«بی‌اهمیت» و «مهم» تفاوت قائلند. با دقت بیشتر می‌بینیم که رؤیاهای «کوچک» پاره‌های شبانه‌ی خیال‌پروری‌های ما هستند که از فضای ذهنی و شخصی پدید می‌آیند، و معنی‌شان به کارهای روزانه محدود است. به همین سبب، این رؤیاها به سادگی فراموش می‌شوند، تنها به این دلیل که ارزش آن‌ها به نوسانات توازن روانی محدود گردیده است. رؤیاهای مهم، از سوی دیگر، اغلب برای مدتی به یاد می‌ماند و بارها ثابت شده که ارزشمندترین جواهر گنجینه‌ی تجربه‌ی روانی به‌شمار می‌روند. بارها با افرادی مواجه شده‌ام که در ملاقات نخست می‌گفتند: «یک وقتی خوابی دیده‌ام!» گاهی اولین خوابی بوده که به یاد می‌آوردند و معمولاً خوابی بود که در سه تا پنج سالگی دیده بودند. بسیاری از این رؤیاها را آزموده‌ام و اغلب ویژگی خاصی در آن‌ها دیده‌ام که آن‌ها را از دیگر رؤیاها متمایز می‌کند: آن‌ها شامل تصاویری نمادین است که ما نیز در تاریخ اندیشه‌ی بشر بدان برخوردیم. بدیهی است که رؤیابین نباید به وجود چنین برابرنهادهایی اشاره کند. این خصوصیت، خاص رؤیاهای فرایند تقدّر است که در آن، بُن‌مایه‌های اساطیری یا واحدهای اسطوره‌شناختی می‌یابیم که من آن‌ها را کهن‌نمونه‌ها^۱ نامیده‌ام. این‌ها را باید به عنوان شکل‌های خاص و گروه‌هایی از تصاویر درک کرد که نه تنها در همه‌ی اعصار و در همه‌ی مکان‌ها، بلکه در رؤیاها، خیالات، پندارها، و تصورات هذیانی فرد پدید می‌آیند. ظهور مکرر آن‌ها در هر فرد و در مورد خاص، همانند توزیع جهانی آن‌ها، ثابت می‌کند که روان انسان منحصر به فرد و ذهنی است یا تا اندازه‌ای شخصی است و پس از آن، جمعی و عینی است.^۲

بنابراین، ما از سویی، از یک ناخودآگاه شخصی و از سوی دیگر، از ناخودآگاه جمعی سخن می‌گوییم. ناخودآگاه جمعی در سطح ژرف‌تری قرار دارد و بیش‌تر از ناخودآگاه شخصی از خودآگاهی جدا شده است. رؤیاهای «بزرگ» یا «معنی‌دار» از این سطح ژرف‌تر به وجود می‌آید. شکل ویژه‌ی آن‌ها - غیر از برداشت ذهنی که دارند - با شکل انعطاف‌پذیرشان آشکار می‌شوند، شکلی که اغلب نیرو و زیبایی

1. archetypes

۲. رک. دو مقاله درباره‌ی روان‌شناسی تحلیلی، ج ۱، فصل‌های ۵-۷.

شاعرانه‌ای دارد. این رؤیاها بیش‌تر در طول مراحل حاد زندگی، در آغاز جوانی، بلوغ، میان‌سالی (سی و شش تا چهل سالگی)، و با دیدن منظر مرگ پدید می‌آیند. تفسیر آن‌ها اغلب تا حد زیادی با هم متفاوت است، چون اطلاعاتی که رؤیابین می‌تواند در اختیار بگذارد، بسیار کم است. چه این فرآورده‌های کهن نمونه‌ای، دیگر پیوندی با تجربه‌ی شخصی ندارند، بلکه با تصورات کلی ارتباط دارند که ویژگی عمده‌اش در معنی باطنی و نه در هر نوع تجربه‌ی شخصی تداعی معانی آن نهفته است. برای مثال، مرد جوانی رؤیای ماری بزرگ را دیده که در طاقی زیرزمینی، از کاسه‌ای طلایی نگاهبانی می‌کرده است. او بی‌تردید زمانی مار بزرگی را در باغ وحش دیده بود، و گرنه درباره‌ی چنین رؤیایی هرگز نمی‌توانسته حرف بزند، به جز آن که شاید در قصه‌های پریان آن را خوانده باشد. قضاوت بر پایه‌ی این بافت ناخشنودکننده‌ی رؤیا، که عملاً تأثیر نیرومندی را برجای گذاشت، به سختی می‌تواند مفهومی داشته باشد و نمی‌تواند جنبه‌ی عاطفی مصمّم آن را بازگو کند. در چنین مواردی، ناگزیریم به اساطیر روی آوریم، آن‌جا که ترکیبی از مار یا اژدها با گنج و غار نمایانگر آزمونی در زندگی قهرمان است. پس آشکار می‌گردد که ما با عاطفه‌ای جمعی سر و کار داریم، با وضعیتی نمونه‌وار و سرشار از انفعال، که در آغاز، تجربه‌ای شخصی نیست، بلکه در مرحله‌ای ثانوی با آن یکی می‌شود. نخست این یک مشکل همگانی انسان است که به خاطر نگرش ذهنی‌اش، خود را به گونه‌ی عینی در خود آگاه رؤیابین تحمیل می‌کند.^۱

مردی در میانه‌ی زندگی‌اش احساس جوانی می‌کند، و مسئله‌ی سن و مرگ را فراموش می‌نماید. او در حدود سی و شش سالگی به اوج زندگی‌اش دست می‌یابد، و از این حقیقت نیز نیک آگاه است.

اگر او مردی است که کل ترکیب و سرشتش ناخودآگاهی فزاینده را برنمی‌تابد، پس ورود به این لحظه، شاید به شکل رؤیایی کهن نمونه‌وار به او تحمیل می‌شود. برای او بیهوده است که سعی کند این رؤیا را به کمک یک بافت دقیق بررسی شده بفهمد، زیرا به شکل‌های شگفت‌انگیز

۱. رکن. مقالاتی درباره‌ی (دیباچه‌ای بر) دانش اساطیر نوشته‌ی من و کی‌کبری. [نیز، نمادهای گنتار، بندهای ۵۷۲ به بعد، ۵۷۷ به بعد.]

اساطیری و ناآشنا برای او، خود را باز می‌نماید، رؤیا از شخصیت‌های جمعی بهره می‌جوید چون باید مشکل جاودانی انسان را مطرح کند که بی‌وقفه خود را تکرار می‌کند و توازن شخص را برهم می‌زند.

همه‌ی این لحظات در زندگی فرد، وقتی قوانین جهان شمول سرنوشت انسان با این مقاصد در هم می‌شکند، انتظارات، و عقاید مربوط به خودآگاهی شخصی، ایستگاه‌هایی در مسیر جاده‌ی فرآیند تفرّد به شمار می‌روند. این فرآیند در واقع، تشخیص خودبه‌خودی کل انسان است. شخصیت من خودآگاه تنها بخشی از کل انسان است، و وجود آن هنوز کل حیاتش را نشان نمی‌دهد. او هرچه بیشتر فقط «من» به شمار می‌رود، بیشتر خود را از انسان جمعی جدا می‌کند، در حالی‌که با او یگانه است، و حتی ممکن است خود را در تضاد با او ببیند. اما چون هرچیزی برای کلیتش می‌زید، یک سوئیگی اجتناب‌ناپذیر زندگی خودآگاه ما پیوسته به واسطه‌ی انسان جهانی موجود در ما - که هدفش تکمیل نهایی خودآگاه و ناخودآگاه، یا بهتر بگوییم، همگونی من با یک شخصیت گسترده‌تر، است - تصحیح می‌شود و جبران‌پذیر می‌گردد.

اگر کسی بخواهد معنی رؤیاهای «بزرگ» را بفهمد. چنین اندیشه‌هایی اجتناب‌ناپذیر است. آن‌ها بُن‌مایه‌های اساطیری بی‌شماری به کار می‌برند که ویژگی قهرمان را دارد، بزرگ مردی که سرشت نیمه‌ایزدی دارد. در این جا به ماجراجویی‌ها و آزمون‌های خطرناکی همانند آنچه که در آیین‌های تشرّف وجود دارد، برمی‌خوریم. اژدها، حیوانات مفید، و دیوان را می‌بینیم، نیز پیر خرد، انسان - حیوان، درخت آرزو، گنج پنهان، چاه، باغ محصور، فرآیندهای گشتاری و عناصر کیمیاگری، و از این قبیل چیزها را می‌بینیم. چیزهایی که به هیچ وجه به امور پیش یا افتاده‌ی روزمره مربوط نیست. دلیلش این است که آن‌ها باید بخشی از شخصیت را تشخیص دهند که تاکنون هستی نیافته اما اکنون در فرآیند هستی یافتن است.

چگونگی «فشرده شدن» این واحدهای اسطوره‌شناختی در رؤیاها و چگونگی تبدیل یکی به دیگری را می‌توان در تصویر خواب نوکد نصر (دانیاال ۴: ۷ به بعد) دید. هرچند به نظر می‌آید که چیزی بیش از تجلی یک رؤیا نباشد، باید گفت که این رؤیا بارها و بارها

در خواب هنرمندی تصویرگر ظاهر شده، چنان‌که اگر کسی جزئیات را با دقت بیش‌تری بنگرد بی‌درنگ ظاهر می‌شود. درخت (به شیوه‌ای کاملاً غیر از آنچه که در کتاب مقدس آمده) از ناف پادشاهی می‌روید: پس درخت شجره‌شناختی نیاکان مسیح (ع) است که از ناف حضرت آدم یا پدر قبیله‌ی انسان می‌روید.^۱ به همین سبب، در شاخه‌هایش، مرغ سقا دیده می‌شود که جوانی‌اش را با خون خود تغذیه می‌کند، که تمثیلی معروف از مسیح است. غیر از مرغ سقا، همراه با چهار پرندۀ‌ای که جای چهارنماد مبشران انجیل را می‌گیرد، شکل پنج‌گانه‌ای را تشکیل می‌دهد. این شکل پنج‌گانه دوباره در پایین تصویر، در شاخ گوزن ظاهر می‌شود که نماد دیگر مسیح است،^۲ نیز چهار حیوان به حالت چشم انتظار به بالا می‌نگرند. این دو عنصر چهارگانه با آراء کیمیاگری پیوند بسیار نزدیکی دارند: بالایی نماد آسمانی^۳ و پایینی نماد زمینی^۴ است؛ اولی به طور سنتی به صورت پرندۀ و دومی به صورت چهارپای تجلی می‌یابد. بدین‌گونه، نه تنها دربردارندۀ تصور مسیحی درخت شجره‌شناختی (شجرۀ‌الْحیات) و مبشران چهارگانه، انجیلی است که مصور گشته، بلکه عقیده‌ی کیمیاگران‌ه‌ی تربیع مضاعف^۵ است. این آلودگی به شیوه‌ای بسیار آشکار نشان می‌دهد که چگونه رؤیاهای فردی از کهن - نمونه‌ها بهره می‌جوید. کهن‌نمونه‌ها فشرده و درهم بافته

۱. این درخت همچنین نمادی کیمیاگرانه است. رک. روان‌شناسی و کیمیاگری، ضمیمه‌ی «درخت» و «درخت فلسفی».

۲. گوزن تمثیلی از مسیح است، چون افسانه‌ی مربوط به آن، ظرفیتی برای خودنوشتگی (self-renewal) یا احیا به دست می‌دهد. بدین‌سبب، هونوریوس اوتونی (Honorius of Autun) در کتابش *Speculum de Mysteriis* (Mign, P.L., vd.172, col.847) می‌نویسد: «آن‌ها می‌گویند که گوزن پس از آن‌که ماری را بلعید، در آب می‌شابد، تا شاید با یک جرعه آب بتواند زهر را برون افکند، و آن‌گاه شاخ‌هایش را می‌کند و مویش می‌ریزد و بدین‌گونه نو می‌شود.» در کتاب *Sanii-Graal* (فصل ۳، صص ۲۱۶ و ۲۲۴) آمده که مسیح گاهی به صورت گوزنی سپید با چهار شیر (= چهار مبشر انجیل) بر مریدانش ظاهر می‌شده است. در کیمیاگری، مرکوریوس (عطار، حیوه) به گونه‌ی تمثیلی به صورت گوزن جلوه می‌یابد. (رک. Manget, *Bibl. chen.*, Tab. IX, fig. XIII) چون گوزن می‌تواند خودبه‌خود نونوار شود. (Delat, *Textes latins et vieux français relatifs. monlt pour conforter le cure aux Cyranides*, p.346)

3. volatilia 4. terrena

۵. superius est sicut quod inferius برتر همان است که کپتر است)

می‌شوند و نه تنها با یکدیگر (چنان‌که در این‌جا دیدیم)، بلکه با عناصر یگانه‌ی فرد می‌آمیزند.

اما اگر رؤیاها چنین جبران‌های ضروری را فراهم آورند، پس چرا قابل درک نیستند؟ من اغلب این پرسش را مطرح کرده‌ام. جواب باید این باشد که رؤیا رویدادی طبیعی است و طبیعت میلی به تعارف کردن میوه‌های رایگان ندارد و نمی‌تواند مطابق انتظارات انسان رفتار کند. اغلب اعتراض می‌کنند که فرآیند جبران باید بی‌تأثیر باشد مگر آن‌که رؤیا فهمیده شود. به هر حال، این چندان اطمینان‌بخش نیست، زیرا بسیاری چیزها می‌توانند بی‌آن‌که درک شوند، موثر باشند. اما تردیدی نداریم که ما می‌توانیم با درک رؤیا، به اندازه‌ی قابل توجهی بر تأثیر آن بیفزاییم. این کار بسیار ضروری است چون ندای ناخودآگاه به آسانی ناشنیده برمی‌خیزد. یک شعار کیمیاگری می‌گوید: «هرچه طبیعت ناقص بر جای نهاده، صنعت و هنر کاملش می‌کند.»

اکنون به شکل رؤیاها می‌رسیم، ما هرچیزی را از برداشت‌های روشن تا روایت - رؤیای درهم پیچیده و بی‌پایان درمی‌یابیم. با وجود این، شمار زیادی از رؤیاهای «متوسط» وجود دارد که همچون نمایشنامه، ساختاری مشخص می‌توان در آن یافت. برای نمونه، رؤیایی با بیان صحنه آغاز می‌شود: «توی خیابان بودم، خیابان بزرگی بود» (۱)، یا، «توی ساختمان بزرگی بودم مثل هتل» (۲). بعد نوبت به بیان شخصیت‌ها می‌رسد، مثلاً: «با دوستم الف در گردشگاه شهر قدم می‌زدم. در یک چهارراه ناگهان به خانم ب برخوردیم» (۳)، یا، «با پدر و مادر در اتاقک قطار نشسته بودم» (۴)، یا، «همراه بسیاری از رفقا بودم با لباس متحدالشکل» (۵). اظهارات مربوط به زمان کم‌تر است. این مرحله از رؤیا را تعریف و تشریح^۱ می‌نامم، مرحله‌ای که صحنه‌ی عمل، افراد دخیل، و اغلب وضعیت آغازین رؤیابین را نشان می‌دهد.

مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی تحول پی‌رنگ^۲ (هسته‌ی داستانی) است. برای نمونه: «توی خیابان بودم، خیابان بزرگی بود. از دور، اتومبیلی ظاهر شد که به سرعت به طرفم آمد. اتومبیل خیلی بی‌رویه دور برمی‌داشت، و

1. exposition

۲. plot: طرح داستان، هسته‌ی اصلی داستان.

من فکر می‌کردم که راننده باید مست باشد.»^(۱). یا «خانم ب خیلی هیجان‌زده به نظر می‌آمد و با عجله می‌خواست چیزی درگوشی به من بگوید به طوری که دوستم الف اصلاً مطلب را نشنود»^(۲). وضعیت تا حدودی پیچیده است و تنش ویژه‌ای پدید می‌آید چون کسی نمی‌داند چه اتفاق خواهد افتاد.

مرحله‌ی سوم اوج^۱ یا تغییر ناگهانی^۲ است. در این‌جا چیزی مشخص رخ می‌دهد یا چیزی کاملاً تغییر می‌کند: «ناگهان توی اتومبیل بودم و به نظر می‌رسید که این راننده‌ی مست خودم بودم. فقط من مست نبودم، بلکه به نحو عجیبی احساس امنیت نداشتم، گویی اتومبیل اصلاً فرمان نداشت. دیگر نمی‌توانستم ماشین را که با سرعت سرسام‌آور حرکت می‌کرد، کنترل کنم، و بعد ماشین با همان سرعت به دیوار اصابت کرد.»^(۱). یا «ناگهان خانم ب رنگش مثل میت سفید شد و بر زمین افتاد.»^(۲)

چهارمین و واپسین مرحله، مرحله‌ی lysis، راه حل^۳ یا نتیجه^۴ است که عمل رؤیای^۵ آن را پدید می‌آورد. (برخی رؤیاها هستند که فاقد مرحله‌ی چهارم‌اند و این می‌تواند مشکل خاصی به وجود آورد که در این‌جا قابل بحث نیست). نمونه‌ها: «دیدم در جلویی اتومبیل خرد و درهم شکسته شده. اتومبیل عجیبی بود که نمی‌دانستم از چه نوع است. من خودم صدمه‌ای ندیدم. فکر کردم در مسئولیتم احساس ناامنی می‌کنم»^(۱). «ما فکر کردیم خانم ب مرده، اما آشکار بود که غش کرده. دوستم الف فریاد زد: باید سراغ دکتر بروم.»^(۲). مرحله‌ی آخر وضعیت نهایی را نشان می‌دهد که در عین حال راه حلی است که رؤیابین «جست و جویش می‌کرد». در رؤیای (۱) بازتاب تازه‌ای ناگهان پس از نوعی درهم آمیختگی نامشخص پدید آمده، یا این که باید اتفاق بیفتد، چون رؤیا روند جبرانی دارد. نتیجه‌ی رؤیای (۲) اندیشه‌ای است که به کمک شخص سوم و رقیب نشان داده می‌شود.

اولین رؤیابین مردی بود که در شرایط دشوار خانوادگی و جاهتتش را تقریباً از دست داده و نمی‌خواست اوضاع را وخیم‌تر کند. رؤیابین دیگر

1. culmination 2. peripetia 3. solution 4. Result
5. dream-work

در شگفت بود که آیا باید روان‌پزشک برای درمان روان‌نژندی به یاری‌اش بشتابد. طبیعتاً این اظهارات، تفسیر رؤیا نیست، آن‌ها فقط خلاصه‌ای از وضعیت آغازین است. این بخش‌بندی چهارگانه را می‌توان بدون دشواری زیاد، برای اکثر رؤیاهایی که عملاً بدان برمی‌خوریم، به کار برد - که خود نشانه‌ای است از این که رؤیاها عموماً ساختاری «نمایشی» دارند.

درونی ضروری کنش - رؤیا، چنان که پیش‌تر نشان داده‌ام، نوعی جبران خوب هماهنگ شده‌ی یک‌سوگی، خطاها، انحرافات، یا دیگر کمبودهای نگرش خودآگاه است. یکی از بیماران من که قبلاً مبتلا به هیستری بود، بانویی اشرافی بود که خودش را شخص متمایز و بی‌همتا می‌پنداشت، در رؤیاهایش همیشه با گروه انبوهی از زنان سلیطه و روسپیان مست روبه‌رو می‌شد. جبران در موارد بسیار چندان تهدیدآمیز می‌شود که ترس از آن منجر به بی‌خوابی می‌شود.

بنابراین، رؤیا ممکن است رؤیابین را به شیوه‌ای بسیار دردناک انکار کند، یا این که از نظر اخلاقی او را تحمل کند. کار نخست احتمالاً برای مردمی اتفاق می‌افتد که، مانند بیمار اخیرالذکر، خود را خیلی برجسته می‌پندارند؛ کار دوم برای کسانی است که خود را درحد پایین ارزیابی می‌کنند. به هر حال، گاهی شخص خودبین در رؤیا به سادگی نمی‌تواند فروتن شود، بلکه رویهم رفته خود را به گونه‌ای پوچ و غیرمحمتم، شخصیتی برجسته می‌نمایاند، درحالی‌که فرد کاملاً فروتن به طور غیرمحمتم تنزل درجه می‌یابد تا به قول انگلیسی‌ها «به خوردش برود».

بسیاری از مردم که درباره‌ی رؤیا و معنی‌اش چیزهایی می‌دانند، اما اطلاعاتشان کافی نیست، و تحت تاثیر جبران هشیارانه و آشکارا عمدی اند، در معرض تسلیم شدن به این تعصب‌ورزی اند که رؤیا عملاً هدفی اخلاقی دارد، که هشدار می‌دهد، سرزنش می‌کند، آینده را پیش‌گویی می‌کند، و غیره. اگر کسی باور داشته باشد که ناخودآگاه همیشه بهتر از همه می‌داند، در تصمیم‌گیری‌های لازم؛ به آسانی تسلیم رؤیاهای خود می‌شود، و آن‌گاه وقتی رؤیاها مبتدل‌تر و بی‌معنی‌تر می‌شوند، نومید می‌گردد. تجربه به من آموخته که دانش اندک درباره‌ی روان‌شناسی رؤیا منجر به ارزیابی زیاده از حد ناخودآگاه می‌شود که به نیروی

تصمیم‌گیری خودآگاه آسیب می‌رساند. ناخودآگاه فقط وقتی که ذهن خودآگاه تا حدودی به اهدافش می‌رسد، به گونه‌ای خشنودکننده عمل می‌کند. یک رؤیا شاید آنچه را که بعد از دست می‌رود، فراهم می‌کند، یا ممکن است از پیش به ما کمک کند که بهترین تلاش‌هایمان در کجاها شکست خورده است. اگر ناخودآگاه واقعاً نسبت به خودآگاهی برتر بود، به سختی می‌شد دید که خودآگاهی چه مزیتی دارد، یا چرا اصلاً به عنوان عنصری ضروری در طرح تکامل پدید آمده است. اگر چیزی به جز «بازی طبیعت»^۱ نبود، حقیقتِ معرفت خودآگاه ما از جهان و هستی بی‌معنی می‌شد. این عقیده که خودآگاهی و سواس طبیعت است، تا حدودی پذیرفتنی نیست، و به دلایل روان‌شناختی، باید از تأکید بر آن اجتناب ورزیم، حتی اگر درست باشد. که به هر حال خوشبختانه، هرگز در موقعیت اثبات آن قرار نخواهیم گرفت (بیش‌تر از آن که بتوانیم عکس آن را ثابت کنیم). این مسئله متعلق به قلمرو ماوراءالطبیعه است، که هیچ معیاری برای حقیقت وجود ندارد. به هر حال، این به هیچ طریق ارزیابی این حقیقت نیست که دیدگاه‌های ماوراءطبیعی بیش‌ترین اهمیت را برای بهبودی روان انسان داراست.

در بررسی روان‌شناسی رؤیا با مسایل دست‌نیافتنی فلسفی و حتی دینی مواجه می‌شویم تا بفهمیم که پدیده‌ی رؤیا قبلاً با آن اشتراکات مشخصی داشته‌اند. اما نمی‌توانیم لاف زنیم که اکنون نظریه‌ای کاملاً خشنودکننده یا توجیهی از این پدیده‌ی پیچیده در دست داریم. ما هنوز چیزهای بسیار کمی درباره‌ی سرشت روان ناخودآگاه می‌دانیم. در این زمینه، هنوز کارهای بسیاری باید انجام گیرد که صبر و شکیبایی بسیاری می‌طلبد و باید دور از تعصب باشد، به طوری که دیگر کسی غیبه نخورد. زیرا هدف از تحقیق، این تصور نیست که کسی صاحب نظریه‌ای است و تنها حق با او است، بلکه باید به همه‌ی نظریه‌ها شک برد تا کم‌کم به حقیقت نزدیک‌تر شود.

بخش سوم:
کاربرد عملی تحلیل رؤیا

کاربرد عملی تحلیل رؤیا^۱.....

کاربرد تحلیلی رؤیا در روان‌درمانی هنوز مسئله‌ای بسیار درخور بحث است. بسیاری از پزشکان آن را در درمان روان‌نژندی‌ها واجب و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و فکر می‌کنند که رؤیا کارکردی است که اهمیت روانی‌اش به همان اهمیت ذهن خودآگاه است. برعکس، برخی درباره‌ی ارزش تحلیل رؤیا بحث می‌کنند و رؤیا را فرآورده‌ای روانی می‌دانند که نباید از آن غافل بود. آشکارا، اگر کسی این عقیده را بپذیرد که ناخودآگاه سهم مشخصی در علت‌شناسی^۲ روان‌نژندی‌ها ایفا می‌کند، او اهمیت زیادی برای رؤیا به عنوان بیان صریح ناخودآگاه قایل است. به همین اندازه آشکار است که اگر کسی ناخودآگاه را انکار کند یا دست‌کم آن را از نظرگاه علت‌شناسی بی‌اهمیت بداند، از اهمیت تحلیل رؤیا خواهد کاست. ممکن است تأسفبار تلقی شود که در این سال نیکوی ۱۹۳۱، بیش از نیم قرن می‌گذرد که کارس^۳ مفهوم ناخودآگاه

۱. [این مقاله به صورت سخنرانی تحت عنوان *Die praktische Verwendbarkeit der Traumanalyse* در ششمین همایش عمومی پزشکی روان‌درمانی، درسدن، آوریل ۱۹۳۱، ارائه شد و در مجموعه سخنرانی‌های همایش منتشر شد؛ چاپ مجدد آن در ۱۹۳۴، در کتاب *Wirklichkeit der Seele* (صص ۶۸-۱۰۳) انجام گرفت. ترجمه‌ی انگلیسی از مجموعه سخنرانی‌های همایش، توسط Cary F. Baynes و W.S. Dell انجام پذیرفت و در کتاب *انسان نوین در جست و جوی روح* (نیویورک و لندن، ۱۹۴۳) منتشر شد. ویراستاران.]

2. aetiology 3. Carus

را قاعده‌مند ساخت، بیش از یک قرن پیش، کانت از «زمینه‌ی نامحدود آرمان‌های مبهم» سخن گفته بود. و تقریباً دو‌یست سال پیش، لایپ‌نیتس کنش روانی ناخودآگاه را پیشنهاد کرد، و لازم نیست دستاوردهای جانت^۱، فلورنوی، فروید و بسیاری دیگر را یادآور شوم - پس از این همه کار، کنش‌مندی ناخودآگاه هنوز باید مورد بحث قرار گیرد. اما چون قصدم در این جا منحصراً پرداختن به مسایل عملی [تحلیل رؤیا] است، از پیش برای ناخودآگاه عذری نمی‌آورم، هرچند مشکل اصلی مادر تحلیل رؤیا در راستای چنین فرضیه‌ای قرار دارد. بدون آن، رؤیا تنها از غرائب طبیعت و نوعی گردآوری بی‌معنی پاره‌های بازمانده‌ی روز خواهد بود. اگر واقعاً این‌طور باشد، برای بحث فعلی ما جای هیچ عذری نخواهد ماند. نمی‌توانیم به این مضمون بپردازیم مگر آن‌که ناخودآگاه را بشناسیم، زیرا هدف آشکار تحلیل رؤیا نه تنها به کار گرفتن نظریات ماست، بلکه بر آفتاب انداختن و تشخیص درونه‌های ناخودآگاه است که به نظر می‌رسد در روشنگری یا درمان روان‌نژندی اهمیت دارد. کسی که این فرضیه را ناپذیرفتنی می‌داند، فقط باید مسئله‌ی کاربرد تحلیل رؤیا را قاعده‌مند کند.

اما برطبق فرضیه‌ی ما، چون ناخودآگاه اهمیتی علت شناختی دارد، و چون رؤیاها بیان صریح کنش روانی ناخودآگاه‌اند، تلاش برای تحلیل و تفسیر رؤیا از لحاظ نظری و از نقطه نظر علمی تأیید شده است. در صورت موفقیت، می‌توان انتظار داشت که این تلاش در ساختار علیت روانی بینشی علمی به ما ببخشد و ممکن است نتایج درمانی عاید گردد. به هر حال، پزشکی تمایل دارد کشف علمی را کلاً به عنوان فرآورده‌ای جذاب از کار درمانی خود تلقی کند، پس او به احتمال کم باید به امکان بینش نظری در زمینه‌ی علت شناختی به عنوان دلیل کافی - و نه نشان دادن آن - برای استفاده‌ی عملی از تحلیل رؤیا دست یابد. البته او ممکن است باور داشته باشد که بینش توجیهی که از این طریق به دست می‌آید، ارزش درمانی دارد و در این حالت، تحلیل رؤیا را به گونه‌ی وظیفه‌ای حرفه‌ای ارزیابی خواهد کرد. به خوبی می‌دانیم که مکتب فروید بر این عقیده‌ی محکم استوار است

که بسیاری از نتایج درمانی ارزشمند از طریق اهمیت‌بخشی به عوامل علی‌ناخودآگاه، یعنی با توجه آن‌ها برای بیمار و بنابراین، آگاه کردن او به طور کامل از سرچشمه‌های پدیداری بیماری‌اش، به دست می‌آید. اگر بپنداریم که این انتظار با حقایق موجود برآورده می‌شود، پس تنها مسئله‌ای که باقی می‌ماند، این است که آیا تحلیل رؤیا می‌تواند به تنهایی یا به کمک روش‌های دیگر، علت‌شناسیِ ناخودآگاه را کشف کند یا نه. فکر می‌کنم پاسخ فرویدی به این پرسش را در دانش عام می‌توان یافت. این پاسخ را هنگامی می‌توانم تأیید کنم که رؤیاها - به ویژه رؤیاهای آغازین که در آغاز درمان پدیدار می‌شوند - اغلب عامل ضروری علت‌شناسانه را به شیوه‌ای کاملاً درست و عاری از خطا مشخص می‌کنند. نمونه‌ی زیر می‌تواند تصویر خوبی ارائه دهد:

مردی برای مشاوره پیش من آمد که موقعیتی برجسته در جهان داشت. او احساس نگرانی و ناامنی می‌کرد و از گنجی خود که گاهی منجر به تنوع، احساس سنگینی در سر و نفس تنگی می‌شد، شکایت داشت، حالتی که به آسانی می‌تواند با بیماری‌ای که در کوه به انسان دست می‌دهد، اشتباه شود. او کار فوق‌العاده موفقی داشت و با نهایت علاقه، فن‌آوری و استعداد بومی، از پایگاه فرودست یک بچه روستایی فقیر به این حد رشد رسیده بود. او کم‌کم رشد کرد، تا سرانجام به موقعیت رهبری رسیده به طوری که چشم‌انداز پیشرفت اجتماعی در دست او بود. درحقیقت او اکنون به سکوی پرش رسیده بود که اگر روان‌نژندی‌اش ناگهان بروز نمی‌کرد، از آن‌جا می‌توانست پرواز به عرش را آغاز کند. بیمار در این بخش از شرح حال خود نتوانست از این عبارت شکفت اجتناب ورزد که با کلمات قراردادی آغاز می‌شود: «و درست در همین وقت، که...» این حقیقت که او همه‌ی نشانه‌های بیماری کوهنوردی را بروز می‌داد، به نظر می‌رسید که به اندازه‌ی زیادی تصویری نیرومند از بن‌بست ویژه‌ی خود ارائه می‌دهد. او در ضمن مشاوره، دو رؤیای شب پیش را شرح داد. رؤیای اول این گونه بود: «دوباره به روستای کوچک زادگاهم برگشته‌ام. دو پسر بچه‌ی روستایی که با من به مدرسه می‌رفتند، در خیابان ایستاده‌اند. من طوری قدم می‌زنم که گویی آن‌ها را نمی‌شناسم. بعد شنیدم که یکی از آن‌ها درحالی که به من اشاره می‌کند، می‌گوید: او خیلی کم به ده ما برمی‌گردد.»

نیازی به تفسیر نیست که ببینیم این رؤیا به دوران آغازین و شرایط کاری فرومایه‌ی خواب‌بین اشاره دارد و می‌دانیم که این اشاره چه معنایی دارد. رؤیا آشکارا می‌گوید: «فراموش کردی چه بودی و از کجا شروع کردی.»

رؤیای دوم چنین بود: «خیلی عجله دارم، چون می‌خواهم به سفر بروم. دنبال وسایلم می‌گردم تا بسته‌بندی کنم، اما چیزی پیدا نمی‌کنم. زمان می‌گذرد و قطار به زودی حرکت خواهد کرد. سرانجام موفق می‌شوم که همه‌ی وسایلم را جمع کنم، با عجله به خیابان می‌شتابم، فقط یادم می‌آید که کیف دستی‌ام را که حاوی اوراق مهمی بود، فراموش کرده‌ام. فوراً نفس زنان برمی‌گردم و بالاخره آن را پیدا می‌کنم، بعد به طرف ایستگاه می‌دوم، اما به سختی پیش می‌روم. خیلی زور می‌زنم تا به ایستگاه قطار برسم و فقط دیدم که قطار از جایش حرکت کرده. قطاری دراز است و مثل مار حرکت می‌کند. به نظرم می‌آید که راننده‌ی قطار جلوی رانگاه نمی‌کند و به حرکت خود ادامه می‌دهد و قطار سرراست می‌رود، واگن‌های پشتی خمیدگی ریل را دور خواهند زد و با سرعت زیاد واژگون خواهند شد. این درست همان چیزی است که جلوی چشمم اتفاق افتاده. راننده همچنان می‌راند، می‌خواهم فریاد بزنم، واگن‌های پشتی با صدای دلخراشی واژگون می‌شوند. فاجعه‌ی وحشتناکی بود. در همین لحظه، با ترس و لرز از خواب بیدار شدم.»

در این جا باز هیچ تلاشی لازم نیست تا بفهمیم پیام رؤیا چه بوده است. این رؤیا بیانگر شتاب دیوانه‌وار بیمار بود برای آن که خودش را زود به مقصد برساند. اما چون راننده‌ی قطار پیش از سوار شدن او حرکت می‌کند. روان‌نژندی از قبل پدیدار می‌شود: واگن‌ها می‌جنبند و قطار واژگون می‌شود.

آشکار است که در این مرحله از زندگی بیمار، او فقط به نقطه‌ی اوج کارش رسیده است؛ زنجیره‌ی طویل صعود او از پایین‌ترین مرحله نیرویش را تمام کرده است. او بایست خشنود از دستاوردهایش به استراحت می‌پرداخت، اما در عوض، جاه‌طلبی‌اش او را به حرکت وامی‌دارد، آنقدر بالا می‌رود، می‌رود تا به جَوّ می‌رسد، جَوّی که برایش نفس‌گیر است و بدان عادت ندارد. بنابراین، روان‌نژندی مثل زنگ خطری به سراغش می‌آید.

شرایط اجازه نداد که به درمان ادامه دهم، دیدگاه من نسبت به بیماری نیز برای او چندان خوشنودکننده نبود. نتیجه این شد که سرنوشتی که در رؤیا تصویر شده بود، به مسیرش ادامه داد. او سعی می‌کرد روزه‌های حرفه‌ای را که باعث جاه‌طلبی او می‌شد، به کار گیرد و با شدتی تمام سرش به سنگ خورد، چنان که فاجعه در زندگی واقعی‌اش پیش آمده بود.

بنابراین، آنچه از شرح حال بیمار می‌توان استنباط کرد - از جمله این که بیماری کوهنوردی تجلی نمادین ناتوانی بیمار برای صعود بیش‌تر - از خلال رؤیاها حقیقتش به اثبات رسید.

در این جا به مهم‌ترین وجه کاربرد تحلیل رؤیا می‌رسیم: رؤیا وضعیت درونی بیمار را وصف می‌کند، اما ذهن خودآگاه حقیقت و واقعیت آن را منکر است، یا تنها از روی اکراه می‌پذیرد. رؤیابین آگاهانه نمی‌توانست روشن‌ترین دلیل را بپذیرد که نبایست دیگر به رفتن ادامه می‌داد؛ برعکس، به صعود جاه‌طلبانه‌اش ادامه داد و نمی‌خواست ناتوانی‌اش را قبول کند، درحالی که رویدادهای بعدی ماجرا را مثل روز روشن ساخت. تا زمانی که در فضای خودآگاه حرکت می‌کنیم، همیشه از چنین عواقبی رویگردانیم. شرح حال را به شیوه‌های گوناگون می‌توان تفسیر کرد. پیش از هرچیز، وقتی یک سرباز عادی چو بدست تیمساری را در کوله‌پشتی‌اش حمل می‌کند، و چه بسا فرزندی از خانواده‌ای بی‌چیز به بالاترین درجه‌ی موفقیت می‌رسد، چرا نباید چنین موردی پیش آید؟ وقتی داور می‌تواند خطا باشد، چرا حدس و گمان من باید بهتر از پنداشت او باشد؟ در این نقطه، رؤیا به عنوان بیانی از فرآیند روانی، ناخودآگاه و بی‌اختیار وارد عمل می‌شود و از کنترل ذهن خودآگاه بیرون است. رؤیا حقیقت و واقعیت بیمار را بدان‌گونه که واقعاً هست نشان می‌دهد: نه بدان‌گونه که من می‌پندارم، و نه بدان‌گونه که او دوست دارد، بلکه بدان‌گونه که هست. بنابراین، آن را به صورت قاعده‌ای پرورده‌ام که رؤیاها را به گونه‌ی حقایقی فیزیولوژیکی در نظر گیرم: اگر در ادرار، قند مشاهده می‌شود، پس ادرار قند دارد نه آلبومین یا اوروبیلین یا چیزی دیگر که با انتظاراتم بیش‌تر جور درمی‌آید. یعنی می‌خواهم بگویم که من رؤیاها را به صورت حقایقی ارزشمند از نظرگاه تشخیص بیماری در نظر می‌گیرم.

چنان که شیوه‌ی همه‌ی رؤیاهاست، رؤیای کم‌اهمیت نمونه‌ای که ذکر کردم، چیزهای بیش‌تری نسبت به انتظاراتمان ارائه می‌دهد. نه تنها علت‌شناسی روان‌نژندی بلکه پیش‌آگهی بیماری را نیز به دست می‌دهد. غیر از این، ما حتی نمی‌دانیم که درمان را دقیقاً از کجا باید آغاز کرد: باید بیمار را از پیش رفتن بازداریم. این چیزی است که در رؤیا برای خودش تعریف می‌کند.

اکنون بگذارید به همین اشاره بسنده کنیم و به این مسئله برگردیم که آیا رؤیایا می‌توانند کاری کنند که ما به علت‌شناسی روان‌نژندی بپردازیم و ابعادش را روشن سازیم. رؤیاهایی که نقل کرده‌ام، عملاً این کار را انجام می‌دهند. اما به همین اندازه می‌توانستم رؤیاهای اولیه‌ای را نقل کنم که در آن‌ها هیچ نشانه‌ای از عامل علت‌شناختی نیست، هرچند آن‌ها کاملاً شفاف‌اند. فعلاً نمی‌خواهم رؤیاهایی را بررسی کنم نیازمند تحلیل و تفسیری پژوهشگرانه‌اند.

نکته این است: روان‌نژندهایی هستند که علت‌شناسی واقعی‌شان فقط درست در پایان تحلیل روشن می‌شود، و روان‌نژندهای دیگری هستند که علت‌شناسی‌شان نسبتاً بی‌اهمیت است. این مرا به فرضیه‌ای که از آن آغاز کرده‌ایم، برمی‌گرداند، این که برای اهداف درمان، واقعاً ضرورت دارد که بیمار را از عامل علت‌شناختی آگاه کنیم. این فرضیه اندکی بیش‌تر از چسبیدن به دامن نظریه‌ی قدیمی آسیب روانی اهمیت دارد. البته انکار نمی‌کنم که بسیاری از روان‌نژندها در اصل دچار آسیب روانی اند؛ من تنها با این عقیده مخالفم که همه‌ی روان‌نژندها دارای این خصلت‌اند و بدون استثنا از تجربه‌های حاد دوران کودکی برخوردارند. چنین عقیده‌ای لزوماً منجر به دیدگاه علی می‌شود. پزشک باید همه‌ی توجهش را به گذشته‌ی بیمار معطوف کند؛ همیشه باید پرسد: «چرا؟» و به همین اندازه این پرسش همیشگی «برای چه؟» را از سر دور کند. این کار اغلب اثر زیان‌آوری بر بیمار دارد، که مجبور می‌شود - شاید سال‌ها - در حافظه‌اش دنبال چیزی بگردد، به خاطر رویدادی فرضی در دوران کودکی، درحالی که چیزهای مهم و مبرم کاملاً نادیده گرفته می‌شوند. دیدگاه کاملاً علی خیلی ظریف است و نمی‌تواند در معنی درست درباره‌ی رؤیا یا روان‌نژندی خوب قضاوت کند. باوجود این، دیدگاهی که از

رؤیایها فقط به خاطر کشف عامل علت‌شناختی استفاده می‌کند، نکته‌ی اصلی رؤیا را مورد توجه قرار می‌دهد و آن را مرور می‌کند. نمونه‌ای که ذکر کردیم درحقیقت، علت‌شناختی را تا اندازه‌ی لازم آشکار می‌سازد، اما همچنین (پیش‌آگهی) یا پیش‌بینی آینده را همانند پیشنهادهای برای درمان ارائه می‌دهد. علاوه بر این، شمار زیادی از رؤیاهای آغازین هست که اصلاً ربطی به علت‌شناسی ندارند، بلکه با موضوعات دیگر مثل نگرش بیمار به پزشک، پیوند می‌خورند. باز برای مثال سه رؤیای دیگر را نقل می‌کنم که همه از یک بیمار است و هر یک در آغاز فرآیند درمان زیر نظر سه روان‌کاو مختلف بیان شده‌اند. رؤیای نخست چنین است: «باید از مرز کشور خارج می‌شدم و به کشور دیگری می‌رفتم، اما نمی‌توانستم مرز را پیدا کنم و کسی هم نبود راه را به من نشان دهد.»

درمان اطمینان‌بخش و موفقیت‌آمیز نبود و پس از مدتی کوتاه با شکست روبه‌رو گردید. رؤیای دوم چنین است: «باید از مرز می‌گذشتم، اما شب تیره و ظلمانی بود و من نمی‌توانستم اداره‌ی گمرک را پیدا کنم. پس از پرس‌وجوی زیاد، نور ضعیفی را از دور دیدم و پنداشتم که مرز همان جاست. اما برای رسیدن به آن‌جا، باید از دره و جنگل تیره‌ای می‌گذشتم که در آن راهم را گم کردم. بعد متوجه شدم که کسی در کنار من است. ناگهان مثل دیوانه‌ای به جانم افتاد و من با ترس و لرز از خواب پریدم.»

این درمان نیز ظرف چند هفته با شکست مواجه شد، چون روان‌کاو ناخودآگاه خود را با بیمار یکی پنداشت و نتیجه عبارت بود از کم‌گشتگی کامل از هر دو سو.

رؤیای سوم در طی درمان بیمار من نقل شد: «باید از مرز بگذرم، یا این که قبلاً از آن گذشته‌ام و خود را در گمرک سوئیس می‌یابم. با خود فقط یک ساک دستی دارم و گمان می‌کنم که برگه‌ای برای شناسایی ندارم. اما مأمور گمرک کیفم را می‌گردد و با کمال تعجب یک تخت تاشو را بیرون می‌کشد.»

این بیمار وقتی که تحت درمان من قرار داشت ازدواج کرده بود و در ابتدا از این که باید به خانه‌ی بخت برود، سخت مقاومت می‌کرد. علت‌شناسی این مقاومت روان‌نژند تنها چند ماه بعد روشن شد و در

رُویاها بدان اشاره‌ای نشد. بدون استثنا او در مورد مشکلاتش پیش‌گویی‌هایی کرده بود و آن‌ها را با پزشکان در میان نهاده بود. این نمونه‌ها، مثل نمونه‌های دیگر از این دست، برای نشان دادن این که رُویاها اغلب جنبه‌ی پیش‌گویانه دارند و معنی خاص‌شان را کاملاً از نظر دیدگاه صرفاً علی از دست می‌دهند، کفایت می‌کند. آن‌ها اطلاعات اشتباه‌ناپذیری درباره‌ی وضعیت تحلیلی و درک درست ارائه می‌دهند که در درمان، کمال اهمیت را دارد. پزشک الف این وضعیت را به درستی درک کرد و بیمار را به پزشک ب سپرد. بیمار که تحت درمان او درآمده بود، همه‌ی نتایج خود را از رُویا بیرون کشید و تصمیم گرفت دیگر نزدش نرود. تفسیر من از رُویای سوم برای بیمار نومیدکننده بود، اما این حقیقت که رُویای مزبور، مرز را بدان‌گونه که او گویی قبلاً آن را پیموده است نشان داد و او را تشویق کرد که به رغم همه‌ی دشواری‌ها به راهش ادامه دهد.

رُویاهای آغازین اغلب به نحو شگفت‌آوری روشن و صریح‌اند. اما همین که کار تحلیل پیش می‌رود، رُویاها کم‌کم شفافیت خود را از دست می‌دهند. اگر، به‌طور استثنا، شفافیت خود را نگه دارند، می‌توان مطمئن شد که تحلیل هنوز به لایه‌ی مهمی از شخصیت نپرداخته است. قاعدتاً، رُویاها اندکی پس از آغاز درمان، مات و کدر می‌شوند و این روند تفسیر را سخت دشوار می‌سازد. مشکل دیگر این است که ممکن است به نقطه‌ای برسیم که - اگر حقیقت گفته شود - پزشک دیگر وضعیت را کلاً نمی‌فهمد. عدم درک او با این حقیقت اثبات می‌شود که رُویاها به گونه‌ی فزاینده‌ای مبهم‌اند، زیرا همه می‌دانیم که «ابهام» آن‌ها به خاطر عقیده‌ی صرفاً ذهنی پزشک است. درک هیچ چیز مبهم نیست، این فقط وقتی است که ما نمی‌فهمیم که چیزها به گونه‌ی نامفهوم و گیج‌کننده ظاهر می‌شوند. رُویاها فی‌نفسه و طبیعتاً آشکاراند؛ یعنی آن‌ها تحت شرایط خاص آنچه که باید باشند، هستند. اگر در مرحله‌ی بعدی درمان، یا با فاصله‌ی زمانی چند ساله، به این رُویاهای نامفهوم بازگردیم، اغلب نسبت به کوری‌مان اظهار شگفتی می‌کنیم. پس، به مجرد پیشرفت روند تحلیل، وقتی به رُویاهایی می‌رسیم که در مقایسه با رُویاهای روشن و آغازین، به نحو غریبی مبهم‌اند، پزشک نباید بی‌درنگ رُویاها را گیج‌کننده فرض کند و بیمار را متهم کند که سخت مقاومت

می‌ورزد؛ بهتر است این یافته‌ها را به عنوان نشانه‌ای برای ناتوانی رو به رشد خویش در درک موضوع تلقی کند - درست همان گونه که روان‌پزشکی بیماریش را «گیج و منگ» می‌پندارد و باید تشخیص دهد که این نوعی فرافکنی است و باید خودش را گیج و منگ بداند، چون در واقع اوست که افکارش با رفتار خاص بیمار گیج شده است. از این گذشته، از نظرگاه درمانی برای پزشک مهم است که عدم درک خود را بموقع بپذیرد، چون هیچ چیز غیر قابل تحمل‌تر از این نیست که همیشه بیمار را درک کنیم. او به هر طریق، به قدرت اسرارآمیز پزشک متکی است و با پناه بردن به بطالت حرفه‌ای خود، دام خطرناکی بر سر راه او می‌نهد. بیمار با پناه جستن به اعتماد به نفس پزشک و درک «عمیق» او، همه‌ی احساس واقعیت را از دست می‌دهد، به روند انتقالی شدیدی می‌افتد و درمان را به تأخیر می‌اندازد.

درک آشکارا فرایندی بسیار ذهنی است و کاملاً می‌تواند یک سوویه باشد. در این حالت، پزشک می‌فهمد، نه بیمار. در چنین موردی، پزشک فکر می‌کند وظیفه‌اش متقاعد کردن بیمار است و اگر بیمار به خود اجازه ندهد که متقاعد شود، پزشک او را به مقاومت متهم می‌کند. وقتی درک کاملاً با من همسو است، با کمال آرامش می‌گویم که نمی‌فهمم، چه در پایان، تفاوت اندکی پدید می‌آورد این که آیا پزشک می‌فهمد یا نه، اما اگر بیمار بفهمد کاملاً تفاوت دارد. بنابراین، درک باید درک به معنی موافقت باشد که ثمره‌ی بازتاب یا اندیشه‌ای پیوسته است. خطر درک یک سوویه این است که پزشک ممکن است از دریچه‌ی عقیده‌ای پیش‌پنداشته، درباره‌ی رؤیا داوری کند. داوری او ممکن است همسو با نظریه‌ی سنتی باشد، حتی اساساً می‌تواند درست باشد، اما مورد پذیرش بیمار واقع نمی‌شود، او به درک بیمار نایل نمی‌شود، و این عملاً نادرست است - نادرست به خاطر آن که پیش‌دستی کرده، پیشرفت بیمار را سد می‌کند. باید گفت که بیمار نیازی ندارد که حقیقت به او تلقین شود - اگر این کار را بکنیم، به مغزش رخنه کرده‌ایم، او نیاز دارد که هرچه بیش‌تر به سمت حقیقت گام بردارد و از این طریق است که به قلبش راه پیدا می‌کنیم و توسل‌جویی‌اش به ما ژرف‌تر می‌شود و با قدرت بیش‌تری عمل می‌کند. وقتی تفسیر یک سوویه‌ی پزشک فقط مبتنی بر موافقت با نظریه یا عقیده‌ای از پیش‌پنداشته باشد، شانس متقاعد کردن بیمار یا کسب هر

نتیجه‌ی درمانی عمدتاً به تلقین^۱ بستگی دارد. مبادا کسی خود را در این مورد فریب دهد. تلقین به خودی خود نباید خوار شمرده شود، اما محدودیت‌های جدی دارد نه به خاطر تاثیرات فرعی بر استقلال شخصیت بیمار که، در حد زیاد، کاری از دستان بر نمی‌آید. ممکن است تصور شود که یک روان‌کاو فعال پیچیدگی اهمیت و ارزش تشخیص خودآگاه را باور دارد، با وجود این، بخش‌های ناخودآگاه شخصیت بر آفتاب می‌افتد و در معرض تشخیص و نقد خودآگاه قرار می‌گیرد. این فرآیندی است که نیازمند روبه‌رو شدن بیمار با مشکلات خویش است و قدرت داوری و تصمیم‌گیری خودآگاهانه‌اش را مشخص می‌کند. این نوعی مبارزه‌ی مستقیم با مفهوم اخلاقی است، ندایی برای مبارزه با چیزهایی که باید به واسطه‌ی کل شخصیت پاسخ داده شود. پس، با توجه به بلوغ شخصیت، دیدگاه تحلیلی نظامی برتر از تلقین دارد و گونه‌ای جادوست که در تاریکی عمل می‌کند و هیچ خواست اخلاقی از شخصیت ندارد. روش‌های درمان مبتنی بر تلقین بسیار فریبنده و با اصول درمان تحلیلی ناسازگاراند و تا سرحد امکان، باید از آن‌ها اجتناب کرد. از تلقین طبیعتاً فقط می‌توان اجتناب ورزید که پزشک از احتمال آن آگاه باشد. در بهترین مواقع، همیشه به اندازه‌ی کافی - حتی بیش از حد کفایت - تلقین ناخودآگاه میسر است.

پس، روان‌کاوی که می‌خواهد تلقین خودآگاه را قاعده‌مند کند، باید هر تفسیر رؤیا را بی‌ارزش فرض کند تا موقعی که قاعده‌ای یافت شود تا بتواند رضایت بیمار را به دست آورد.

مشاهده‌ی این قاعده، به نظر من اجباری است، به خصوص وقتی که به رؤیاهایی می‌پردازیم که ابهامشان نشانه‌ای از عدم درک پزشک و بیمار هر دو است. پزشک هر یک از این رؤیاها را باید نو بیندارد، همچون منبع اطلاعاتی درباره‌ی شرایطی که سرشتش برای او ناشناخته است، با توجه به این که او به اندازه‌ی بیمار نیاز به آموزش دارد. بدیهی است که او باید همه‌ی پنداشت‌های نظری خود را رها کند و در هر مورد خاصی باید آماده باشد تا نظریه‌ای به کلی جدید درباره‌ی رؤیا بسازد. هنوز فرصت‌های بی‌شماری برای کار پیشتان در این

زمینه وجود دارد. دیدگاه مبتنی بر این عقیده که رؤیاها تنها برآورندهی خیالی آرزوهای سرکوفته‌اند، متأسفانه دیدگاهی روزآمد نیست. درست است که رؤیاهایی هست که آشکارا نمودگار آرزوها یا ترس‌ها هستند، اما دربارهی چیزهای دیگر چه می‌توان گفت؟ رؤیاها ممکن است دربردارندهی حقایق گریزناپذیر، اظهارات فلسفی، اوهام، خیالات وحشی، خاطرات، نقشه‌ها، انتظارات، تجربه‌های ناخردگر، حتی اوهام تله‌پاتیک، و خدا می‌داند چه چیزهای دیگر باشند. یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن این‌که: تقریباً نیمی از زندگی‌مان در حالت کمابیش ناخودآگاه سپری گشته است. رؤیا به نحو خاصی عبارت است از بیان ناخودآگاه. همان‌گونه که روان‌جنبه‌ی «روزانه» دارد که ما خودآگاهی‌اش می‌نامیم، جنبه‌ی «شبانه» هم دارد، یعنی کنش روانی ناخودآگاه که مثل خیالات رؤیایگونه قابل فهم است. تردیدی نیست که ذهن خودآگاه نه تنها دربرگیرندهی آرزوها و ترس‌هاست، بلکه به نحو گسترده‌ای دربردارندهی بسیاری چیزهای دیگر نیز می‌باشد؛ و کاملاً احتمال دارد که روان رؤیابین ما گنجینه‌ای از درونه‌ها و اشکال زندهی برابر یا حتی بزرگ‌تر از درونه‌ها و اشکال زندهی خودآگاه باشد که از طریق تمرکز، محدودیت و انحصار مشخص می‌شود.

در این صورت، ناگزیریم که معنی رؤیا را به گونه‌ای مخدوش نکنیم تا با آموزه‌های^۱ باریک‌بینانه جور دربیاید. باید به یاد داشته باشیم که شمار بیماری‌هایی که از زبان فنی یا نظری پزشک تقلید می‌کنند، کم نیست، و حتی این کار را در خلال رؤیاهای خویش انجام می‌دهند مطابق این عبارت کهن که «سگ لقمه را به خواب می‌بیند، ماهیگیر ماهی را»^۲ نمی‌خواهیم بگویم که ماهیانی که صیاد رؤیا شکار می‌کند، فقط و فقط ماهی است و نه چیز دیگر. زبانی نیست که نتوان در آن سوءتعبیر یافت. چنان‌که به آسانی می‌توان تصور کرد که سوءتعبیر اغلب به خود ما برمی‌گردد؛ حتی به نظر می‌رسد که ناخودآگاه شیوه‌ای برای درانداختن پزشک در مارپیچ نظریه‌ی خاص خودش به کار می‌گیرد. بنابراین، من نظریه‌ها را تا زمانی امکان‌پذیر می‌دانم که رؤیاها را تحلیل می‌کنیم – البته، نه به‌طور کامل، چون ما همیشه به نظریه‌پردازی نیاز

داریم تا امور را مفهوم کنیم. از جمله، بر پایه‌ی نظریه است که من معنایی را از رؤیا انتظار دارم. در هر صورت، نمی‌توانیم ثابت کنم که این گونه است، زیرا رؤیاهایی هستند که پزشک و بیمار به سادگی نمی‌توانند درک کنند. اما من ناگزیرم چنین فرضیه‌ای بسازم تا اصلاً شهادت پیدا کنم که کلاً به رؤیا بپردازم. گفتن این که رؤیاها چیز مهمی به دانش خودآگاه ما می‌افزایند، و رؤیاهایی که نمی‌تواند این کار را انجام دهد، احتمالاً تاکنون مورد تفسیر قرار نگرفته است، نیز خود نظریه‌ای است. اما من ناگزیرم این فرضیه را نیز بی‌روانم تا خودم را توجیه کنم که چرا در وهله‌ی اول، رؤیاها را تحلیل می‌کنم. به هر حال، همه‌ی فرضیه‌های دیگر درباره‌ی کارکرد و ساختار رؤیاها تنها قواعدی سرانگشتی‌اند و در معرض تغییر دایمی قرار دارند. ما در تحلیل رؤیا نباید هرگز حتی لحظه‌ای فراموش کنیم که در زمینه‌ی فریبنده گام برداشته‌ایم که از هیچ چیز مطمئن نیستیم و همه‌چیز تردیدآمیز است. اگر مسئله این‌قدر معماگونه نبود، چه بسا می‌توانستیم به مفسر رؤیا بگوییم: «هر کاری دلت می‌خواهد بکن، فقط سعی نکن بفهمی!»

وقتی به رؤیایی مبهم برمی‌خوریم، اولین وظیفه‌مان این است که بی‌درنگ آن را برای خود تفسیر و توجیه نکنیم، بلکه با دقت زیاد، بافت رؤیا را تعیین کنیم. با این کار، منظورم «تداعی آزاد معانی» نامحدود نیست که از هر تصویری در رؤیا آغاز می‌شود، بلکه روشنگری دقیق و آگاهانه از تداعی معانی به هم پیوسته به طور عینی است که گرد تصاویر ویژه‌ای جمع شده‌اند. بسیاری از بیماران ناگزیر بودند اول این را بیاموزند، زیرا آن‌ها همانند پزشک، میل عطش‌ناپذیری برای فهم و تفسیر فی‌البداهه‌ی رؤیا داشتند، به ویژه وقتی که مطالبی نامناسب در این باره خوانده بودند یا قبلاً با تحلیلی نادرست مواجه شده بودند. آن‌ها برطبق یک نظریه، کار را آغاز می‌کنند و سعی می‌کنند رؤیا را بفهمند و آن را تفسیر کنند که اغلب از درک آن عاجز می‌مانند. آن‌ها مانند پزشک می‌خواهند بی‌درنگ با باوری نادرست با رؤیا برخورد کنند و می‌گویند که رؤیا تنها نمایی پنهان شده در معنی راستین است. اما این به اصطلاح نمای اغلب خانه‌ها به هیچ وجه جعل یا تحریف فریبکارانه نیست؛ برعکس، از طرح بنا پیروی می‌کند و اغلب تزئینات

داخلی را فاش می‌سازد. تصویر-رؤیای «آشکار»^۱ خود رؤیاست و دربردارنده‌ی کل معنی رؤیاست. وقتی در ادرار به مواد قندی برمی‌خورم، پس این قند است و نه فقط نمایی از آلومین. آنچه که فروید «نما-رؤیا»^۲ می‌نامد، همان ابهام رؤیاست، و این واقعاً تنها فرافکنی بدفهمی خود ماست. ما می‌گوییم که رؤیا سطح دروغینی دارد تنها از آن رو که ما نمی‌توانیم درونش را ببینیم. بهتر است بگوییم که به چیزی می‌پردازیم مثل یک متن که نامفهوم است نه به خاطر آن که دارای نماست - متن اصلاً نما ندارد - بلکه فقط به خاطر آن است که ما نمی‌توانیم آن را بخوانیم. نباید به چنین متنی پردازیم، بلکه اول باید خواندن آن را بیاموزیم.

بهترین روش برای این کار، چنان که قبلاً اشاره کرده‌ام، تعیین بافت است. تداعی آزاد مرا به جایی رهنمون نمی‌شود، مثل این که بخواهد به من کمک کند که سنگ نیشته‌ای بازمانده از قوم جتی را رمزگشایی کنم. البته به خودم کمک می‌کنم که همه‌ی عقده‌های خودم را فاش سازم. اما برای این مقصود، به رؤیا نیاز ندارم - همین‌طور فقط می‌توانم یک آگهی یا جمله‌ای را از روزنامه برگزینم. تداعی آزاد همه‌ی عقده‌های مرا برون خواهد کشید، اما به سختی می‌تواند معنی رؤیا را مشخص کند. برای فهم معنی رؤیا، باید تا آن‌جا که ممکن است، به تصاویر رؤیا بچسبیم، وقتی کسی خواب «میز چوب صنوبری» را می‌بیند، کافی نیست که آن را با میز تحریری که اتفاقاً از چوب صنوبر ساخته شده، تداعی کند. به فرض آن که چیز دیگری برای رؤیابین رخ ندهد، این مسدود کردن معنی عینی دارد، زیرا نشان می‌دهد که یک تیرگی خاص درست در کنار تصویر-رؤیاست، و این شک برانگیز است. ما از او انتظار داریم که برای میز چوب صنوبری ده‌ها تداعی معانی داشته باشد و این حقیقت که ظاهراً چیزی وجود ندارد، خودش مهم است. در چنین مواردی به تصویر برمی‌گردم، و معمولاً به بیمار می‌گویم: «فرض کن من چیزی درباره‌ی «میز چوبی صنوبری» نمی‌دانم. آن را توصیف کن و تاریخچه‌اش را به نحوی برایم بگو که بتوانم بفهمم که چه نوع چیزی است.»

بدین طریق، می‌توانیم تقریباً کل بافت تصویر-رؤیا را مشخص کنیم. وقتی همه‌ی این کارها را برای همه‌ی تصاویر موجود در رؤیا انجام دادیم، تازه آماده می‌شویم که دست به تفسیر بزنیم. هر تفسیری خود نوعی فرضیه است، تلاشی برای خواندن یک متن ناشناخته. یک رؤیای مبهم را که در تنهایی پدید آمده، به سختی می‌توان با اطمینان تفسیر کرد. به همین دلیل، برای تفسیر رؤیاهای منفرد چنان اهمیتی قابل نیست. درجه‌ی نسبی اطمینان تنها در تفسیر گروهی از رؤیاهای به دست می‌آید، یعنی وقتی که رؤیاهای بعدی، اشتباهاتی را که ما قبلاً در پرداختن به رؤیا مرتکب شدیم، تصحیح می‌کنند. همچنین، آراء و مضامین بنیادی را در یک مجموعه رؤیا بهتر می‌توان شناخت و بنابراین، به بیمارانش توصیه می‌کنم که ثبت دقیقی از رؤیاهایشان و از تفاسیر ارائه شده به عمل آورند. همچنین به آن‌ها نشان داده‌ام که چگونه رؤیاهایشان را به شیوه‌ی توصیف شده ارزیابی کنند، تا این که رؤیا و بافت آن را به صورت نوشته در جلسات مشاوره با خود داشته باشند. در مرحله‌ی بعد، آن‌ها را وامی‌دارم که خود نیز تفسیر کنند، بدین طریق، بیمار می‌آموزد که بی‌کمک پزشک، به درستی با ناخودآگاهش برخورد کند.

اگر رؤیاهای چیزی بیش از منابع اطلاعاتی درباره‌ی عوامل اهمیت علت‌شناختی نبودند، کل روند تفسیر رؤیا به خوبی به پزشک واگذار می‌شد. باز اگر تنها کاربردشان این بود که مجموعه‌ای از اشارات و نکات روان‌شناختی برای پزشک فراهم آورند، اقدام من کاملاً زاید بوده است. اما چنان که نمونه‌هایی که آوردم، نشان داده‌اند که رؤیاهای شامل چیزی بیش از کمک‌های عملی به پزشک است، تحلیل رؤیا درخور توجهی ویژه است. در واقع، گاهی به معنی زندگی یا مرگ است. در میان بسیاری از نمونه‌هایی از این دست، یکی به ویژه موثر واقع شد. این مربوط به یکی از همکاران من است، مردی کمی از من بزرگ‌تر، که گاه‌گاهی می‌دیدمش و همیشه به خاطر تفسیر رؤیا سرب‌به‌سرم می‌گذاشت. بالاخره، روزی او را در خیابان دیدم. به من گفت: «چطوری؟ هنوز تعبیر خواب می‌کنی؟ خوب، خواب احمقانه‌ی دیگری دیده‌ام. فکر می‌کنی معنی خاصی هم داشته باشد؟» این خوابی است که او دیده بود: «از کوه بلندی دارم بالا می‌روم، برفراز صخره‌های پوشیده از برف.

بالتر و بالاتر می‌روم، هوای عجیبی بود. هرچه بالاتر می‌رفتم، احساس بهتری داشتم. فکر می‌کنم، ای کاش می‌توانستم همیشه مثل حالا صعود کنم، وقتی به قله رسیدم، شادی و نشاطم به قدری زیاد بود که احساس کردم می‌توانم حتی به آسمان صعود کنم. می‌بینم که واقعاً می‌توانم از عهده‌ی این کار برآیم، از فضای تهی بالا می‌روم و در اوج خلسه بیدار می‌شوم.»

پس از بحثی کوتاه، گفتم، «همکار عزیز، می‌دانم که تو کوه‌نوردی را نمی‌توانی ول کنی، اما از این پس به تو توصیه می‌کنم که دیگر تنهایی به کوه‌نوردی نروی. وقتی هم می‌روی، دو راهنما با خودت ببر و قول بده که کاملاً از راهنمایی‌های آن‌ها متابعت کنی.»

با خنده جواب داد، «درست شدنی نیستی!» و با دست تکان دادن، خداحافظی کرد و رفت. دیگر هیچ وقت او را ندیدم. دو ماه بعد که اولین باد وزیدن گرفت، او تنهایی عازم کوه شد و زیر بهمن ماند، اما سرنشینان ماشین ارتشی که اتفاقی از آن جا می‌گذشتند، او را از زیر برف درآوردند. سه ماه بعد، عمرش سر آمد. با دوست جوانی به کوه‌نوردی رفت، اما راهنمایی با خود نبرده بود. یک راهنما که در پای کوه ایستاده بود، متوجه شد که او وقتی از صخره پایین می‌آمد، داشت در هوا گام برمی‌داشت. بر سر دوستش افتاد که آن پایین انتظارش را می‌کشید، که هر دو تکه‌تکه شدند. چنین بود روایت خلسه‌ای که با نوعی انتقام همراه بود!^۱

اصالت شک و نقد هنوز نتوانسته مرا وادارد که رؤیاها را رویدادهایی قلمداد کنم که می‌توان از آن غفلت کرد. آن‌ها اغلب به اندازه‌ی کافی بی‌معنی ظاهر می‌شوند، اما آشکارا این ماییم که فاقد معنی و نبوغ لازم هستیم که پیام رمزی قلمرو شبانه‌ی روان را دریابیم. با توجه به این که دست کم نیمی از وجود روانی‌مان در این قلمرو می‌گذرد، و خودآگاهی در زندگی شبانه‌مان دست به کار می‌شود درست مثل آبر سایه‌های^۲ ناخودآگاه حیات روزانه‌ی ما، واجب‌تر به نظر می‌رسد که بر پایه‌ی روان‌شناسی پزشکی معانی‌اش را با

۱. [این رؤیا در تحول و آموزش کودک، بندهای ۱۱۷ به بعد، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است - ویراستاران.]

مطالعه‌ی نظام‌مند رؤیاها بشکافیم. هیچ‌کس بر اهمیت تجربه‌ی خودآگاه تردید ندارد؛ پس چرا باید به اهمیت رویدادهای ناخودآگاه شک کنیم؟ آن‌ها نیز بخشی از زندگی ما هستند و گاهی نه فقط بخشی از آن، و شادی یا اندوه رویدادهای روز به شمار می‌روند.

چون رؤیاها اطلاعاتی درباره‌ی حیات پنهان و درونی فراهم می‌آورند و آن دسته از عناصر شخصیت بیمار را آشکار می‌کنند که در رفتار روزانه تنها با نشانه‌های روان‌نژندی بروز می‌کنند، چنین تصور می‌شود که ما به‌طور موثر نمی‌توانیم او را تنها از جنبه‌ی خودآگاهی درمان کنیم. بلکه باید تغییری در ناخودآگاه یا از خلال آن پدید آوریم. در پرتو دانش فعلی، این را تنها می‌توان از طریق همگونی کامل و آگاهانه‌ی درونه‌های ناخودآگاه به دست آورد.

همگونی از این دست به معنی نفوذ متقابل خودآگاه و ناخودآگاه و نه ارزیابی یک سویه، تفسیر و شکل‌زدایی درونه‌های ناخودآگاه به واسطه‌ی ذهن خودآگاه – چنان که معمولاً این‌طور پنداشته می‌شود و کاربرد دارد. در مورد ارزش و اهمیت درونه‌های ناخودآگاه به‌طور کلی عقاید بسیار نادرست وجود دارد. به خوبی می‌دانیم که مکتب فروید ناخودآگاه را به شکلی کاملاً منفی می‌نماید، چنان که انسان ابتدایی تصویری منفی از غول در ذهن دارد. قصه‌های کودکانه‌ای که درباره‌ی پیرمرد هیولالوش قبیله و آموزش‌های او درباره‌ی ناخودآگاه «کودکانه، هرزه و جنایت‌بار» پرورانده‌اند، مردم را واداشت که از یک چیز کاملاً طبیعی غولی دهشتناک بسازند. گویی همه‌ی چیزهای خوب، مستدل، ارزشمند و زیبا در ذهن خودآگاه هست! اگر وحشت جنگ جهانی چشم ما را نمی‌گشود، آیا هنوز می‌توانستیم دریابیم که ذهن خودآگاه حتی نسبت به حالت طبیعی ناخودآگاه، دیوخرتر و هرزه‌تر است؟

اخیراً به من توصیه کرده‌اند که آموزشم درباره‌ی همگون‌سازی ناخودآگاه، تمدن را تحلیل می‌برد و برای بدویت محض بیش‌ترین ارزش را قایل است. چنین عقیده‌ای تنها می‌تواند بر پایه‌ی فرضیه‌ای کاملاً نادرست استوار باشد که ناخودآگاه را غول می‌پندارد. این دیدگاهی منتج از ترس از طبیعت و واقعیت‌های زندگی است. فروید نظریه‌ی تصعید را وضع کرد تا ما را از چنگال تخیلی ناخودآگاه برهاند. اما آنچه که واقعی است و عملاً می‌زید، نمی‌تواند از نظر

کیمیایگری تصعید شود، و اگر هر چیزی ظاهراً تصعید می‌شود، هرگز دارای تفسیری دروغین نخواهد بود.

ناخودآگاه غولی هیولاش نیست، بلکه باشنده‌ای طبیعی است که نسبت به مفهوم اخلاقی، ذوق زیبایی شناختی، و داوری عقلانی، کاملاً خنثی است. تنها هنگامی خطرناک می‌شود که نگرش خودآگاهمان نسبت به آن متأسفانه نادرست باشد. هرچه ما آن را واپس می‌زنیم، به همان اندازه بر میزان خطر می‌افزاییم. اما لحظه‌ای که بیمار آغاز می‌کند به این که درونه‌هایی را که قبلاً ناخودآگاه بودند، همگون سازد، خطرش کاهش می‌یابد. گسستگی شخصیت، تقسیم نگران‌کننده‌ی سویه‌های روزانه و شبانه‌ی روان، با همگون‌سازی پیش‌رونده متوقف می‌گردد. منتقد من از غلبه‌ی ناخودآگاه بر ذهن خودآگاه می‌هراسد و این خود به احتمال زیاد هنگامی پدیدار شد که ناخودآگاه با سرکوفته شدن از زندگی محروم شد و مورد سوء تفسیر و سرزنش قرار گرفت.

اشتباه اساسی مربوط به سرشت ناخودآگاه احتمالاً این است: معمولاً تصور می‌شود که درونه‌های ناخودآگاه فقط یک معنی دارند و کمابیش با یک نشانه مشخص می‌شوند. در عقیده‌ی فروتانه‌ی من، این عقیده بسیار ساده است. روان عبارت است از نظامی خود تنظیم کننده که برابر با کارکرد تن است. هر فرآیندی که بی‌درنگ و به نحو اجتناب‌ناپذیری راه دوری را بپیماید، نیازمند جبران است، و بدون آن، نه سوخت و ساز عادی تن و نه کنش روانی عادی وجود خواهد داشت. به این ترتیب، ما می‌توانیم نظریه‌ی جبران را قانون اساسی رفتار روانی به‌شمار آوریم. دست‌کم گرفتن یک سویه منجر به اغراق در سویه‌ی دیگر می‌شود. به همین گونه، رابطه‌ی بین خودآگاه و ناخودآگاه روندی جبرانی دارد. این یکی از قواعد تفسیر رؤیاست که به بهترین شکل به اثبات رسیده است. وقتی می‌خواهیم رؤیایی را تفسیر کنیم، بهتر است همیشه پرسیم: نگرش خودآگاه چه چیزی را جبران می‌کند.

جبران قاعدتاً فقط برآوری کام به شکلی وهمی نیست، بلکه حقیقتی عملی است که هرچه بیش‌تر آن را واپس می‌رانیم، کاربردی‌تر می‌شود. با سرکوفتگی تشنگی، نمی‌توان احساس تشنگی را در خود کشت. به همین طریق، درونه-رؤیا باید با توجه به جدیدیت و کنش‌مندی به یک اندازه در نظر گرفته شود و باید با نگرش خودآگاه به عنوان عامل

تعیین‌کننده و هماهنگ‌کننده تناسب یابد. اگر از عهده‌ی این کار برنیاییم، تنها بر چارچوبی خارق‌العاده از ذهن اصرار می‌ورزیم که جبران ناخودآگاه را در اولین مرحله پیش می‌کشد. پس دشوار است ببینیم که چگونه می‌توان به داوری درست خودمان یا به داوری درباره‌ی شیوه‌ی متوازی از زندگی دست یافت.

اگر برای کسی چنین پیش آید که درونه‌ی خودآگاه را با درونه‌ی ناخودآگاه عوض کند - و این همان چشم‌اندازی است که منتقدانم آن را بسیار خطرناک می‌شمارند - تنها توانسته آن را سرکوب کند، و در نتیجه، به صورت جبران ناخودآگاه از نو ظاهر خواهد شد. پس ناخودآگاه چهره‌اش را کاملاً تغییر داده است: اکنون دیگر منطقاً می‌توان آن را با حالت پیشین کاملاً متباین فرض کرد. عموماً معتقد نیستند که ناخودآگاه بدین طریق عمل می‌کند، با وجود این، چنین واژگونی‌ها دائماً رخ می‌دهد و کارکرد مناسب آن را تشکیل می‌دهد. به همین سبب، هر رؤیای عبارتی است از اندامه‌ی اطلاعات و نظارت و به همین دلیل رؤیایا موثرترین یاور ما در ساختن شخصیت می‌باشند.

ناخودآگاه هیچ نوع مواد محترقه در خود نگاه نمی‌دارد، مگر نگرش خودبینانه یا بزدلانه‌ی خودآگاه که مخفیانه ذخایر احتراقی را در آنجا قرار داده باشد. پس تقریباً همه چیز بر صحت نگرش ما دلالت دارند.

اکنون باتوجه به موارد بالا، دیگر باید روشن شده باشد که چرا من در تفسیر رؤیا، قاعده‌ای کشف‌کننده می‌سازم و از خود می‌پرسم: نگرش خودآگاه چه چیزی را جبران می‌کند؟ با این کار، رؤیا را تا سرحد امکان در وضعیت خودآگاه قرار می‌دهم؛ درحقیقت، حتی مدعی‌ام که بدون معرفت بر وضعیت خودآگاه، رؤیا را نمی‌توان با هیچ درجه‌ای از اطمینان تفسیر کرد. تنها در پرتو این معرفت است که می‌توان گفت که درونه‌ی ناخودآگاه بیش‌ترین یا کم‌ترین نشانه را داراست. رؤیا رویدادی جداگانه و کاملاً منفک از زندگی روزانه و فاقد ویژگی آن نیست. اگر برای ما این‌گونه به نظر برسد، نتیجه‌اش تنها عدم درک آن و وهمی ذهنی است. درواقع، رابطه‌ی بین ذهن خودآگاه و رؤیا کاملاً جنبه‌ی علی دارد و به شیوه‌های بسیار تیزبینانه واکنش بینابینی دارند.

دوست دارم با مثالی نشان دهم که ارزیابی درست درونه‌های ناخودآگاه چقدر مهم است. مرد جوانی رؤیای زیر را برایم تعریف کرد:

«پدرم با اتومبیل جدید خود از خانه خارج می‌شود. او خیلی بد رانندگی می‌کند و من از حماقت آشکار او خیلی ناراحت می‌شوم. او از این خیابان به آن خیابان می‌پیچد، به جلو و عقب می‌راند و مانور می‌دهد و ماشین را در یک وضع خطرناک قرار می‌دهد. بالاخره محکم به دیوار اصابت می‌کند و اتومبیل بدجوری خسارت می‌بیند. با خشم و غضب تمام سرش فریاد می‌زند و می‌گویم که از رفتار خود دست بردارد. پدرم فقط لبخند می‌زند و بعد می‌بینم که مست و پاتیل می‌افتد و می‌میرد.»

این رؤیا بر حقیقت استوار نیست. رؤیابین متقاعد شده که پدر هرگز نباید این‌گونه رفتار کند، حتی وقتی که مست است. او خود به عنوان موتورسوار خیلی دقت می‌کند و در نوشیدن الکل هم فوق‌العاده محتاط و میانه‌رو است، به‌ویژه وقتی که بخواهد رانندگی هم بکند. رانندگی نادرست، و حتی خسارت کم اتومبیل او را سخت مضطرب می‌کند. رابطه‌ی او با پدرش رابطه‌ای مثبت است و او را به عنوان مردی واقعاً موفق می‌ستاید. بدون هیچ تفسیری، می‌توان گفت که رؤیا تصویری بسیار نامطلوب از پدر به دست می‌دهد. پس، این برای فرزند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا رابطه‌ی خوب او با پدرش فقط سطحی است و واقعاً شامل مقاومت فرآجیرانی است. در این صورت، باید برای درونه-رؤیا نشانه‌ای قابل شویم؛ باید به مرد جوان بگوییم: «این است رابطه‌ی واقعی تو با پدرت.» اما چون نمی‌توانستیم هیچ چیز خصم‌آمیز از نظرگاه روان‌نژندی در رابطه‌ی واقعی پدر و فرزند بیابیم، نمی‌توانستیم با هشدار نگران‌کننده و ویرانگر احساسات مرد جوان را درهم شکنیم. این کار بر سهوی بزرگ و روند درمانی نادرست دلالت داشت.

اما اگر رابطه‌ی او با پدر واقعاً خوب بود، چرا رؤیا بایست چنین داستان غیرمحمتم را بسازد. تا پدر را بی‌اعتبار کند؟ در ناخودآگاه رؤیابین باید گرایشی برای ایجاد چنین رؤیایی وجود می‌داشت. با این همه، آیا به دلیل مقاومت‌هایش نبود که شاید از طریق حسادت یا انگیزه‌ای بدتر پدید آمده بود؟ پیش از آن که به وجدان او بپردازیم - و این کار خود همیشه برای جوانان حساس، اقدامی خطرناک است - بهتر است پی‌جویی این نکته نشویم که چرا چنین رؤیایی داشته، بلکه باید کاوش کنیم که هدفش چه بوده است. پاسخش این است که ناخودآگاه او آشکارا سعی می‌کند که پدرش را پست شمارد. اگر این مسئله را به عنوان روند جبرانی

در نظر گیریم، ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که رابطه‌ی او با پدر نه تنها خوب و عادی، بلکه بسیار هم خوب است. درحقیقت، ضرب‌المثل فرانسوی پسر طرف پدرش است^۱ را در مورد او باید به کار برد. پدر هنوز تاحد زیادی پشتیبان و ضامن حیات اوست، و رؤیایین هنوز به گونه‌ای می‌زید که من آن را زندگی موقتی می‌نامم. خطر خاص او این است که او نمی‌تواند موجودیت خود را وابسته به پدر ببیند. بنابراین، ناخودآگاه به نوعی نفرین‌گویی مصنوعی متوسل می‌شود تا پدر را خفیف کند و فرزند را بالا ببرد. می‌توان آن را «کار غیراخلاقی» نامید. پدر ناهوشمند احتمالاً دچار رنجش می‌شود، اما این کار کاملاً جبران‌پذیر است، چون فرزند را وامی‌دارد که خود را در تقابل با پدر بیابد، و این تنها راهی است که او می‌تواند از خود، آگاه شود.

تفسیری که اکنون خلاصه‌اش را آوردیم ظاهراً درست بود، چون به یک مسئله‌ی خانگی مربوط می‌شد و پذیرش خودبه‌خودی رؤیایین را باعث می‌شد، و هیچ ارزش واقعی خدشه‌دار نمی‌شد، چه برای پدر یا پسر. اما این تفسیر تنها وقتی امکان‌پذیر می‌شد که کل پدیدارشناسی خودآگاه رابطه‌ی پدر - فرزند به دقت مورد مطالعه قرار می‌گرفت. بدون شناخت وضعیت خودآگاه، معنی واقعی رؤیا تردیدآمیز می‌شد.

برای آن که درونه - رؤیاها همگون سازی شوند، بسیار مهم است که هیچ ارزش واقعی شخصیت خودآگاه خدشه‌دار نشود و کم‌تر آسیب ببیند، وگرنه چیزی برای همگون‌سازی نمی‌ماند. شناخت ناخودآگاه، آزمایشی بُلشویکی نیست که حسیض را بر اوج نشانند و نتیجتاً وضعیت را بدان گونه که می‌خواستند اصلاح کنند، از نو تعیین کنند. باید آن را چنین تلقی کنیم که ارزش شخصیت خودآگاه دست نخورده باقی می‌ماند، زیرا جبران ناخودآگاه تنها وقتی موثر است که با خودآگاهی کامل همکاری کند. همگون‌سازی هرگز مسئله‌ی «این یا آن» نیست، بلکه همیشه مسئله‌ی «این و آن» است.

درست همان‌گونه که تفسیر رؤیاها نیازمند شناخت دقیق وضعیت خودآگاه است، پس برخورد با نمادپردازی رؤیا نیازمند آن است که ما باورهای فلسفی، مذهبی و اخلاقی بیمار را در نظر گیریم. عملاً عاقلانه‌تر

1. fils à papa

است که نمادهای رؤیا را از لحاظ نشانه‌شناسی در نظر بگیریم، یعنی به عنوان نشانه‌ها^۱ یا علائم^۲ یک شخصیت مشخص، اما به عنوان نمادهای واقعی، یعنی به گونه‌ی تشریح درونه‌ای که هنوز آگاهانه شناخته نشده یا از لحاظ مفهومی قاعده‌مند نشده است. افزون بر این، آن‌ها را باید در پیوند با حالت آنی خودآگاهی رؤیابین در نظر گرفت. به نظر من، این اقدام در عمل، توصیه شدنی است زیرا از لحاظ نظری، نمادهای نسبتاً مشخصی وجود ندارد که معنی‌شان نباید به هیچ‌وجه به چیزی برگردد که به صورت یک مفهوم، شناخته شده و قاعده‌مند باشد. اگر چنین نمادهای نسبتاً مشخص وجود نداشت، تشخیص ساختار ناخودآگاه غیرممکن می‌شد، زیرا هیچ چیز نبود که به هر طریق دریافت یا توصیف شود.

ممکن است عجیب به نظر برسد که گویی باید یک درونه‌ی نامشخص برای این نمادهای نسبتاً مشخص قابل شوم. با وجود این، اگر درونه‌ی آن‌ها نامشخص نبود، آن‌ها اصلاً نماد نبودند، بلکه نشانه‌ها یا علائم بودند. همه می‌دانیم که مکتب فروید چگونه با «نمادهای» سفت و سخت جنسی برخورد می‌کند، (نمادهایی که در این حالت، آن‌ها را «نشانه» می‌نامم) و آن‌ها را به یک درونه‌ی ظاهراً مشخص به نام جنسیت، معطوف می‌کند. بدبختانه، عقیده‌ی فروید درباره‌ی جنسیت به نحوی باورنکردنی کش‌آیند^۳ و انعطاف‌پذیر است و بعید است که تقریباً هر چیزی را دربرگیرد. کلمه‌ی «جنسیت» تا اندازه‌ای آشنا به نظر می‌رسد، اما آنچه که بدان دلالت دارد، بیش از مفهوم نامشخص x نیست که با توجه به کنش فیزیولوژیک غدد از یک سو برای دسترسی متعالی روح از سوی دیگر تغییر می‌کند. به جای تسلیم شدن به عقیده‌ای جزمی مبتنی بر وهمی که به واسطه‌ی آن چیزی را می‌شناسیم به صرف این که واژه‌ای آشنا برایش داریم، ترجیح می‌دهم که این نماد را کمیتی ناشناخته به‌شمار آورم که شناختنش دشوار است و سرانجام نیز هرگز مشخص شدنی نیستند. مثلاً نمادهای معروف نرینه که تصور می‌کنند معادل آلت نرینگی^۴ است و نه چیزی دیگر را در نظر گیرید. از لحاظ روان‌شناسی، آلت^۵، چنان‌که کرانه فلت در اثر اخیر خود مشخص می‌کند^۶، به خودی خود نشانه‌ی چیزی

1. signs 2. symptoms 3. elastic 4. membrum virile
5. membrum 6. kranefeldt, "komplex und Mythos"

است که درونه‌ی گسترده‌اش اصلاً به آسانی شناخت‌پذیر نیست. اما افراد بدوی که همانند باستانیان، آزادانه‌ترین کاربرد نمادهای نرینگی را داشتند، هرگز رؤیایی نمی‌دیدند که در آن آلت نرینه را به مثابه نمادی آیینی، با آلت مادینه اشتباه گیرند. آلت نر همیشه به معنی مانا (mana: نیروی جادویی)ی خلاق، قدرت درمانگری و باروری، «توان فوق‌العاده» است، به تعبیر لمان^۱ که برابرنهاده‌های او در اساطیر و در رؤیاها عبارت اند از: گاو نر، خر، انا، یابو، بز نر، تندر، سم اسب، رقص، همخوابی جادویی در شیار مزارع، مایع حیض، و حدود هزار چیز قیاسی دیگر را نیز باید ذکر کرد. آنچه که همه‌ی این قیاس‌ها را در برمی‌گیرد و خود جنسیت، تصویری کهن نمونه‌ای است که شخصیتش را نمی‌توان شناخت، اما نزدیک‌ترین برابرنهاد روان‌شناختی‌اش شاید نماد -مانای ابتدایی است.

همه‌ی این نمادها نسبتاً تثبیت شده‌اند اما در هیچ مورد خاصی، از پیش^۲ نمی‌توان مطمئن بود که نماد باید عملاً بدان طریق تفسیر گردد. نیاز عملی ممکن است برای برخی چیزها کاملاً از گونه‌ای دیگر باشد. البته، اگر ناگزیر بودیم که برطبق یک نظریه‌ی خاص، تفسیر جامعی از رؤیا به دست دهیم، بایست هریک از نمادها را به یک کهن‌نمونه مربوط می‌کردیم. اما عملاً ممکن است اشتباه فاحشی رخ دهد، زیرا حالت روان‌شناختی بیمار در آن لحظه ممکن است فقط به گریزی به نظریه‌ی رؤیا نیاز داشته باشد. بنابراین، بهتر است که اول و پیش از هر چیز، معنی نماد را در پیوند با وضعیت خودآگاه در نظر گیریم. به عبارت دیگر، با نماد به گونه‌ای برخورد کنیم که گویی تثبیت نشده‌اند. این مثل آن است بگوییم که باید از همه‌ی عقاید پیش‌پنداشته چشم‌پوشیم و به هر حال، می‌دانیم که آن‌ها احساس‌مان را بارور می‌کنند و سعی دارند کشف کنند که اشیاء چه مفاهیمی برای بیمار دارند. در این کار، بدیهی است که نباید از تفسیر نظری خیلی دور شد؛ در واقع شاید از همان آغاز گیج و حیران شویم. اما اگر روان‌کاو نمادهای تثبیت شده را بیش از حد در کارش دخالت دهد، این خطر هست که فقط به جریان عادی بپردازد و دچار جزم‌گرایی زیان‌آوری گردد و بنابراین نتواند بیمار را درمان کند. متأسفانه، باید از روشن کردن این نکته خودداری کنم، زیرا ناگزیرم جزئیات بیش‌تری را مطرح کنم که

ذکر آن‌ها در این‌جا مقدور نیست. از این گذشته، در جاهای دیگر، به قدر کافی مطالبی در دفاع از اظهاراتم منتشر کرده‌ام.

بارها پیش آمده که بیمار در آغاز درمان، رؤیایی را برای پزشک تعریف کرده که چشم‌اندازی گسترده داشت و کل برنامه‌ی ناخودآگاه را در برمی‌گرفت. اما به دلایل عملی، شاید غیرممکن باشد که معنی ژرف‌تر رؤیا را برای بیمار فاش کنیم. در این حالت نیز ما با ملاحظات عملی محدود می‌شویم. با آگاهی پزشک از نمادهای نسبتاً مشخص می‌توان به چنین بینشی دست یافت. پیش‌تشخیص به اندازه‌ی تشخیص در حین درمان دارای ارزش زیادی است. زمانی مشاوره‌ی دختر هفده ساله‌ای را برعهده داشتم. یکی از متخصصان گفت که او بایستی نخستین مراحل آتروفی^۱ (تحلیل پیش‌رونده‌ی عضلانی) خود را بگذراند، درحالی‌که به نظر متخصص دیگر، بیمار مبتلا به هیستری بوده است. بنابه نظر دوم، من وارد کار شدم. با مشاهده‌ی تصویر کلینیکی، به نوعی بیماری اندامی مظنون شدم، اما نشانه‌های هیستری را نیز در بیمار یافتم. از خواب‌هایش پرسیدم. بیمار یکباره جواب داد: «بله، خواب‌های وحشتناکی می‌بینم. اخیراً این خواب را دیده‌ام: شب داشتم به خانه می‌آمدم. همه چیز مرگ‌آسا آرام بود. در اتاق پذیرایی نیمه باز بود و من مادرم را می‌بینم که از چلچراغ آویزان بود و با بادی که از میان پنجره‌های باز می‌وزید، تکان می‌خورد. بار دیگر خواب دیده‌ام که صدای وحشتناکی در دل شب، در خانه پیچید. بلند می‌شوم و می‌بینم که اسبی هراسان از این اتاق به آن اتاق یورتمه می‌رود. بالاخره وارد سالن می‌شود و از پنجره‌ی باز طبقه‌ی چهارم توی خیابان می‌افتد. وقتی دیدم که له و لورده شده آن‌جا افتاده، از وحشت خشک شدم.»

شخصیت مخوف رؤیاها باعث می‌شود که اندکی مکث کنیم. همیشه مردم گهگاه رؤیاهای نگران‌کننده‌ای می‌بینند. بنابراین باید به دو نماد اصلی رؤیا یعنی «مادر» و «اسب» بیش‌تر فکر کنیم. این دو باهم برابراند، چون یک کار را انجام می‌دهند: هردو در واقع دست به خودکشی می‌زنند. «مادر» یک کهن‌نمونه است و به خاستگاه، به طبیعت، به آنچه که به گونه‌ی

انفعالی می‌آفریند، و نیز به عنصر و ماده، مادیت^۱، زهدان، و به کارکردهای رویشی دلالت دارد. همچنین به معنی ناخودآگاه است، یعنی شامل حیات طبیعی و غریزی و قلمرو فیزیولوژیکی ماست، یعنی جسمی که با ماست و به واسطه‌ی آن، حیات داریم؛ زیرا «مادر» زهدان^۲ نیز است، شکلی توخالی، آوندی که حامل و تغذیه‌کننده است و در نتیجه، از نظر روان‌شناسی، معادل پایه‌های خودآگاهی است. درون چیزی بودن یا جای داشتن در چیزی به معنی ظلمت نیز هست، چیزی شبانه و ترسناک که شخص را احاطه می‌کند. این اوهام، آرمان مادر را به گونه‌های متعدد اساطیری و ریشه‌شناختی‌اش در ذهن متبادر می‌کند؛ آن‌ها همچنین نمایانگر بخش مهمی از عقیده‌ی بین^۳ در فلسفه‌ی چینی‌اند. این به هیچ‌وجه اکتساب فردی دختری هفده ساله نیست، بلکه میراثی جمعی، زنده و مضبوط در زبان است، و همراه با ساختار روان به ارث می‌رسد و بنابراین، همیشه و در میان همه‌ی اقوام یافت می‌شود.

واژه‌ی «مادر»، که بسیار آشناست، ظاهراً به مادر فردی و شناخته شده یعنی به «مادرم» دلالت دارد. اما نماد مادر به پس‌زمینه‌ی تیره‌تری اشاره می‌کند که یک قاعده‌مندی مفهومی دارد و به مثابه حیات پنهان و محبوس در طبیعت جسم، به گونه‌ای مبهم درک می‌شود. به هر حال، این نماد بسیار ظریف است و چندین معنی مکمل و حیاتی دارد. واقعیت روانی نخستین، به قدری پیچیده و نامفهوم است که تنها با بصیرتی دست‌نیافتنی و به شکل تیره و تار، قابل درک است. به همین سبب، به نماد نیاز دارد.

اگر یافته‌هایمان را برای رؤیای مذکور به کار بندیم، تفسیرش چنین خواهد بود: زندگی ناخودآگاه خود را از بین می‌برد. چنین است پیام رؤیا برای ذهن خودآگاه رؤیابین و برای هرکسی که گوشه‌ی برای شنیدن دارد.

«اسب» کهن نمونه‌ای است که در اساطیر و فرهنگ عامه بسیار رایج است. به عنوان یک حیوان، معرف روان غیرانسانی، سویه‌ی مادون انسانی یا حیوانی، یعنی ناخودآگاه است. به همین دلیل، در باورهای

1. materiality 2. matrix

۳. Yin: اصل، نیرو و عنصر مادینه که متضاد اما مکمل یانگ (yang) در فلسفه‌ی نئی چینی است. م.

فرهنگ عامه آمده که اسب‌ها گاهی بصیرت دارند، حرف‌ها را می‌شنوند و سخن می‌گویند. به عنوان یک حیوان باربر پیوندی نزدیک با کهن‌نمونه‌ی مادر دارد (گواه آن والکیری‌هایی^۱ هستند که قهرمان مرده را تا والهاله^۲ می‌کشند، اسب تروایی و غیره). اسب به عنوان حیوانی که پست‌تر از انسان است، معرف بخش پست تر بدن و قوای محرکه، حیوانی است که از آن جا بالا می‌رود. اسب قدرتی پویا دارد و بارکش است؛ شخص را همچون موج غریزه دربرمی‌گیرد و با خود می‌برد. مانند همه‌ی مخلوقات غریزی که فاقد خودآگاهی متعالی‌اند، در معرض ترس و دلهره قرار دارند. اسب با جادوگری و طلسم و افسون نیز در ارتباط است، به ویژه اسب سیه‌فام و شب‌دیز که پیک مرگ است.

پس، روشن است که «اسب» با اندکی تغییر معنایی برابر نهاد «مادر» است. مادر در اصل معادل حیات و اسب نیز تنها حیات بهیمی جسم است. اگر این معنی را برای رؤیای مذکور صادق بدانیم، تفسیرش چنین است: حیات بهیمی خودش را از بین می‌برد.

دو رؤیای یاد شده تقریباً بیانی یکسان دارند، اما برطبق موارد معمول، رؤیای دوم ویژگی خاصی دارد. باریک‌بینی ویژه‌ی رؤیای درخور توجه است: هیچ نذری از مرگ فرد به میان نمی‌آید. طبق معمول، همه خواب مرگ خودشان را می‌بینند، اما این موضوع خیلی جدی نیست. وقتی واقعاً مسئله‌ی مرگ پیش می‌آید، رؤیا با زبان دیگری سخن می‌گوید.

هر دو رؤیا به بیماری جسمانی قوی اشاره می‌کنند که عواقبی وخیم دارد. این پیش‌آگهی خیلی زود تأیید شد.

و اما درباره‌ی نمادهای نسبتاً مشخص باید گفت که نمونه‌ی بالا از سرعت عمومی نمادها خبر می‌دهد. تعدادشان زیاد است و تک‌تک آن‌ها دارای تفاوت معنایی باریک‌بینانه‌ای هستند. تنها از طریق مطالعات تطبیقی اساطیر، فرهنگ عامه، دین و زبان‌شناسی است که از نظر علمی می‌توانیم سرشت این نمادها را ارزیابی کنیم. لایه‌بندی تکاملی روان^۳، در رؤیا آشکارتر و بیش‌تر قابل تشخیص است تا در ذهن خودآگاه. روان در رؤیا با استفاده از تصاویر سخن می‌گوید و غرایز را تشریح

۱. Valkyries: در اساطیر اسکاندیناوی، به خدمتکاران اودین (Odin) اطلاق می‌شود که بر فراز میدان‌های نبرد به پرواز درمی‌آیند و جنگاوران پیروز را می‌گیرند و به والهاله می‌برند.

2. Valhalla 3. stratification

می‌کند که از ابتدایی‌ترین سطوح طبیعت به وجود می‌آید. بنابراین، با همگون سازی درونه‌های ناخودآگاه، حیات آنی خودآگاه یک بار دیگر با قانون طبیعت هماهنگ می‌شود، چون به آسانی از آن جدا شده است، و بیمار می‌تواند به قانون مندی طبیعی وجود خویش باز گردد.

در این صفحات محدود، من فقط توانستم عناصر اصلی موضوع را بررسی کنم و موفق نشدم که به جزء جزء آن بپردازم که در هر تحلیل، از مواد ناخودآگاه بهره می‌گیرد و نهایتاً در احیای کل شخصیت به کمال می‌رسد. روش همگون‌سازی‌های پی‌درپی نتایج درمانی صریحی که مخصوصاً به پزشک مربوط شود، ندارد و در پایان به این هدف دوررس منتهی می‌گردد که شاید اولین انگیزه برای زندگی است، یعنی شکوفا کردن^۱ کل وجود انسان، یا تفرد^۲. ما پزشکان شاید نخستین شاهدان آگاه این فرآیند تیره‌ی طبیعت باشیم. ما قاعداً فقط مرحله‌ی آسیب‌شناسانه‌ی بهبودی را می‌بینیم و به مجرد آن که بیمار شفا می‌یابد، دیگر از چشممان می‌افتد. و تنها پس از درمان است که ما واقعاً در موقعیتی خواهیم بود که فرآیند به‌هنجار را بررسی کنیم، که سال‌ها و دهه‌ها طول خواهد کشید. اما اگر اندکی آگاهی درباره‌ی عواقب تحول ناخودآگاه داشتیم، و اگر بصیرت روان‌شناختی پزشک منحصراً از مرحله‌ی آسیب‌شناختی فراتر می‌رفت، عقیده‌ی ما به فرایندهای میان‌ذهنی خودآگاه به واسطه‌ی رُویا و شناخت واضح‌تر آنچه نمادها بدان اشاره می‌کنند، کم‌تر گیج‌کننده می‌نمود. به عقیده‌ی من، هر پزشکی باید درک کند که هر اقدامی در روان‌درمانی و به ویژه اقدام تحلیلی، مستلزم فرایند تحولی است که هدف‌مند و مستمر است، گاه از این نظر و گاه از لحاظ دیگر، و بنابراین، مراحل جداگانه‌ای پدید می‌آورد که ظاهراً دارای مسیرهای مخالف است. هر تحلیل فردی به خودی خود فقط بخشی یا جنبه‌ای از فرایندی ژرف‌تر را می‌نمایاند و به همین سبب، از شرح حال نسبی بیماران، چیزی جز گیجی و آشفتگی نصیب‌مان نمی‌شود. باز به همین دلیل، منحصراً به مبادی موضوع موردنظر و به ملاحظات عملی پرداخته‌ام؛ زیرا تنها با تماس نزدیک با حقایق روزمره است که می‌توان به درکی خشنودکننده نایل گردید.

شرح اصطلاحات روان‌کاوی^۱

imago: انگاره، اصطلاحی یونگی که تصویر ذهنی ناخودآگاه و آرمانی (idealized) یک شخص کلیدی در زندگی اولیه‌ی هرکس دلالت دارد.

illusion: وهم، سوء تعبیر مفهومی یک محرک‌ی واقعی و خارجی.

affect: تجربه‌ی ذهنی و آنی هیجان مربوط به عقاید یا تجلیات ذهنی اشیاء یا اعیان که تظاهرات بیرونی دارد و می‌تواند به صورت محدود، گسترده، متناسب یا نامتناسب طبقه‌بندی گردد.

analytic psychology: نظام روان‌شناسی تحلیلی یونگ که مشخصاتش بررسی ناخودآگاه جمعی یا روان عینی، یا کهن‌نمونه (archetype) و عقده (complex) است.

archetype: اصطلاح یونگ برای نمادهایی که توسط افراد به کار می‌رود تا تجربه‌ی جمعی نژاد انسان را بیان کنند؛ کهن‌نمونه، صورت مثالی، صورت ازلی.

collective unconscious: ناخودآگاه جمعی. درونه‌های روانی بیرون از قلمرو آگاهی که به طور کلی برای نوع بشر کاربرد دارد. یونگ که معرف این اصطلاح است،

۱. این بخش افزوده‌ی مترجم فارسی است با بهره‌گیری از منابع زیر:

H. I. Kaplan; B.J. Sadock, *Comprehensive Glossary of Psychiatry and Psychology*

کارل گوستاو یونگ، خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها، ترجمه‌ی پروین فرامرزی، آستان قدس، چاپ دوم ۱۳۷۱

م.ن. براهنی و دیگران، واژه‌نامه‌ی روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۶۸.

معتقد بود که ناخودآگاه جمعی موروثی است و از تجربه‌ی جمعی نوع به دست آمده، و باعث تعالی تفاوت‌های فرهنگی است و بیانگر قیاس میان باورهای اساطیری باستانی و فرافکنی‌های ابتدایی است که در آن دسته از بیماران مشاهده می‌گردد که هرگز در معرض چنین عقایدی قرار نداشته‌اند.

association: تداعی، رابطه‌ی بین عقاید و احساسات. تداعی معانی، ارتباط تصورات و ادراکات.

free association: تداعی آزاد، فن تجسسی روان‌کاوی که توسط فروید وضع شده و به واسطه‌ی آن، بیمار می‌خواهد بدون ذخیره کردن یا سانسور، درونه‌های گذرای ذهنش را فعال کند.

complex: عقده، پاره‌ای روانی است که به علت تاثرات بیماری‌زا یا تمایلات خاص و ناسازگار بیدار می‌شود و در مقاصد اراده دخالت می‌کند و کار خودآگاه را مختل می‌سازد.

Extraversion: برون‌گرایی. حالتی که مشخصه‌اش تمرکز علاقه و توجه به موضوعات خارجی است.

Individuation: تفرد. اصطلاحی است که یونگ برای نشان دادن فرایندی به کار می‌برد که شخص از طریق آن، یک واحد روانی می‌شود، واحدی جداناپذیر و تقسیم‌نشدنی با تمام و کمال.

Introversion: درون‌گرایی. حسالتی که مشخصه‌ی آن جهت‌گیری در زندگی به واسطه‌ی محتویات یا درونه‌های ذهنی روانی است.

primordial image: تصویر ازلی. اصطلاحی است که یونگ برای کهن‌نمونه (archetype) به کار می‌برد.

Self: خود. کهن‌نمونه‌ی مرکزی، نظم، تمامیت شخصیت. یونگ می‌گوید که خود کیفیتیی است که از من خودآگاه (Conscious ego) برتر است و ضمیر ناخودآگاه و ضمیر خودآگاه هر دو را دربرمی‌گیرد.

Ego: من. یکی از سه عناصر سازنده‌ی دستگاه روانی در چارچوب ساختاری فروید، باشندهای دیگر، id و superego هستند. من موقعیتی بین غرایز ابتدایی و خواست‌های جهان بیرون را دربرمی‌گیرد و بنا بر این، واسطه‌ی میان شخص و واقعیت بیرونی است.

shadow: سایه. قسمت سیب شخصیت است، مجموعه‌ی تمام عناصر شخصی و جمعی است که به علت ناسازگاری با حالت آگاهانه‌ی انتخابی، در زندگی بروز

نمی‌کند و به همین سبب، با «پاره شخصیت» نسبتاً خودمختار، همراه با تمایلات مخالف در ناخودآگاه درهم می‌آمیزد.

emotion: همان حالت حسی پیچیده با عناصر روانی، جسمی و رفتاری؛ تجلی بیرونی هیجان، عاطفه (affect) است.

manifest content: درونه‌ی آشکار. آن بخش از رؤیا یا خیال (fantasy) که شخص به یاد می‌آورد و گزارش می‌کند. درونه‌ی آشکار یک رؤیا بیانی نمادین از درونه‌ی پنهان رؤیاست.

latent content: درونه‌ی پنهان. معنی پنهان یا ناخودآگاه تجلیات نمادین، به‌ویژه در خیال‌پروری‌ها (fantasies) و رؤیاها.

neurosis: روان‌نزدی. اختلال ذهنی و روانی که ابتدا با نگرانی آغاز می‌گردد، که مستقیماً تجربه می‌شود و تصویر کلینیکی را دربرمی‌گیرد یا ناخودآگاه تحت کنترل و دگرگونی مکانیسم‌های روان‌شناختی درمی‌آید تا اضطراب ذهنی دیگر و علائم از خود بیگانه (ego-alien) پدید می‌آورد.

psychosis: روان‌پریشی. اختلال ذهنی که به واسطه‌ی آن، اندیشه‌ها، پاسخ عاطفی، توانایی تشخیص واقعیت، و توانایی یک شخص برای ارتباط و پیوند با دیگران به اندازه‌ی کافی آسیب می‌بیند و با ظرفیت خاص خود با واقعیت روبه‌رو می‌شود و در آن بسیار مداخله می‌کند؛ ویژگی‌های کهن روان‌پریشی به آزمون واقعیت، خیالات (hallucination)، خیالات وهم‌انگیز (delusions) و اوهام (illusions) آسیب می‌رساند.

Trauma: ضربه‌ی روانی، آسیب روانی در روان‌پزشکی، تجربه‌ای خاص و اضطراب‌آمیز یا رویدادی که اختلال ذهنی را شدت می‌بخشد.

Psychogenic: روان‌زاد. پدید آمده یا معلول عوامل ذهنی که بیش‌تر از عوامل جسمی موثر است. معمولاً به یک علامت غیرعادی یا یک بیماری اشاره دارد.

Sublimation: تصعید. سازوکار دفاعی ناخودآگاه، که در آن، نیروی مربوط به محرکه‌های غیرقابل قبول به گذرگاه‌های قابل قبول شخصی و اجتماعی مبدل می‌شود؛ برعکس دیگر مکانیسم‌های دفاعی، این مکانیسم کم‌ترین جاذبه را در محرکه‌ی غریزی دارد.

Compensation: جبران. سازوکار دفاعی آگاهانه یا معمولاً ناخودآگاهانه که به واسطه‌ی آن، شخص سعی می‌کند که کمبود فرضی یا واقعی جسمانی یا روانی را جبران کند.

prognosis: پیش آگهی ۱. عقیده به مسیر احتمالی آینده، گستره و عواقب یک بیماری.
۲. اهداف خاص درمانی.

Projection: فرافکنی. سازوکار دفاعی ناخودآگاه که در آن، شخص اندیشه‌ها، احساسات و عقاید ناخودآگاه را که برای خودش نامطلوب یا غیرقابل قبول است، به مثابه نوعی حفاظت از اضطرابی که از یک تعارض درونی برمی‌خیزد، به دیگری نسبت می‌دهد؛ با برون ریختن آنچه که غیر قابل قبول است، شخص به گونه‌ی وضعیتی جدا از خود به آن می‌پردازد.

assimilation: همگون‌سازی. فرایندی ذهنی که مستلزم تصفیه‌ی جهان به واسطه‌ی نظام معرفتی خود شخص است. یعنی اخذ تجربه‌ای نو به واسطه‌ی ساختار ذهنی تثبیت شده‌ی یک شخص.

libido: در روان‌کاوی، نیروی روانی است که در زندگی غریزی به محرکه‌ی جنسی مربوط است.

واژه‌نامه فارسی - انگلیسی

prognosis tests	آزمون‌های پیش‌آگاهی
volatilia	آسمانی، پروازگرانه
trauma	آسیب یا ضربه
disturbance	آشفتنگی، اختلال
doctrine	آموزه
overshadow	آبر سایه
psychogenic disorder	اختلال روان‌زاد
semiotical	از لحاظ معنی‌شناسی یا نشانه‌شناسی
heuristic	استدلالی، یابنده، پی‌برنده
equivocation	الهام، دوپهلوگویی
constellate	انباشت کردن، پیکربندی کردن
transference	انتقال، رسانش
counter transference	انتقال متقابل
digression	انحراف، گریز
organic	اندام‌وار، سازوار
organism	اندامه، موجود
psychic organism	اندامه‌ی درونی
culmination	اوج یا نقطه‌ی اوج
imago	ایماگو، انگاره
identity	این‌همانی، همسانی، هویت
recurrence	بازپیدایی، بازگشت
reflection	بازتاب
reflectiveness	بازتاب، انعکاس

mental inhibition	بازداری ذهنی
mystic	باطنی، رمزی
context	بافت
primitivity	بدویت
preponderance	برتری
impression	برداشت
extraversion	برون‌گرایی
puberty	بلوغ
mythological motifs	بن‌مایه‌های اساطیری
typical motif	بن‌مایه‌ی نمونه‌وار
optimum	بهینه
insomnia	بی‌خوابی
exhaust	بیرون‌کشیدن، صرف کردن
insight	بینش، بصیرت
psychic phenomenon	پدیده‌ی روانی
indigestion	پریشانی
withdraw	پس‌زدن
asylum ignorantiae	پناه‌گاه ناآگاهان
vision	پنداره
enigmatic message	پیام رمزی و معمای
taking up the context	پی‌جویی بافت
plot	پی‌رنگ، هسته‌ی داستان، پلات
surpass	پیش‌افتادن
prognosis	پیش‌آگهی
preconceived	پیش‌پنداشت
presupposed	پیش‌فرض
prospective	پیش‌نگر، آینده‌نگر
a priori	پیشین (متکی به تجربه‌ی پیشین)
constellation	پیکربندی، انباشت
coherence	تجانس
empiricism	تجربه‌باوری
associative experience	تجربه‌ی تداعی معانی
distortion	تحریف
reductive analysis	تحلیل تبدیلی، کاهش‌ی
atrophy	تحلیل رفتگی، پوسیدگی
analyst	تحلیل‌گر، روان‌کاو

development of plot	تحول پی رنگ یا هسته‌ی داستان
association	تداعی، تداعی معانی
free association	تداعی آزاد معانی
quaternity	تربیع (در کیمیاگری)
double quaternity	تربیع مضاعف
diagnosis	تشخیص
orientation	تشخیص موقعیت
rectification	تصحیح
sublimation	تصعید
delusional ideas	تصورات هذیانی
image	تصویر، صورت
peripeteia	تغییر ناگهانی
individuation	تفرد
interpretation on the subjective level	تفسیر در سطح ذهنی
phylogenesis	تکامل نوع
shock	تکانه، ضربه
complementation	تکمیل سازی
parable	تمثیل
compensation	جبران
fake	جعل
psychopomp	جلوه‌ی روانی
cryptomnesia	حافظه‌ی نهانی
mood	حالت و وضع روانی، خلق
imago carrier	حامل ایماگو (انگاره)
symbol carrier	حامل نماد
prop	حایل، پوشش
feeling-toned	حس نواخت
sleep-preserving	حفاظت خواب
dream-life	حیات - رؤیا
superstition-phobia	خرافه هراسی
rational	خردگرا - عقلانی
exhaustive	خستگی‌پذیر، تمام شدنی
somnambulistic	خوابگردانه
autonomous	خودکار - خودمختار
autonomy	خودکاری - خودمختاری
autonomy of unconsciousness	خودکاری ناخودآگاه

self-regulation	خودگردانی
spontaneous self - portrayal	خودنگاره‌ی خودبه‌خودی
disposition	خوی، طبع، سرشت
psychic fusion	درآمیختگی روانی
genealogical tree	درخت شجره‌شناختی، شجره‌الهیات
therapeutic	درمانی
content	درونه
manifest dream content	درونه‌ی آشکار رؤیا
latent content	درونه‌ی پنهان
latent dream content	درونه‌ی پنهان رؤیا
dream content	درونه رؤیا
introversion	درون‌گرایی
belated	دیررس
hypostatization	ذات‌انگاری
aesthetic taste	ذوق زیبایی‌شناختی
subjective	ذهنی
lysis	راه حل، نتیجه
incubation	رشد نهفته، نهفتگی
recess	رکود، وقفه
umbrage	رنجش
psyche	روان، نفس
psychotic	روان‌پریش
psychosis	روان‌پریشی
psychiatrist	روان‌پزشک
psychiatry	روان‌پزشکی
psychic genesis	روان‌زاد
disorder	روان‌زاد (اختلال)
psychoanalyst	روان‌کاو
psychoanalytic	روان‌کاوانه
psychoanalysis	روان‌کاوی
neurotic	روان‌نژند
neurosis	روان‌نژندی
psychic	روانی، نفسانی
dream-image	روایت رؤیا
dream-narrative	روایت رؤیا، رؤیا روایت
reaction-dream	رؤیا - واکنش

recurrent dreams	رویاهای بازگردنده
reductive dream	رویای کاهشنده یا تبدیلی
incubation-dream	رویای نهفته
recollected dream	رویای یادآور
fantastic	رویایی، خیالی
tact	زبان ورزی
terrene	زمینی
matrix	زهدان، خاستگاه
subliminal	زیرمرز آگاهی
repression	سرکوبی، سرکوفتگی
repressed	سرکوفته، سرکوب شده
subjective level	سطح ذهنی
objective level	سطح عینی
superficial	سطحی
deus ex machina	شخصیت غیرمنتظره
case history	شرح حال
anamnesis	شرح حال (بیمار)
plastic form	شکل انعطاف‌پذیر
actualization	شکوفایی
premonition	شوم‌گرایی
object	شیء، عین، اُبژه
psychic trauma	ضربه‌ی روانی، آسیب روانی
complex	عقده
priori idea	عقیده‌ی پیشین
aetiology	علت‌شناسی
causa finalis	علت غایی
causa efficiens	علت کفایی
causality	علیت
objective	عینی
finality	غایت‌مندی
instinct	غریزه
instinctive	غریزی
projected	فراافکنده
projection	فراافکنی
over-compensated	فراجبرانی
compensational process	فراآیند جبران

compensatory function	کارکرد جبرانی
energy	کارمایه، نیرو
wish-fulfillment	کام‌روایی، برآوردن کام
actuality	کنش‌مندی
conglomeration	گردآوری
dissociation	گسستگی، جدایی
dissociation of personality	گسستگی شخصیت
loss of orientation	گم‌گشتگی
stratification of the psyche	لایه‌بندی روان
libido	لی‌بیدو
dream-material	ماده - رؤیا، عنصر رؤیا
hindrance	مانع، پاگیر
feeling-toned complex of ideas	مجموعه‌ی حس‌پذیر عقاید
susceptible	مستعد، حساس
disconcerting	مشوش
over-compensated resistance	مقاومت فراجبرانی
subject	موضوع، ذهن، سوژه
suppress	موقوف کردن، پنهان کردن
irrational	ناخردگرا، غیرعقلانی
personal unconsciousness	ناخودآگاه شخصی یا فردی
collective unconsciousness	ناخودآگاهی جمعی
attitude	نگرش
facade	نما
symbol	نماد، رمز
regression	واپس‌روی
retrospective	واپس‌نگر
mythologem	واحد اسطوره‌شناختی، واحد اسطوره
concrete	واقعی، ملموس
compulsive	وسواسی، بی‌اختیار
hierogamos	وصلت مقدس
psychic situation	وضعیت روانی
status quo	وضعیت موجود
consensus gentium	همرایی اصیل
assimilation	همگون‌سازی
memory-image	یاد - نگاره

واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

actuality	کنش‌مندی
actualization	شکوفایی
aesthetic taste	ذوق زیبایی شناختی
aetiology	علت‌شناسی
analyst	تحلیل‌گر، روان‌کاو
anamnesis	شرح حال (بیمار)
a priori	پیشین (متکی به تجربه‌ی پیشین)
assimilation	همگون‌سازی
association	تداعی، تداعی معانی
associative experience	تجربه‌ی تداعی معانی
asylum ignorantiae	پناه‌گاه ناآگاهان
atrophy	تحلیل‌رفتگی، پوسیدگی
attitude	نگرش
autonomous	خودکار، خودمختار
autonomy	خودکاری، خودمختاری
autonomy of unconsciousness	خودکاری ناخودآگاه
belated	دیررس
causa efficiens	علت‌کفایی
causa finalis	علت‌غایی
causality	علیت
case history	شرح حال
coherence	تجانس
collective unconsciousness	ناخودآگاهی جمعی

compensation	جبران
compensational process	فرآیند جبران
compensatory function	کارکرد جبرانی
complementation	تکمیل سازی
complex	عقدہ
compulsive	وسواسی، بی اختیار
concrete	واقعی، ملموس
conglomeration	گردآوری
consensus gentium	همرایی اصیل
constellate	انباشت کردن، پیکربندی کردن
constellation	پیکربندی، انباشت
content	درونه
context	بافت
counter transference	انتقال متقابل
cryptomnesia	حافظه‌ی نهانی
culmination	اوج یا نقطه‌ی اوج
delusional ideas	تصورات هذیانی
deus ex machina	شخصیت غیرمنتظره
development of plot	تحول پی‌رنگ یا هسته‌ی داستان
diagnosis	تشخیص
digression	انحراف، گریز
disconcerting	مشوش
disorder	روان‌زاد (اختلال)
disposition	خوی، طبع، سرشت
dissociation	گسستگی، جدایی
dissociation of personality	گسستگی شخصیت
distortion	تحریف
disturbance	آشفتنگی، اختلال
doctrine	آموزه
double quaternity	تریع مضاعف
dream content	درونه رؤیا
dream-image	روایت رؤیا
dream-life	حیات - رؤیا
dream-material	ماده - رؤیا، عنصر رؤیا
dream-narrative	روایت رؤیا، رؤیا روایت
empiricism	تجربه باوری

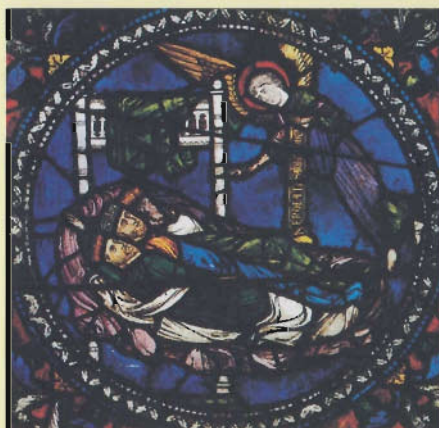
energy	کارمایه، نیرو
enigmatic message	پیام رمزی و معمایی
equivocation	الهام، دوپهلوگویی
exhaust	بیرون کشیدن، صرف کردن
exhaustive	خستگی‌پذیر، تمام شدنی
extraversion	برون‌گرایی
facade	نما
fake	جعل
fantastic	رؤیایی، خیالی
feeling-toned	حسن نواخت
feeling-toned complex of ideas	مجموعه‌ی حسن‌پذیر عقاید
finality	غایت‌مندی
free association	تداعی آزاد معانی
genealogical tree	درخت شجره‌شناختی، شجره‌الحیات
heuristic	استدلالی، یابنده، پی‌برنده
hierosgamos	وصلت مقدس
hindrance	مانع، پاگیر
hypostatization	ذات‌انگاری
identity	این‌همانی، همسانی، هویت
image	تصویر، صورت
imago	ایماگو، انگاره
imago carrier	حامل ایماگو (انگاره)
impression	برداشت
incubation	رشد نهفته، نهفتگی
incubation-dream	رؤیای نهفته
indigestion	پریشانی
individuation	تفرّد
insight	بینش، بصیرت
insomnia	بی‌خوابی
instinct	غریزه
instinctive	غریزی
interpretation on the subjective level	تفسیر در سطح ذهنی
introversion	درون‌گرایی
irrational	ناخردگرا، غیرعقلاتی
latent content	درونه‌ی پنهان
latent dream content	درونه‌ی پنهان رؤیا

libido	لی‌بیدو
loss of orientation	گم‌گشتگی
lysis	راه حل، نتیجه
manifest dream content	درونه‌ی آشکار رؤیا
matrix	زهدان، خاستگاه
memory-image	یاد-نگاره
mental inhibition	بازداری ذهنی
mood	حالت و وضع روانی، خُلق
mystic	باطنی، رمزی
mythologem	واحداسطوره‌شناختی، واحداسطوره
mythological motifs	بن‌مایه‌های اساطیری
neurosis	روان‌نژندی
neurotic	روان‌نژند
object	شیء، عین، اُبژه
objective	عینی
objective level	سطح عینی
optimum	بهینه
organic	اندام‌وار، سازوار
organism	اندامه، موجود
orientation	تشخیص موقعیت
over-compensated	فراجبرانی
over-compensated resistance	مقاومت فراجبرانی
overshadow	آبر سایه
parable	تمثیل
peripeteia	تغییر ناگهانی
personal unconsciousness	ناخودآگاه شخصی یا فردی
phylogenesis	تکامل نوع
plastic form	شکل انعطاف‌پذیر
plot	پی‌رنگ، هسته‌ی داستان، پلات
preconceived	پیش‌پنداشت
premonition	شوم‌گرایی
preponderance	برتری
presupposed	پیش‌فرض
primitivity	بدویت
priori idea	عقیده‌ی پیشین
prognosis	پیش‌آگهی

prognosis tests	آزمون‌های پیش‌آگامی
projected	فراافکنده
projection	فراافکنی
prop	حایل، پوشش
prospective	پیش‌نگر، آینده‌نگر
psyche	روان، نفس
psychiatrist	روان‌پزشک
psychiatry	روان‌پزشکی
psychic	روانی، نفسانی
psychic fusion	درآمیختگی روانی
psychic genesis	روان‌زاد
psychic organism	اندامه‌ی درونی
psychic phenomenon	پدیده‌ی روانی
psychic situation	وضعیت روانی
psychic trauma	ضربه‌ی روانی، آسیب روانی
psychoanalysis	روان‌کاوی
psychoanalyst	روان‌کاو
psychoanalytic	روان‌کاوانه
psychogenic disorder	اختلال روان‌زاد
psychopomp	جلوه‌ی روانی
psychosis	روان‌پریشی
psychotic	روان‌پریش
puberty	بلوغ
quaternity	تربیع (در کیمیاگری)
rational	خردگرا، عقلانی
reaction-dream	رؤیا-واکنش
recess	رکود، وقفه
recollected dream	رؤیای یادآور
rectification	تصحیح
recurrence	بازیدایی، بازگشت
recurrent dreams	رؤیاهای بازگردنده
reductive analysis	تحلیل تبدیلی، کاهش
reductive dream	رؤیای کاهنده یا تبدیلی
reflection	بازتاب
reflectiveness	بازتاب، انعکاس
regression	واپس‌روی

repressed	سرکوفته، سرکوب شده
repression	سرکوبی، سرکوفتنگی
retrospective	واپس‌نگر
self-regulation	خودگردانی
semiotic	ازلحاظ معنی‌شناسی یا نشانه‌شناسی
shock	تکانه، ضربه
sleep-preserving	حفاظت خواب
somnambulistic	خوابگردانه
spontaneous self - portrayal	خودنگاره‌ی خودبه‌خودی
status quo	وضعیت موجود
stratification of the psyche	لایه‌بندی روان
subject	موضوع، ذهن، سوژه
subjective	ذهنی
subjective level	سطح ذهنی
sublimation	تصعید
subliminal	زیرمرز آگاهی
superficial	سطحی
superstition-phobia	خرافه‌هراسی
suppress	موقوف کردن، پنهان کردن
surpass	پیش‌افتادن
susceptible	مستعد، حساس
symbol	نماد، رمز
symbol carrier	حامل نماد
tact	زبان ورزی
taking up the context	پی‌جویی بافت
terrene	زمینی
therapeutic	درمانی
transference	انتقال، رسانش
trauma	آسیب یا ضربه
typical motif	بُن مایه‌ی نمونه‌وار
umbrage	رنجش
vision	پنداره
volatilia	آسمانی، پروازگرانه
wish-fulfillment	کام‌روایی، برآوردن کام
withdraw	پس‌زدن

رؤیا لازمه‌ی قطعی فرایند تجزیه و تحلیل روانی است. این کتاب، ادعای مهمی از جانب کارل گوستاو یونگ، در روان‌شناسی رؤیاست. یونگ به هنگام بحث درباره‌ی رؤیا، مباحثی بی‌نظیر و غنی از عرفان، دین، فرهنگ و نمادشناسی پیش می‌کشد و مرجعی قابل تأمل برای آنانی است که به روان‌شناسی تحلیلی یونگ، درک و تحلیل رؤیاها، و ارتباط رؤیاها با نمادها و مفاهیم باستانی بشر علاقه‌مندند.



تصویر رؤیای معنای انبیا کاشف‌الروح

اگرچه رؤیاها به نگرش قطعی خودآگاه و وضعیت مشخص روانی مربوطند، ریشه‌هایشان عمیقاً در رکود تیره و غیرقابل‌تصور ذهن خودآگاه فرو می‌رود. برای آن که اصطلاح بهتری به کار ببریم، این زمینه‌ی ناشناخته را ناخودآگاه می‌نامیم. ما سرشت ناخودآگاه را فی‌نفسه نمی‌شناسیم، اما آثار خاصی را مشاهده می‌کنیم که از صفاتش با توجه به سرشت روان ناخودآگاه به نتایجی درباره‌ی سرشت روح ناهشیار دست می‌یابیم. از آن‌جا که رؤیاها مناسب‌ترین و عادی‌ترین تجلی روان ناخودآگاهند، حجم اطلاعاتی زیادی برای کاوش فراهم می‌آورند.

کارل گوستاو یونگ، درباره‌ی سرشت رؤیاها